بسم الله الرحمن الرحيم

بسال ۱۳۲۶ بفرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاه سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی تشکیل یافت و اساسنامهٔ آن بمورد اجرا گذاشته شد. طبق بند «ب» از دومین مادهٔ این اساسنامه کمک بفرهنگ و مساعدت بدانش آموزان و دانشجویان مستعد کشور از جملهٔ مقاصد سازمان بشمار آمد.

برای تأمین این منظور با ابتکار والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی نیابت ریاست عالیه مقرر گردید که یکروز در هر سال بنام روز سازمان تعیین شود و در سراسر کشور بوسیلهٔ فرهنگیان مراسمی انجام گیرد و اعاناتی جمع آوری شود.

از سال ۱۳۲۷ این رویه در سراسر کشور بموقع عمل گذاشته شد و هر سال اعاناتی جمع آوری گردید که برای تهیهٔ لباس و کتاب و هزینهٔ تحصیلی محصلین بمصرف رسید و حتی دو خوابگاه مجهز در امیرآباد ساخته و بدانشگاه هدیه شد که اکنون محل زندگانی عده‌ای از دانشجویان شهرستانها است و یکبار نیز متجاوز از یک میلیون ریال بمصرف طبع و توزیع کتب دورهٔ ابتدائی رسید. برای اینکه باز هم بتوان بفرهنگ کشور کمکی مهم و مؤثر معمول داشت بپیروی از علاقه و توجه شاهنشاه بتعمیم تعلیمات ابتدائی و باسواد شدن مردم سازمان شاهنشاهی تصمیم گرفت کتابهای دورهٔ ابتدائی را بخرج خود بطریقی مرغوب و مطلوب چاپ کند و میان دانش آموزان سراسر کشور اعم از غنی و فقیر رایگان و مجان توزیع نماید. اینک پس از مذاکره با وزارت فرهنگ فعلاً نه جلد کتب چهار سالهٔ ابتدائی که متن آن بتصویب شورای عالی فرهنگ رسیده است از طرف سازمان طبع و برای توزیع در دبستانهای سراسر کشور باختیار وزارت فرهنگ گذاشته شده است. بدینطریق با امر مبارک شاهنشاه در راه خدمت بفرهنگ کشور قدمی بسیار بزرگ برداشته شده که تاکنون نظیری نداشته است و مسلماً تأثیر شگفت آن از نظر ارباب بصیرت پوشیده نخواهد بود.

سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی طی سیزده سالی که از ایجاد آن می گذرد تأسیساتی در کشور بوجود آورده و اقداماتی معمول داشته که مهمترین آنها فهرست وار ذکر می‌شود:

۱ـ آموزشگاه پرستاری اشرف پهلوی ـ تهران .

۲ـ کانون کار و آموزش (آموزشگاه حرفه ای) تهران .

۳ـ آموزشگاه تعلیم و تربیت نابینایان ـ تهران .

۴ـ بخش درمان کچلی ـ تهران .

۵ـ بخش پرتوشناسی (عکس برداری) تهران .

۶ـ بخش جراحی سوانح و حوادث بیمارستان سینا ـ تهران .

۷ـ چهار شعبه کمک به مادران و کودکان ـ تهران .

۸ـ ناهارخوری باغ فردوس ـ تهران .

۹ـ ناهارخوری و درمانگاه سرآسیاب دولاب ـ تهران .

۱۰ـ ساختمان دو خوابگاه برای دانشجویان در کوی دانشگاه ـ تهران .

۱۱ـ هشت بیمارستان در نقاط مختلف کشور .

۱۲ـ شصت و دو درمانگاه در نقاط مختلف کشور .

۱۳ـ دو درمانگاه درمان تراخم در دزفول .

۱۴ـ پرداخت کمک هزینه تحصیل بعده ای از دانش آموزان و دانشجویان سراسر کشور .

۱۵ـ توزیع کتاب های چهار کلاس ابتدائی سراسر کشور .

۱۶ـ کمک های نقدی ـ جنسی و دارویی بموسسات خیریه دیگر ـ سراسر کشور .

سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی

کتاب از عوامل اساسی تعلیم و تربیت است و باید علاوه بر انطباق کامل با برنامه های تحصیلی از لحاظ مطلب و سادگی و عبارت دقیق و رسا و از حیث کاغذ و تصویر و چاپ نفیس و زیبا باشد، تا نوآموزان را بتحصیل راغب و بنوشتن مشتاق سازد.

متأسفانه در گذشته بعلت آنکه تهیه و توزیع کتابهای درسی اغلب با جنبه های تجاری و منفعت طلبی توأم بود چنانکه باید بنفاست چاپ و خوبی کاغذ و صحافی و تجلید توجهی خاص مبذول نمی شد و در نتیجه رغبتی در خواننده بر نمی انگیخت و سودی ببار نمی آورد.

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی که با عنایات و راهنمائیهای خاصهٔ خویش فرهنگ کشور را پیوسته بجانب کمال هدایت می فرمایند رفع این نقیصهٔ مهم را توصیه و امر فرمودند کتابهای بهتری تهیه و بطور رایگان در دسترس دانش آموزان مملکت گذاشته شود.

والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی نیابت ریاست عالیهٔ سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی نیز که همواره در کارهای خیر و اموری که بهبود وضع زندگی افراد بدان پیوسته است پیشقدم اند، بپیروی از منویات مبارک ملوکانه دربارهٔ چاپ و انتشار رایگان کتب ابتدائی بسازمان دستور اکید صادر و انجام امر را بمؤسسهٔ انتشارات فرانکلین واگذار فرمودند، وزارت فرهنگ ضمن عرض سپاسگزاری

از این اقدام سودمند تا حدودیکه فرصت اجازه می داد در کتاب اوّل تجدید نظر کلّی بعمل آورده و آنرا با روش جدید تدوین و در کتابهای دوّم وسوّم و چهارم ابتدائی نیز اصلاحات لازم نمود وکوشید که ضمن تعلیم خواندن و نوشتن و حساب کردن بوسیلهٔ حکایات و مطالب راه ورسم زندگی و شناسائی محیط اجتماعی بدانش آموزان آموخته شود و روح ایمان وخداپرستی وشاهدوستی ووطن خواهی درنهاد اطفال تقویت گردد وپایهٔ تربیت مردان وزنان آیندهٔ کشور براساس متین استوار شود .

بدیهی است وزارت فرهنگ در فرصتهای بیشتری که درپیش دارد تجدید نظرهای دیگری نیز درکتابها بعمل خواهد آورد وضمن مطالعات عمیق تر در بهبود کتب ابتدائی وتنوّع مطالب وسادگی وروانی عبارات طبق رشد فکری اطفال سعی بلیغ مبذول خواهد داشت . دانش آموزان ایران نیز که برای نخستین بار همان طورکه درسایر ممالک راقیه متداول است کتاب رایگان دراختیار خود می بینند از این هدیهٔ بزرگ شکرگزارده باکسب فضایل وکمالات معنوی وبکاربستن مکتسبات علمی خویش جبران محبّت بی شائبهٔ سازمان را خواهند نمود .

وزیر فرهنگ - دکتر محمود مهران

وزارت فرهنگ

توانا بود هر که دانا بود



کتاب چهارم دبستان

نقاشی از: محمدزمان زمانی

خطاطی از: سیف الله یزدانی

۱۳۳۹

شرکت سهامی افست

« یادآوری »

آموزگاران ارجمند خود از نقشی که معلم در تعلیم متون و استفاده از کتاب بعنوان وسیله کمکی دارد، بخوبی واقف و مطلعند که

مطالب کتاب را باید باتکاء قریحهٔ شخصی، با سن و فهم کودکان تطبیق نمود.

باید پیوسته با پرسشهای ساده و توضیحات کافی، در حدود مفاد مندرجات کتاب، آنان را بتفکر و تعمق واداشت و از آنها با روشی خوش آیند و دلپذیر خواست که حکایت را بیان و در صورت امکان نظایری نیز نقل کنند. از تعلیم مشق خط که در بعضی صفحات یادآوری شده نباید چشم پوشید، همچنین نباید از بدست آوردن نتایج اخلاقی و اجتماعی از مطالب کتاب غفلت ورزید

در این کتاب برای آنکه کمکی باملاء شده و تسهیلی در امر نوشتن بعمل آمده باشد، در روش نگارش، اصول زیر رعایت شده است

۱ـ (می) در همه جا جدا نوشته شده است، مانند (می کند) (می رود)

۲ـ (چه) در کلمه هایی که جزء دوم آن عربی است جدا و در کلماتی که قسمت دوم از فارسی است متصل نوشته شده است، مانند: (چه قسم) (چه نوع) و (چرا) و (چگونه)

۳ـ (ب) در همه جا بکلمهٔ بعد وصل گردیده است، مانند. (بشما) (بروید)

۴ـ در املای کلمه هایی مانند: زندگان، زندگی، نویسندگان، نویسندگی، پیوستگی، همیشگی باید (ه) غیر ملفوظ را حذف کرد و کلماتی مانند قابلگی، بیحوصلگی را نیز متصل نوشت.

۵ـ همزه (است) بعد از کلمات مختوم بالف، حذف و در سایر موارد نوشته می شود، مانند آنجاست، ماست و برپاست و (نوشته است) و (رفته است) و (ممکن است)

۶ـ همزه در وسط و آخر کلمه های فارسی نیست، بنابراین باید: پاییز، پایین و بگویید نوشت

۷ـ بالای کلمه های مختوم به (ه)غیر ملفوظ در حال اضافه یا موصوف بودن، سَر یا را بصورت همزهٔ عربی می نویسند مانند: خانهٔ شما، مدرسهٔ بزرگ. ولی اگر این کلمه به (ی) وحدت یا نکره یا ضمیر یا است متصل شود چنین نوشته می شود خانه ای، نامه ای و افسانه ای

۸ـ بعد از کلمات .گفت، پرسید، سؤال کرد و امثال آن، دونقطه می گذاریم مانند با آنها گفت از آنان پرسید

۹ـ برای اتصال کلماتی که جمله را تشکیل می دهد، از علامت وصل (،) نباید غفلت کرد پس از ختم جمله باید گذاشت ـ علامت استفهام و تعجب را طبق روش متداول باید بکار برد توضیح و معنی مطلب در دو هلال « » قرار می گیرد

۱۰ـ فعل با فاعل در ذیروح و جایی که بتوان بدان با اشاره‌ای جاندار اطلاق کرد تطبیق می کند و در غیر این موارد همیشه مفرد می آید

۱۱ـ (زار) در آخر کلماتی مانند گلزار، مرغزار و «هم» در اوّل کلمه ها چون (همدردی)، همدم و همراه متصل نوشته می شود

۱۲ـ (ص) علامت اختصاری صلی الله علیه و آله و (ع) علامت اختصاری (علیه یا علیها السلام) است

ای نام تو بهترین سرآغاز   بی نام تو نامه کی کنم باز

خدای بخشندهٔ مهربان را شکر می کنیم که بما عقل و هوش داد تا او را بشناسیم و هستی او پی ببریم زیرا شناختن خداوند جهان و پروردگار زمین و آسمان جز بیاری عقل سلیم ممکن نیست. می دانیم که بشر از زمانهای بسیار قدیم بر روی زمین زندگی می کرده است و دیدنیها را می دیده و شنیدنیها را می شنیده امّا تا مدّتی آن سعادت را نداشته است که بداند همه چیز را خداوند بینا و شنوا و دانا و توانا آفریده است و هست و نیست تمام موجودات عالم از اوست.

انسان تا مدّتها نمی دانست که حرکت و طلوع و غروب ستارگان درخشان و تابش خورشید و ماه و گردش زمین و کرات آسمانی، آنهم با چنان نظم و ترتیب باراده خداوند بزرگ و پروردگار بی همتاست.

پس از گذشت هزارها سال بشر کم کم دریافت که دستگاه بزرگ خلقت بدون خالق ممکن نیست، ولی آن نیروی فکری را نداشت تا یکتایی او را درک کند، بلکه می پنداشت که خدایان بسیاری بر عالم فرمانروایی می کنند.

بشر در این حال بود تا پیغمبران از جانب خداوند برای راهنمایی او مأمور شدند

و با او آموختند که دستگاه آفرینش دارای خداوندی یگانه و بی همتاست و کسی جز او سزاوار پرستش نیست .

پیغمبران بشر را متوجّه ساختند که پروردگار مهربان بما عقل و جان بخشیده است تا او را بشناسیم و بپرستیم و او را شکر کنیم که این همه نعمت بما مرحمت فرموده است و فرمانش را از جان و دل بپذیریم و بدانیم که آسایش و خوشی ما در دوران زندگانی و رستگاری ما در آن جهان بسته با طاعت فرمان اوست .

پُرسش :

۱- چرا باید خداوند را سپاسگزار بود ؟

۲- انسان کی و بچه وسیله خدا را شناخت ؟

۳- پیغمبران مأمور چه کار بودند ؟

مشق - از روی شعر زیر ده بار بنویسید و آنرا بخاطر بسپارید :

ای نام تو بهترین سرآغاز

بی نام تو نامه کی کنم باز

نصیحت

نصیحت بشنو ای فرزانه[1] فرزند | که بادا یارت از هر بد خداوند
ز هر پندت بود این بهره مندی[2] | که در وقت ضرورت[3] کار بندی
بکوش اکنون که در کف مایه داری | بفرق از چتر دولت سایه داری
اگر خواهی سعادت دانش آموز | شوی تا بر مراد خویش فیروز[4]
هوای عیش و نوش از سر بدر کن | بسن کودکی کسب هنر کن
گر آموزی هنر اندر جوانی | کنی در وقت پیری کامرانی
نیابد هیچکس عمر دوباره | بدانش کوش کز وی نیست چاره
چو کسب علم کردی، در عمل کوش | که علم بی عمل زهریست بی نوش[5]
بود معلوم هر آزاد و بنده | که نادان مرده و داناست زنده
اگر باشد شب تاریک اگر روز | قبول رنج فرما، دانش آموز

«جامی»

انشاء: آنچه از این اشعار فهمیده اید بنویسید.

۱- عاقل ۲- استفاده ۳- ناچاری و احتیاج ۴- غالب ۵- مقصود آن است که علم بی عمل هیچگونه سودی ندارد، مانند زنبوری که نیش می زند و عسل نمی دهد.

اثر همنشینی

روزی محمود در خانهٔ جمشید مهمان بود، هنگام بازگشت جمشید چند دانه گُل یاس چیده بار و داد. محمود گلها را در دستمال ریخت و در جیب گذاشت، چون بخانه رسید، میان خواهران و برادران خود تقسیم کرد.

روز بعد محمود با پدرش بگردش رفته بود. در راه نهر آبی دید، دست و رو شست و دستمال بیرون آورد که صورتش را خشک کند دید هنوز بوی گل می دهد. بپدرش گفت: من دیروز چند دانه گل یاس در این دستمال ریخته بودم، هنوز بوی خوش دارد! پدرش گفت: این اتّفاق برای تو درس خوبی است، همین طور که این دستمال از همنشینی و مجاورت با گل بوی گل گرفته است، انسان هم با هرکس همنشینی و آمیزش کند، خوی او را می گیرد. پس باید با مردمِ خوشخوی و دانا نشست و برخاست و از معاشرت[1] با مردمِ بد و نادان گریزان بود.

گلی خوشبوی در حمّام روزی — رسید از دستِ محبوبی[2] بدستم
بدو گفتم که مشکی یا عبیری[3]؟ — که از بوی دلاویز[4] تو مستم

۱- آمد و شد - همنشینی ۲- محبوب، یعنی دوست ۳- چیزی که بوی خوب می دهد ۴- خوب و دلپذیر.

بگفتا من گِلی ناچیز بودم[1] ولیکن مدتی با گل نشستم
کمال[2] همنشین در من اثر کرد وگرنه من همان خاکم که هستم

موضوع انشاء :

این دو شعر را از بر کنید و دربارهٔ آن ۵ سطر بنویسید : ۳، ۴، ۵، ۶

با بدان کم نشین که صُحبتِ بَد[3] گرچه پاکی، ترا پلید[4] کند
آفتابی بدین بزرگی را پاره ای ابر ناپدید[5] کند

نرمی در گفتار

دُرُشتی ز کس نشنود، نرمگوی سخن تا توانی با آزَرم[6] گوی
که تندی و تیزی نیاید بکار بنرمی درآید ز سُوراخ، مار

(فردوسی)

۱- بی قدر و بی ارزش ۲- برتری و فضل ۳- معاشرت ۴- ناپاک ۵- پنهان ۶- آزرم: شرم

اندرز دهقان بفرزندان

برو کار می‌کن مگو چیست کار | که سرمایهٔ جاودانیست[1] کار
نگر تا که دهقان دانا چه گفت | بفرزندگان چون همی خواست خفت[2]
که میراث خود را بدارید دوست | که گنجی ز پیشینیان اندروست
من آنرا ندانستم اندر کجاست | پژوهیدن[3] و یافتن با شماست
چو شد مهرگان[4] کشتگه برکنید | همه جای آن زیر و بالا کنید
نمانید[5] ناکنده جایی ز باغ | بگیرید از آن گنج هر جا سراغ
پدر مُرد و پوران[6] بامید گنج | بکاویدن[7] دشت بردند رنج
بگاوآهن و بیل کندند زود | هم اینجا هم آنجا و هر جا که بود
قضا را[8] در آن سال از آن خوب شخم | ز هر تخم برخاست هفتاد تخم
نشد گنج پیدا ولی رنجشان | چنان چون پدر گفت، شد گنجشان

«ملک الشعراء بهار»

۱- همیشگی است ۲- نزدیک بود بمیرد ۳- طلب کردن - دنبال چیزی گشتن ۴- مهرماه
۵- نگذارید ۶- پسران ۷- کندن - گود کردن ۸- اتفاقاً.

تکلیف: تا بر دو رنج گنج میسّر نمی‌شود | مُزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

ورزش

ورزش برای همه مردم از کوچک و بزرگ لازم است .

چنانکه بعضی تصور کرده اند ، ورزش تنها برای جوانان سودمند نیست . بلکه اطفال و پیران نیز بدان محتاجند و هرکس باید خود را بفراخور حال و سال بیک نوع ورزش عادت دهد .

ورزش در نموّ بدن اطفال تأثیر بسیار دارد و پیران را قوی و سالم نگاه می دارد .

ورزش باید در هوای آزاد و فضای گشاده بعمل آید زیرا در جای سرپوشیده و محدود نا سودمند بلکه زیان آور است .

راه رفتن در هوای آزاد طبیعی ترین و آسانترین ورزشهاست .

توپ بازی و دویدن سبب تندرستی و نیرومندی است .

شنا ماهیچه های انسان را قوی و محکم می سازد .

باغبانی بدن را سالم و دل را شاد می دارد .

بهترین ورزشها اسب سواری است که بدن را نیرومند و چابک می سازد و روح را فرح[1] می بخشد . ایرانیان قدیم اسب سواری را بسیار دوست می داشتند

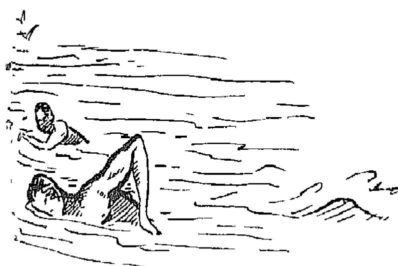
۱- شادمانی .

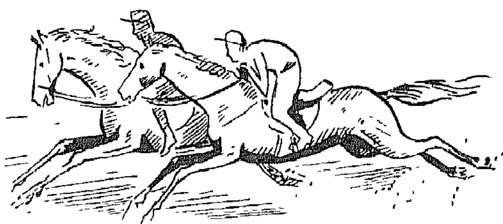
و بفرزندان خود این هنر را می آموختند .

گوی و چوگان بازی از ورزشهای قدیم ایرانیان است .

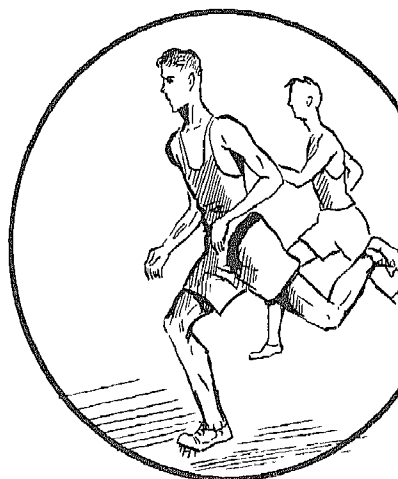
ز نیرو بود مرد را راستی　　　ز سستی کژی زاید و کاستی

پرسش : آیا ورزش فقط برای جوانان لازم است ؟ ورزش برای اطفال و پیران چه فایده دارد ؟ شما کدام ورزش را دوست دارید ؟ چه بازیهایی را می دانید ؟ چه ورزشهایی می کنید ؟ شنا کردن می دانید ؟ شنا کردن برای چه خوب است ؟ ایرانیان قدیم چه ورزشهایی را دوست می داشتند ؟ آیا ورزش در گود و ورزشخانه های قدیمی مُفید است یا مُضر ؟









قاضی باتدبیر

از خانهٔ بازرگانی مال بسیاری ربودند[1]. بازرگان شکایت بقاضی بُرد.

قاضی برای یافتن دزد کوشش فراوان کرد چون بجایی نرسید، بخدمتگزاران بازرگان بدگمان شد، آنان را احضار[2] کرد و بهریک چوبدستی داد که باندازه یکسان بود و گفت فردا صبح همه با چوب خود در اینجا حاضر باشید اما این را هم بدانید که چوبدست آنکس که مال را دزدیده است به قدر یک انگشت از چوب دیگران بلندتر خواهد شد. کسیکه مال را دزدیده بود، وقتی بخانه رسید نگران گردید و ترسید که فردا کارش فاش شود از این جهت به قدر یک انگشت از چوب خود بُرید.

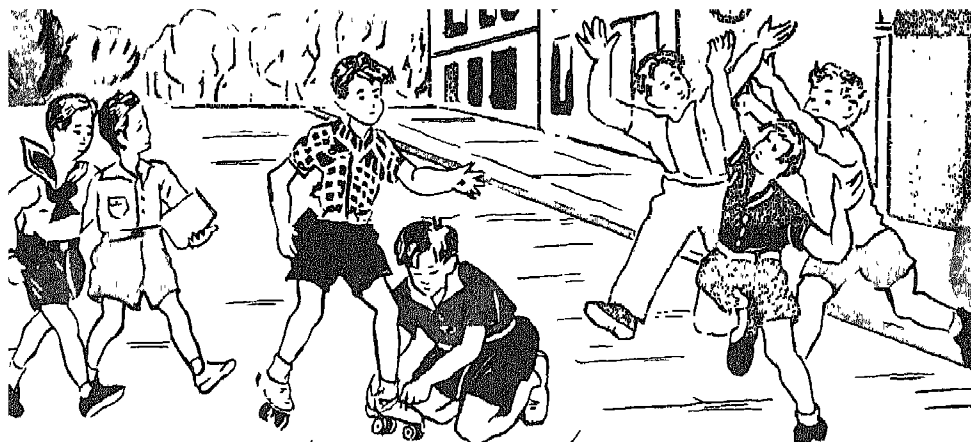
روز دیگر قاضی چوبها را اندازه گرفت و از کوتاهی یکی از چوبها دزد را شناخت، مال را از او گرفت و بصاحبش سپرد و دزد رُسوا را بزندان فرستاد.

پرسش: چرا دزد چوب خود را کوتاه کرد؟ اشخاص دزد و جنایتکار چرا همیشه ترسان و نگرانند؟

این حکایت را بعبارت دیگر بیان کنید. این جمله را پنج بار با خط خوب بنویسید:

بدکار عاقبت رُسوا خواهد شد

۱- دزدیدند ۲- بحضور طلبیدن - نزد خود خواندن.



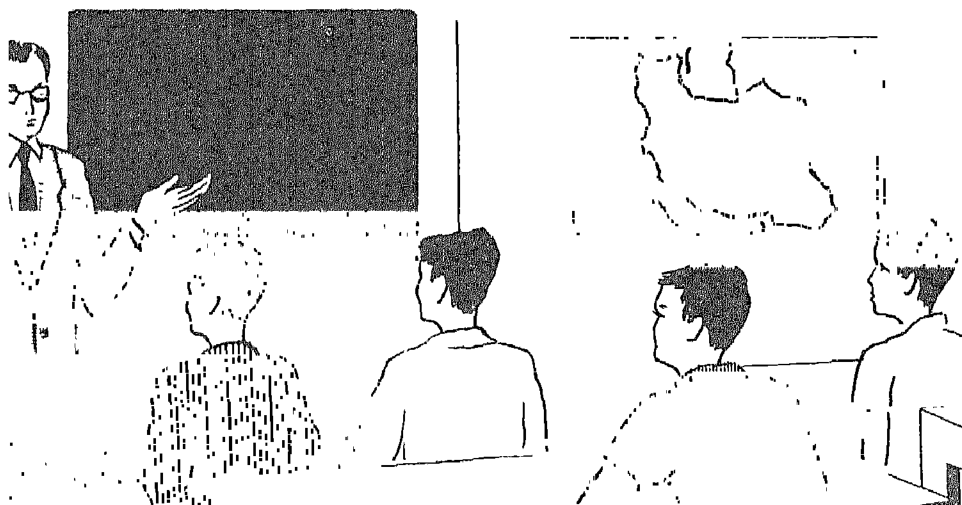
سازمانهایی که برای آسایش مردم بوجود آمده است

روز اول اردیبهشت است ، دانش آموزان از تماشای گلهایی که باغبان سالخورده در صحن مدرسه کاشته خوشحال اند . بلندی روزهای بهار و هوای ملایم آن فرصت می دهد که همه سرگرم بازی و گفتن و شنیدن باشند .
پرویز و محمود که همسایه و همکلاس و دوست صمیم و بسیار باهوش و کنجکاو بودند ، از گفتار شب گذشتهٔ رادیو که نام چند بنگاه خیریه را برده و مردم را دعوت کرده بود تا با این مؤسسات همکاری کنند ، با یکدیگر صحبت می کردند و چون نمی توانستند وظیفهٔ هر یک از این سازمانها را بدرستی معلوم کنند ، تصمیم گرفتند در کلاس از آموزگار بپرسند و دیگران را هم از وجود چنین مؤسساتی آگاه نمایند .
زنگ درس زده شد ، خوشبختانه درس تعلیمات دینی و اخلاقی داشتند و برنامه هم تمام شده بوده . پرویز برخاست و اجازه خواست و گفت : دیشب از

رادیو سخنانی درباره سازمان شاهنشاهی شیر و خورشید سرخ، بنیاد پهلوی و انجمنهای خیریه دیگر شنیدم، درخواست می کنم ما را از کار این موسسات آگاه فرمایید.

آموزگار که از این سؤال و دقّت دانش آموزان درباره جواب شادمان شده بود، چنین گفت :

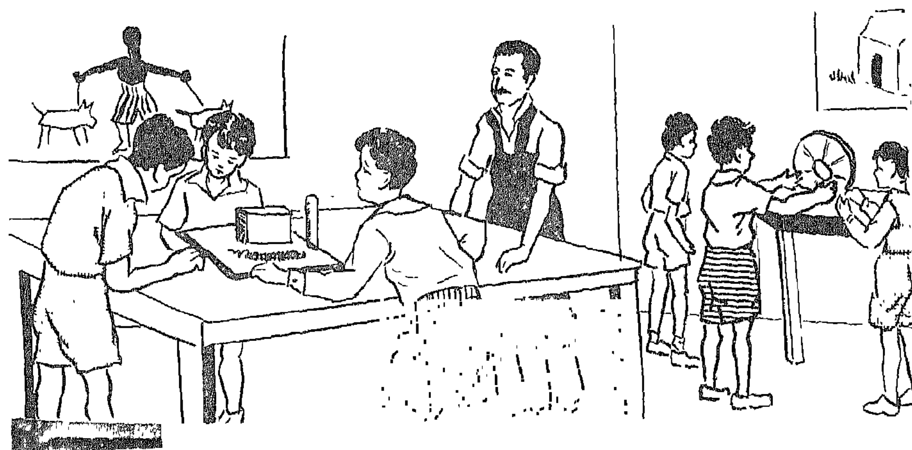
فرزندان عزیز : پیشتر گفته بودم : افراد خانه و خانواده ها اجتماعات را درست می کنند. اجتماع برای آسایش اعضاء خود مقرّرات و قوانینی درست کرده است. همه شما پلیس راهنمایی را سر چهارراهها دیده اید که چگونه حرکت اتومبیل ها را تنظیم می کند و از سرعت و پیشدستی آنها جلوگیری می نماید ! فکر کنید اگر مقرّرات راهنمایی نبود، راننده هر اتومبیلی بمیل خود جلو، عقب، راست و چپ می رفت چه مصیبتهایی بوجود می آمد ! هر مؤسسه ای که درست شده و هر قانونی که بوجود آمده، برای آسایش مردم است. همین سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی که گفتید، با مر مبارک

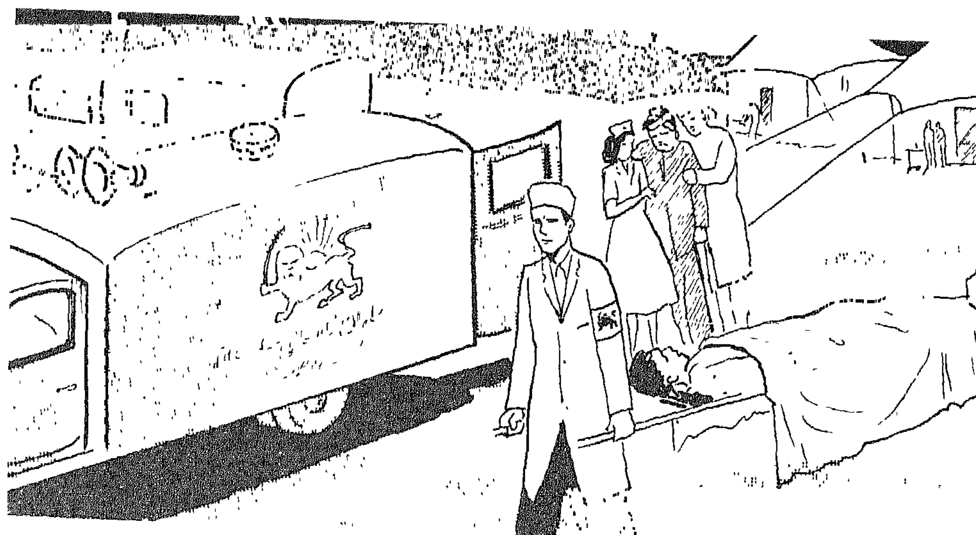


شاهنشاه بوجود آمده و برای بهداشت مردم و ایجاد درمانگاهها در تمام کشور کارهای مفیدی کرده ، با گدایی و ولگردی مبارزه نموده و کانون کار و آموزش را که هزاران نفر افراد فقیر را تا کنون بکار مفید تشویق کرده بوجود آورده است . برای وسائل تحصیل دانش آموزان و کتاب و لباس آنها کوشش بسیار نموده است و از درآمدهای خود بسیار مؤسسات خیریه مساعدت زیاد کرده است ؛ از جمله با جمعیت شیر و خورشید سرخ . که خود از بنگاههای مفید مملکت می باشد همکاری بسیار نموده است .

متأسفانه وقت ما کم است و در سالهای آینده بیاری خدا از بنیاد پهلوی که بسیاری از بنگاههای خیریه مملکت مانند : بنگاه حمایت مادران و نوزادان ، جمعیت خیریه ثریا ، بنگاه نیکوکاری ، انجمن ملی ایرانی حمایت کودکان ، در آن مؤسسهٔ بزرگ جمع شده صحبت خواهیم کرد ، تنها در اینجا از جمعیت شیر و خورشید سرخ هم باید آگاه شوید :

در تمام دنیا برای پیشامدهای شدید که از توانایی بشر خارج است فکر زیاد کرده‌اند ببینید وقتی که زمین بلرزد و بواسطهٔ زلزله جمعی بیخانمان شوند و عده‌ای زخم بردارند





یا بمناسبت بارانهای بسیار در فصل بهار سیل بیاید و خانه و محصول کشاورزان را با خود ببرد، چه باید کرد؟ در اینگونه پیشامدها جمعیت شیر و خورشید سرخ فوری وسیله می فرستد، چادر و دارو و خوراک و پوشاک بمردم مصیبت دیده می رساند و از درد و رنج بیچارگان کم می کند. این مؤسسه بکشور ما خدمت زیاد کرده است.

فرزندان عزیز، درس ما بپایان رسید ولی خدمت شما به مردم کم کم شروع می شود سعی کنید برای هم میهنان خود و برای تمام مردم جهان مفید باشید. تا می توانید، بیچارگان دستگیری کنید، در غم و شادی افراد بشر شریک باشید و بخاطر بسپارید:

بنی آدم اعضای یک پیکرند — که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار — دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بیغمی — نشاید که نامت نهند آدمی

سرود

دهقان

«گل گلاب»

گردد زمین از رنج دهقان آباد — دهقان نترسد از مه و برف و باد

در برف و در گرمای تابستانی — آماده سازد باغی و بستانی

با بیل خود خاشاک و خس بردارد — برگرد بستانها علف نگذارد
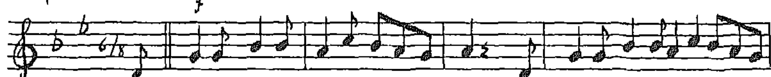
پاکیزه رویاند به بستان هر چیز — پاداش زحمت می برد در پاییز
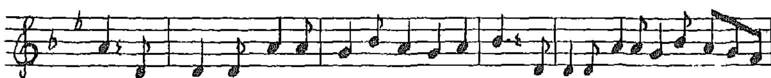
ای برزگر که بر زمین زنی شخم — وانگه بدست خود پراکنی تخم
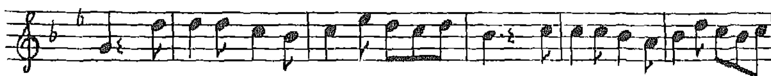
برف دی و بهمن نگاهش دارد — ابر بهاری بر سرش ببارد

تیر آید و درو کنی بکوبی — نانها همی پزی چه نان خوبی
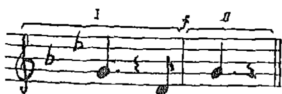
چون نان خویش از زحمت تو جوییم — باید سپاس زحمت تو گوییم







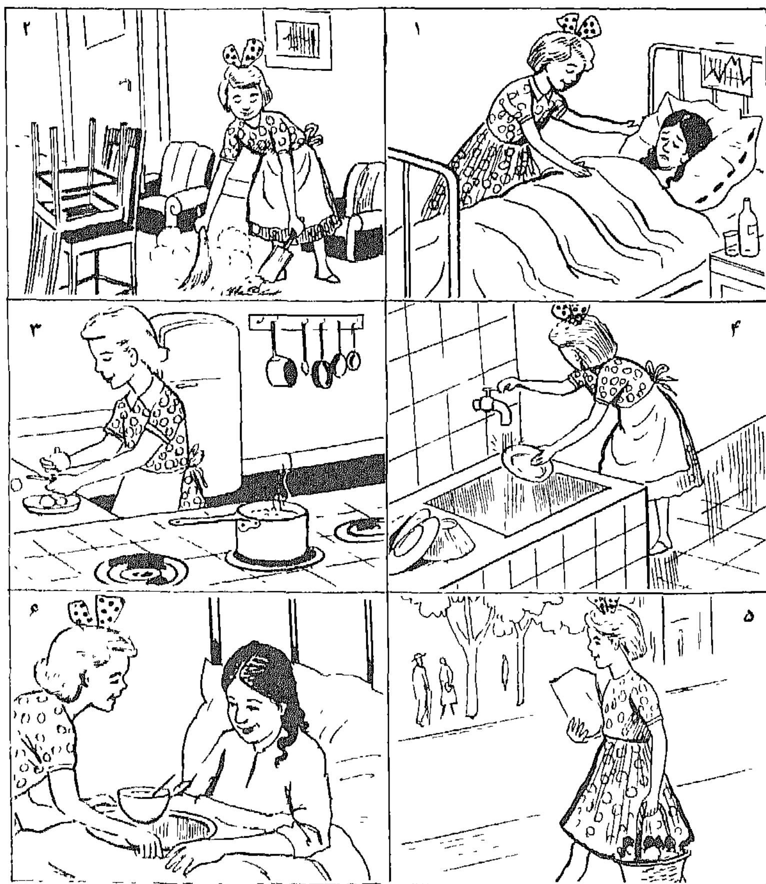




آموزگار این اشعار را با آهنگ بشاگردان بیاموزد.

دستیاری دختر مهربان بمادر

انشاء از روی تصویر :



با توجه بشکل های بالا آنچه را که یک دختر مهربان موقع ناخوشی مادرش انجام می دهد شرح دهید .

پند و مَثَل

۱ـ ما نگوییم بَد و میل بناحق نکنیم (بدکاران نیکان را مانند خود تصوّر می‌کنند).

کسانی که بد را پسندیده‌اند
ندانم ز نیکی چه بَد دیده‌اند

هرکه عیب دگران پیش تو آورد و شمرد
بی گُمان عیب تو پیش دگران خواهد بُرد

مرد باید که گیرد اندر گوش
ور نِبشته[1] است پند بر دیوار

۴ـ نابُرده رنج گنج مُیسّر[2] نمی‌شود
مُزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

۵ـ از کوزه همان برون تَراوَد[3] که در اوست. (هرکس جنس خود را بُروز می‌دهد).

۶ـ هرچه زود برآید دیر نپاید (هرچه زود بدست آید پایدار نیست).

۷ـ اندک اندک جمع گردد وانگهی دریا شود.

۸ـ مُشک آنست که خود ببُوید نه آنکه عطّار[4] بگوید (خود را نستایید بگذارید دیگران شما را بستایند).

۱ـ نوشته ۲ـ فراهم ـ آسان ۳ـ تراویدن: تراوش کردن آب و هر مایع دیگر از ظرف ۴ـ عطرفروش

محکم کاری

آهنگری در کارخانه مشغول کار بود، پیشبند چرمی بگردن آویخته. آستینها را
بالا زده بود، میله آهن سرخ شده ای را از کوره بیرون می آورد و روی سندان
می گذاشت و با چکش پیاپی بر آن می کوفت. آهنگر با خوشحالی و نشاط می خواست
آنرا برای کسانی که در آینده بکار خواهند برد خوب و محکم بسازد. در هر ضربه که آهنگر
بمیله می نواخت، صدها شراره از میله آهن باطراف می جهید. اما
قلب پر امید آهنگر از پرتو محبت بنوع و نیکوکاری گرم بود. میله آهن زیر
ضربتهای چکش او آراسته و صاف از کار درآمد. آهنگر کار خود را تمام شده
می دانست. پس از رنج و زحمتی که تحمل کرده بود، از کارخانه بیرون آمد با شادمانی
راه خانه خود پیش گرفت.

فردای آنروز با دقت بیشتر بمیله نظر انداخت. در آن درز کوچکی دید، چنان
کوچک بود که هیچکس آنرا نمی دید و عیب آنرا نمی فهمید. اما از چشم دقیق و باریک بین
آهنگر پنهان نماند. آهنگر بخود گفت کار سست و ناقص ممکن است باعث زیان
و گاهی مرگ دیگران شود. باید کار را استوار کرد. میله آهن را بدست گرفت
در کوره گذاشت، همینکه میله سرخ و نرم شد، آنرا بیرون آورد و دوباره زیر ضربه ها

شدید جلش قرار داد. این دفعه میلهٔ آهن ساخته و پرداخته شد و خوب و محکم از کار درآمد.

قضا را میلهٔ آهن بدست مهندسی رسید که آنرا در ساختن پلی بکار برد. چیزی نگذشت که دستهٔ سپاهی از روی همان پل می گذشتند و پل زیر پایشان می لرزید وزن ششصد نفر سپاهی میله های پل را خم کرده و در میان میله ها تنها یکی محکم و استوار مانده بود، این همان میله بود که آهنگر نیکوکار و وظیفه شناس در ساختن آن دقت کرده بود. اگر یک درز در آن راه یافته بود طاقت بار سنگین را نمی آورد پل می شکست و فرو می ریخت و جان پرارزش ششصد نفر سپاهی که برای دفاع وطن می رفتند از دست می رفت، اما خوشبختانه چنین نشد و پل ثابت و پایدار ماند و سپاهیان بسلامت از روی آن گذشتند.

میلهٔ آهنی که مثل قلب سازندهٔ آن محکم و بی عیب بود، جان سپاهیان را حفظ کرد و بوسیلهٔ آنان کشوری از خطر نجات یافت.

پرسش: چرا آهنگر میلهٔ آهنی را که خود ساخته بود نگاه کرد؟ چرا دو مرتبه آنرا در کوره گذاشت؟ آیا آهنگر میدانست که این میله را کجا بکار خواهند برد؟ نتیجهٔ محکم کاری او چه شد؟ آیا فقط آهنگر باید محکم کاری کند؟ چند مثال بزنید که سهل انگاری در کار باعث زیان یا خطر جانی برای دیگران باشد. در بعضی کارها باید محکم کاری و دقت کرد یا در همهٔ کارها؟

قطعات حفظ کردنی :

پند

بگیر ای جوان دست درویش پیر
نه خود را بیفکن که دستم بگیر[1]

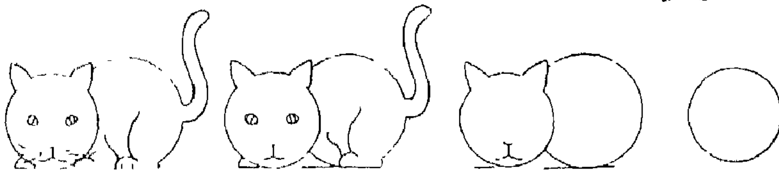
خدا را بر آن بنده بخشایش است
که خلق از وجودش در آسایش است

کسی نیک بیند به هر دو سرای[2]
که نیکی رساند به خلق خدای

مگوید از سر بازیچه حرفی
کز آن پندی نگیرد صاحب هوش

و گر صد باب حکمت پیش نادان
بخوانند، آیدش بازیچه در گوش

نقّاشی کنید :



۱- یعنی خود را میفکن و مینداز تا دیگری بگوید : « دستم را بگیر ».   ۲- سرا یعنی خانه . مُراد از دوسرا، دنیا و آخرت است .

دانا بیناست

طفلی با چشمان بسته از مادر بدنیا آمد. چون بسنّ هفت رسید از هر جهت سندرست بود جز آنکه چشمانش هنوز بسته بود و نمی توانست چیزی را ببیند. پدر و مادرش که پیوسته ازاین باب متأثّر[1] بودند، بعلاج او مصمّم شدند و او را نزد چشم پزشکی حاذق[2] بردند.

طبیب پس از معاینهٔ[3] آنان را اطمینان داد که چشمان طفل سالم و فقط پلکها بهم چسبیده است و او با جرّاحی می تواند پلکها را از هم جدا و طفل را بینا سازد. سپس رو بطفل کرده گفت: عزیزم برای اینکه چشمان ترا باز کنم اوّل کمی رنج خواهی برد ولی بعد از آن تو نیز مثل ما خواهی توانست همه چیز را ببینی و از دیدن آفتاب و ماه و ستارگان آسمان و مشاهدهٔ[4] گلها و درختان روی زمین و بسیاری چیزهای دیگر لذّت فراوان بری.

طفل چون از رنج و زحمت می ترسید، راضی نمی شد و میل داشت همچنان چشم بسته و کور بماند و می گفت: چه احتیاج دارم اشیاء[5] دنیا را ببینم؟ امّا پدر و مادر که خوشبختی فرزند را در بینایی او می دانستند بگریه و زاری او توجّه نکردند

۱- غصّه دار ۲- ماهر- با اطّلاع ۳- وارسی- رسیدگی ۴- دیدن- تماشا کردن ۵- چیزها.

و او را برای معالجه در اختیار پزشک گذاشتند .

با عمل و مواظبت طبیب چشم طفل کم کم باز شد و چون توانست همه اشیا را مثل دیگران ببیند ، بسیار خوشحال و از پدر و مادر و پزشک بی اندازه ممنون و سپاسگزار گردید . بچگان تنبل و کاهل نیز مانند آن طفل کورند که نمی خواهند آموزگار چشم دلشان را بنور علم روشن کند و عالم تازه ای را بآنان نشان دهد .

این کودکان باید بدانند که نادان کور است و زحمت و کوشش در راه تحصیل اگرچه بنظرشان مشکل آید ، عاقبت[1] موجب نیکبختی و خوشحالی آنان خواهد شد .

پرسش : چرا پدر و مادر می خواستند چشم طفل خود را باز کنند ؟ چرا پدر و مادر طفل خود را به دبستان می گذارند ؟ چرا طفل کور نمی خواست چشمش را باز کنند ؟ چرا شاگرد تنبل نمی خواهد درس بخواند ؟ فرق باسواد و بی سواد چیست ؟

مصراع ذیل را بیست مرتبه با خط خوب و قلم درشت بنویسید :

تن مرده و جان نادان یکیست

---

۱ - سرانجام .

شیر و موش

بود شیری به بیشه ای خُفته | موشکی کرد خوابش آشفته[1]
آن قدَر گوش شیر گاز گرفت | که رها کرد و گاه باز گرفت
تا که از خواب شیر شد بیدار | مُتغیّر[2] ز موش بد رفتار
دست بُرد و گرفت کلّهٔ موش | شد گرفتار، موش بازیگوش
خواست در زیر پنجه له کندش | یا به هوا برده بر زمین زندش
گفت کای[3] موش لوس یک غازی[4] | با دُم شیر می کنی بازی؟
موش بیچاره در هراس[5] افتاد | گریه کرد و بالتماس[6] افتاد
که تو شاه وُحوشی[7] و من موش | موش هیچ است پیش شاه وُحوش
تو بزرگی و من خطاکارم | از تو امیّد مغفرت[8] دارم
شیر از این لابه[9] رحم حاصل کرد | پنجه وا کرد و موش را وِل کرد

۱- پریشان ۲- غضبناک ۳- که ای ۴- غاز در قدیم پولی بوده برابر یک چهارم شاهی، اینجا بمعنی بی ارزش است ۵- ترس ۶- التماس، درخواست ۷- وُحوش: درندگان و جانوران کوهی و بیابانی. ۸- آمرزش و گذشت ۹- گریه و زاری.

اتفاقاً سه چار روز دگر
شیر را آمد این بلا بر سر

از پی صید گرگ، یک صیاد[1]
در همان حول و حوش[2] دام نهاد

دام صیاد گیر شیر افتاد
عوض گرگ شیر گیر افتاد

موش چون حال شیر را دریافت
از برای خلاص او بشتافت

بندها را جوید با دندان
تا که در برد شیر از آنجا جان

هر کسی نیک کرد یابد کرد
بد بخود کرد و نیک با خود کرد

شیر چون موش را رهایی داد
خود رها شد ز پنجهٔ صیاد

« ایرج میرزا »

پرسش : چگونه موش خواب شیر را آشفته کرد ؟ شیر با او چه کرد و چه گفت ؟
موش چرا در هراس افتاد ؟ بشیر چه گفت ؟ شیر چگونه بدام افتاد ؟ که او را نجات داد ؟
نتیجهٔ این حکایت چیست ؟

این اصطلاح را یاد بگیرید : « نباید با دُم شیر بازی کرد ».

۱ـ شکارچی ۲ـ حَول و حوش : دور و بر ـ اطراف .

پسر نیکوکار

انشاء از روی تصویر :



سرگذشت یک پسر نیکوکار از وقتی که از منزل خارج می شود تا رسیدن بدبستان .

پند و مَثَل

در نومیدی بسی امید است   پایان شب سیه سفید است

جایی که نمک خوردی نمکدان مشکن (از هرکس نیکی دیدی با و بدی مکن)

مرد آن است که لب ببندد و بازو بگشاید (مرد کسی است که بجای سخن بکار بپردازد.)

بزرگی سراسر بگفتار نیست   دو صد گفته چون نیم کردار نیست

چراغ دُروغ بیفروغ است. (دُروغگویی باعث بی آبرویی است)

حفظ بدن واجب است   حفظ وطن از آن واجب تر

حرف حق تلخ است.

مهر محکم شود ز خوشخویی   دوستی کم کند ترشرویی

هرکه تنها بقاضی رفت راضی بر می گردد.

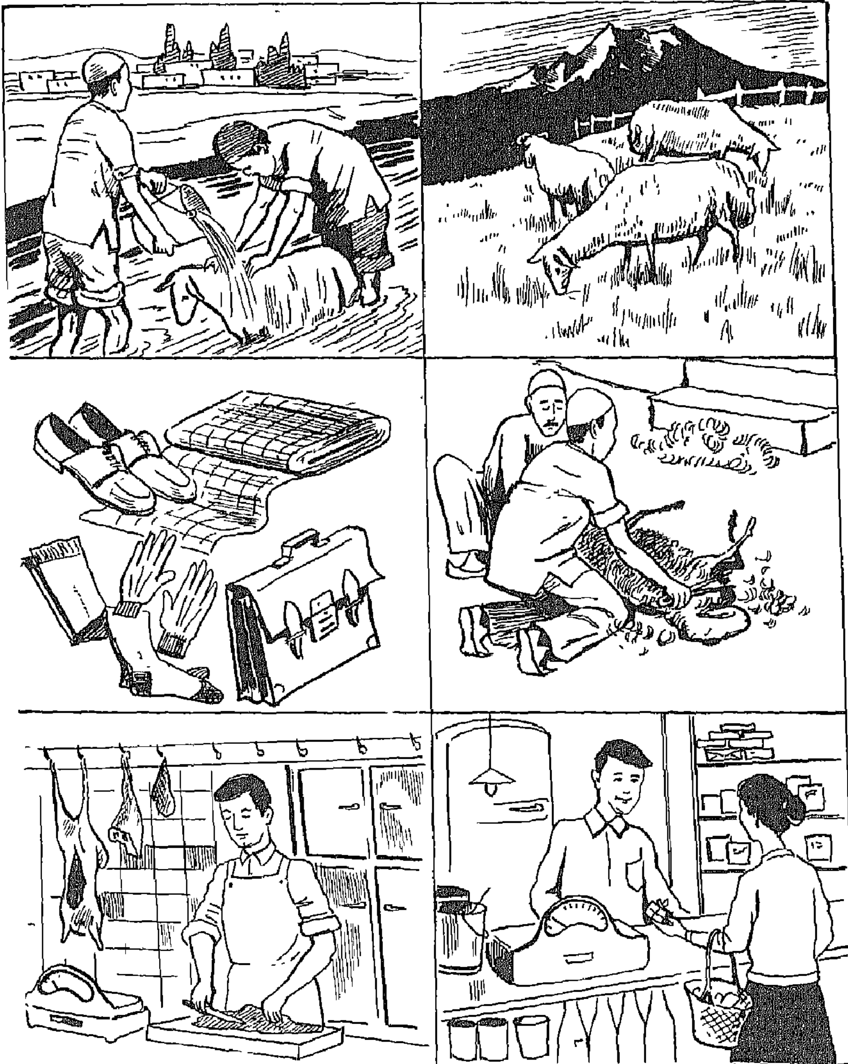
از روی این مثل ده بار با خطّ خوب و قلم دُرشت بنویسید:

دو صد گفته چون نیم کردار نیست

آموزگاران بکوشند که اطفال پندها را حفظ کنند و معانی آنها را بگویند و هریک از آنها را در یک حکایت مناسب جای دهند.

فایده های گوسفند

انشاء از روی تصویر :



آنچه را که از هر شکل می فهمید شرح دهید .

پاداش نیکوکاری

یکی در بیابان سگی تشنه یافت   برون[1] از رمق[2] در حیاتش[3] نیافت

کله[4] دلو کرد آن پسندیده کیش[5]   چو[6] حبل[7] اندر آن بست دستار[8] خویش

بخدمت میان[9] بست و بازو گشاد   سگ ناتوان را دمی[10] آب داد

خبر داد پیغمبر از حال مرد   که داور[11] گناهان او عفو[12] کرد

تو با خلق نیکی کن ای نیکبخت

که فردا نگیرد خدا بر تو سخت

این حکایت را بعبارت دیگر بیان کنید .

تکلیف : شعرهای بالا را یک مرتبه بنویسید، زیر اسم ها یک خط بکشید .

انشاء : حکایت بالا را بنثر بنویسید .

۱- برون بجای بیرون، اینجا بمعنی بجز است ۲- باقیمانده جان ۳- حیات : زندگی ۴- کلاه ۵- عقیده، مذهب ۶- مانند ۷- ریسمان ۸- شال - عمامه ۹- میان بست : کمر بست تصمیم گرفت ۱۰- دمی آب داد : جرعهٔ آب داد ۱۱- خدا ۱۲- عفو : گذشتن از گناه - بخشودن .

سبکتگین و آهو

سبکتگین پدر سلطان محمود غزنوی، روزی با یکی از دوستان از سرگذشت خود چنین حکایت می کرد:

پیش از آنکه کارم با رونق[1] شود، در تنگدستی می گذراندم وگاه بود که پول برای هزینهٔ[2] خود و خوراک اسبم را از شکار بدست می آوردم: روزی در چنان حال بقصد شکار بصحرا شتافتم، هنگام عصر بود و اسبم بسیار تندرو، چنانکه هیچ شکار از کمندم رهایی نداشت. آهویی دیدم ماده و بچه ای با وی. اسب از پیش بتاختم، بچه از مادر جدا شد، بگرفتمش و بر زین نهادم و بازگشتم. روز نزدیک نماز شام رسیده بود. چون کمی براندم، آوازی بگوشم آمد، بپشت سر نگاه کردم، مادر بچه بود که در پی من می آمد و ناله می کرد چنانکه گویی بچهٔ خود را از من خواهش[3] می کند. بطمع اینکه او را نیز بگیرم اسب برگردانیدم و بتاختم، چون باد از پیش من برفت. بازگشتم[4] و دو سه بار همچنین اتفاق افتاد، بیچاره می آمد و می نالید تا نزدیک شهر رسیدم و آن مادهٔ آهو همچنان نالان نالان می آمد. دلم بسوخت و با خود گفتم: از این آهو برهٔ

۱- رونق یعنی آب و تاب ۲- هزینه: مصرف ـ خرج ۳- خواهش می کند: می خواهد ۴- برگشتم.

ترا چه فایده حاصل خواهد شد ؟ براین مادر مهربان رحم باید کرد ، بچه را بصحرا انداختم سوی مادر بدوید ، غریو کردند و هردو بسوی دشت رفتند .

چون بخانه رسیدم ، تاریک شده بود و اسبم بی جو مانده ، سخت دلتنگ شدم و غمناک بخفتم . درخواب پیرمردی بزرگوار را دیدم که نزدیک من آمد و مرا می گفت : ای سبکتگین بجای بخشایشی[1] که برآن ماده آهو کردی و آن بچه را باو بازدادی و اسب خود را بی جو گذاشتی ، ما غزنین و زاولستان[2] را بتو و فرزندان تو بخشیدیم ومن رسول[3] آفریدگارم .

من بیدار شدم و قویدل[4] گشتم و همیشه ازاین خواب می اندیشیدم[5] و اینک بآنچه مرا درخواب مژده دادند رسیده ام و یقین دانم که پادشاهی درخاندان و فرزندان من تا آن زمان که خدا تقدیر کرده است[6] بماند .

(نقل از تاریخ بیهقی با کمی تصرّف)

۱- بخشایش ، گذشت ۲- زاولستان یا زابلستان نام ناحیه ای از ایران قدیم بود ، شامل زابلستان فعلی وقسمتی از افغانستان ۳- فرستاده وپیامبر ۴- دلیر ومطمئن بآینده ۵- فکر می کردم ۶- مقدّر ومعیّن کرده است .

پرسش : سگ‌گمن که بود ؟ چرا بصحرا می‌رفت ؟ چرا شکارخود را رها کرد ؟ چرا اسبش بی‌جو ماند ؟ برای شما اتفاق افتاده است که بر حیوانی رحم کنید ؟ اگر چنین اتفاقی افتاده است ، حکایت کنید .

این حکایت را بعبارت دیگر بیان کنید .

انشاء : این حکایت را با انشاء ساده بنویسید .

تکلیف : از روی این حکایت بنویسید و زیر اسمهای آن یک خط و زیر صفت‌ها دو خط و زیر فعل‌ها سه خط بکشید .

نکویی

هر که در حال توانایی نکویی نکند در وقت ناتوانی سختی بیند .

بداختر تر از مردم آزار نیست   که روز مصیبت کسش یار نیست

دانش

گر دل نهی[1] ای پسر بدین پند
از پند پدر شوی برومند

غافل منشین نه وقت بازی است
وقت هنر است و سرفرازی است

دانش طلب و بزرگی آموز
تا به نگرند روزت از روز

می کوش به هر ورق که خوانی
تا معنی آن تمام دانی

هر چیز که دل بدان گراید[2]
گر جهد[3] کنی بدست آید

گفتن ز من، از تو کار بستن
بی کار نمی توان نشستن!

کم گوی و گزیده[4] گوی چون دُر[5]
تا ز اندک تو جهان شود پُر

لاف[6] از سخن چو دُر توان زد
آن خشت بود که پُر توان زد

با آنکه سخن بلُطف[7] آب است
کم گفتن آن سخن صواب[8] است
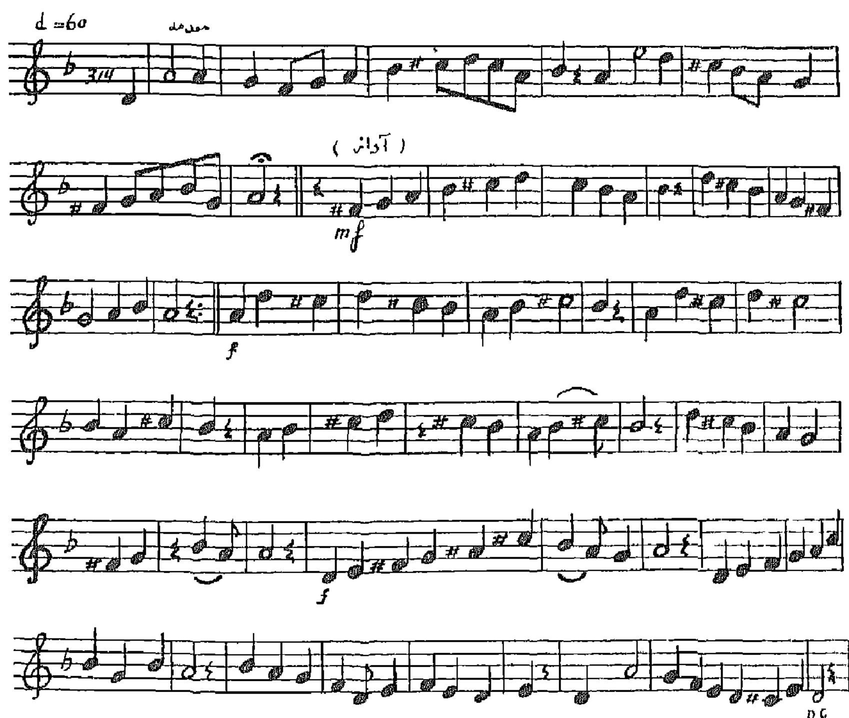
۱- توجه کنی ۲- میل کند ۳- کوشش ۴- خوب و انتخاب شده ۵- سنگ قیمتی
۶- لاف زدن یعنی بخود بالیدن ۷- لطف: نرمی و خوشی ۸- درست و بجا.

چون شیر بخود سپه شکن باش　　فرزند خصال[1] خویشتن باش

آنجا که بزرگ بایدت بود　　فرزندی من نداردت سود[2]

گفتن ز من، از تو کار بستن　　بی کار نمی توان نشستن

«نظامی»



۱ـ خصلتها، صفتها　۲ـ فایده .

زندگی در خانواده

نسبت به پدر و مادر و بزرگتران باید با ادب باشیم و آنان را احترام کنیم. پدر و مادر خیرخواه فرزندند. آنان خوشی و راحت خود را فدای آسایش ما می کنند و از نگاهداری و تربیت ما دریغ نمی دارند. بنابراین باید آنان را از جان و دل دوست بداریم و فرمانشان را اطاعت کنیم. نگذاریم از ما آزرده خاطر شوند و بدانیم که نافرمانی پدر و مادر گناهی بزرگ و نابخشودنی است.

با چشم ادب نگر پدر را	از گفته او مپیچ سر را
با مادر خویش مهربان باش	آماده خدمتش بجان باش
چون این دو شوند از تو خرسند	خشنود شود ز تو خداوند

باید درباره برادر و خواهر کوچکتر از خود مهربان و غمخوار و در نگاهداری و پاکیزگی آنان مادر و پدر را مددکار باشیم.

نسبت به خدمتگزاران هم باید با محبّت و دلسوز بود، هر وقت چیزی از آنان می خواهیم، ممکن است با گفتن دو کلمه «خواهش می کنم» دل آنان را شاد و پس از انجام کار هم با جملهٔ «تشکّر می کنم» آنها را خرسند سازیم. همان طور که در حفظ اعضای بدن مثل سر و دست و گردن می کوشیم، باید خدمتگزاران را که در حقیقت اعضای

خانواده بشمارند. نگاهداری کنیم، در سختیها با آنان کمک کنیم و در شادیها و خوشیهای خود شریکشان سازیم.

دل زیردستان نباید شکست　　　مبادا که روزی شوی زیردست

اگر مهمان بخانهٔ ما بیاید، باید بگشاده رویی با او رفتار کنیم و پرسشهای او را با ادب جواب دهیم؛ مهمان عزیز و محترم است و گفته اند: مهمان را گرامی بدار.

چو مهمان آیدت دلشاد می باش　　　زهر بند غمی آزاد می باش

هنگامی که می خواهیم از خانه بمدرسه یا جای دیگر برویم باید در نظافت خود دقّت کنیم تا سر و صورت ما مرتّب و پاکیزه باشد، اگر لکّهٔ گِل یا چربی در لباس ما باشد باید آنرا برطرف کنیم.

چون با ادب و تمیز باشی
نزد همه کس عزیز باشی

فراموش نکنیم که مقصود از لباس پاکیزه لباس نو نیست، جامهٔ بسیار کهنه را نیز می توان پاک و نظیف نگاه داشت.

از نرم و خشن هر آنچه پوشی
باید که بپاکیش بکوشی

شُبان نیرنگ باز[1]

داشت شُبانی[2] رَمهٔ[3] در کوهسار — پیر و جوان گشته از و شیرخوار
شیر که از بُز به سبو[4] ریختی — آب در آن شیر در آمیختی
روزی از آن کوه بصحرای خاک — سیل در آمد رمه را برد پاک[5]
خواجه چو شد با غم و آزار جفت — کارشناسیش[6] در آن کار گفت
کان همه آب تو که در شیر بود — شد همه سیل و رمه را در ربود[7]

پُرسش : آیا کلماتی می دانید که در عبارات مذکور بجای این کلمه ها گذاشته شود و همان معنی را بدهد ؟
رمه ، سبو ، پاک ، جفت .

ضدّ هر یک از این لغات را : پیر - غم - جُفت - آمیختن اگر می دانید بگوئید .

این حکایت را بعبارت دیگر بیان کنید . چرا شُبان آب در شیر می آمیخت ؟

چه پندی از این حکایت می آموزید ؟

۱ـ نیرنگ : بروزن بیرنگ ، مکر و حیله ۲ـ شُبان ـ چوپان ۳ـ گله ۴ـ سبو : کوزهٔ بزرگ ۵ـ در اینجا یعنی تمام ـ همه ۶ـ کارشناس ـ کاردان ۷ـ گرفت ، با خود بُرد .

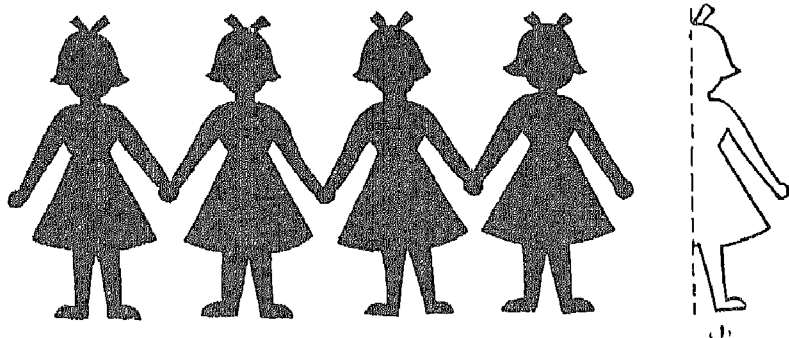
قاضی باهوش

بازرگانی چند بسته پارچهٔ ابریشمین بساربانی سپرد که بشهری بَرَد و باو گفت
چون بدان شهر رسی آنها را نزد خود نگاهدار تا من بیایم .
ساربان بارها را بمقصد رسانید ، چندی منتظر ماند ، بازرگان نیامد .
ساربان او را مُرده پنداشت ، پارچه ها را فروخت و از بهای آن خانه و باغی
خرید . چندی گذشت ، بازرگان آمد و پس از جستجوی بسیار ساربان را یافت . گریبان
او را گرفت و اموال خویش را از او طلب کرد . ساربان گفت : تو کیستی و چه
می خواهی ؟ من هرگز ترا ندیده ام و نمی شناسم . بازرگان بناچار شکایت
بقاضی برد . قاضی ساربان را حاضر آورد و پرسید : مال این مرد را چه کردی ؟
ساربان سوگند خورد که مردی دهقان است و هرگز ساربانی نکرده و بازرگان
چیزی باو نسپرده است .
چون بازرگان برای ثابت کردن[1] ادّعای خود نوشته و گواهی نداشت
قاضی نتوانست حکمی بدهد ، ناچار تدبیری اندیشید و آنان را مرخّص کرد . چون

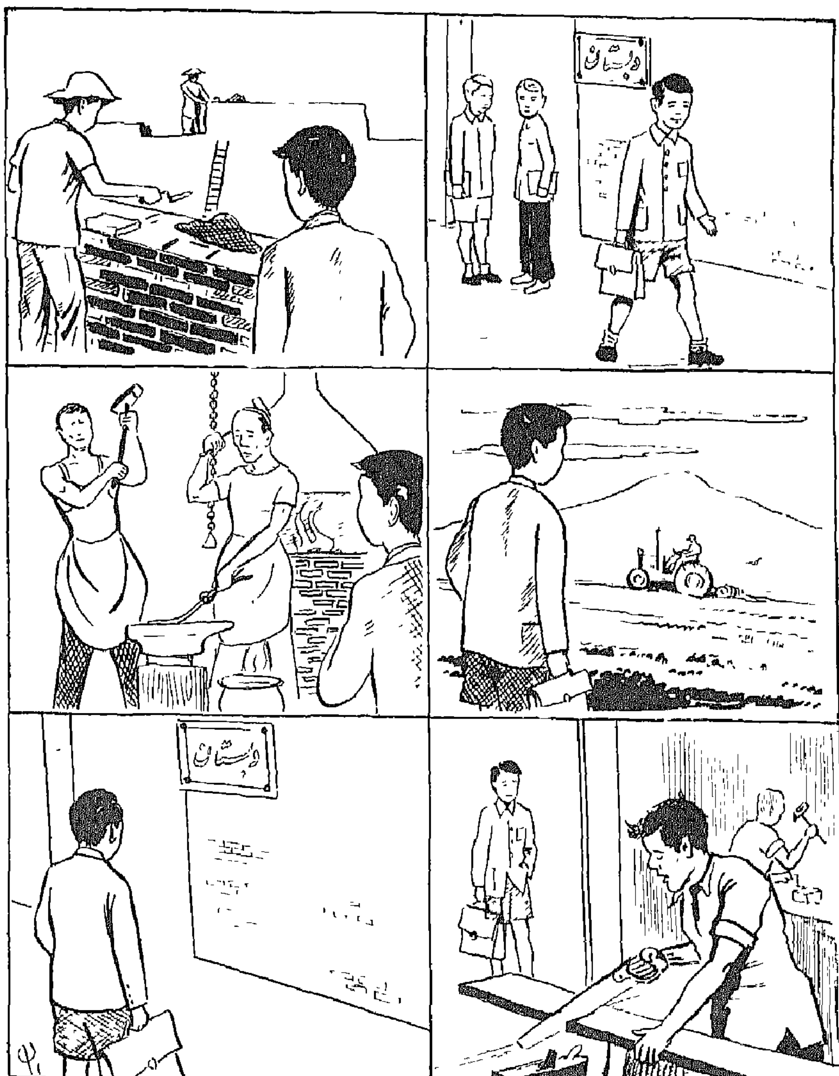
۱ـ در اینجا بدان معنی با آن است .

آن دو نفر بنزدیک در رسیدند، قاضی آواز داد : ساربان ! ساربان !
ساربان دروغگو بی اختیار برگشت . قاضی گفت اگر تو ساربان نبودی چرا
برگشتی و چگونه دانستی که روی سخن با تُست ؟ آنگاه حکم کرد خانه و باغ را از او
گرفتند و ببازرگان دادند .

کاردستی : از کاغذی رنگین مستطیلی بدرازای ۱۰ سانتیمتر و پهنای ۴ سانتیمتر ببرید . این
مستطیل را از درازی سه مرتبه تا کنید تا مستطیلی بدرازای ۴ سانتیمتر و پهنای ۲/۱ در آید .
بعد روی این مستطیل شکلی مانند شکل (۱) بکشید و آنرا با قیچی ببرید . اکنون تا های کاغذ را باز کنید
شکل چهار دختر خواهید دید که دست یکدیگر را گرفته اند .



انشاء از روی شکل - سرگذشت طفلی که یک روز به دبستان نرفت و پشیمانی او.



روزی منصور به دبستان نرفت تا در شهر و صحرا گردش کند. در ضمن گردش چون دید همه کار می کنند از کرده خود پشیمان شد و به دبستان بازگشت. از روی تصویرها شرح حال آن روز منصور را بنویسید.

در دبستان

هنگام رفتن بدبستان نباید در کوچه و بازار بتماشای دکّان، مغازه و مردم مشغول شویم و بی سبب اینجا و آنجا توقف کنیم، تا وقت ما تلف نشود و بدبستان دیر نرسیم؛ باید سعی کنیم سرِ وقت در دبستان حاضر باشیم.

همان طور که پدر و مادر را دوست داریم و آنان را محترم می شماریم، باید مدیر و ناظم و آموزگار دبستان را هم دوست بداریم و بآنان احترام بگذاریم.

در سرِ درس گوش و هوش ما باید بگفتار آموزگار باشد.

اندر سرِ درس گوش می باش ‌ ‌ ‌ ‌ با هوش و سخن نیوش[1] می باش

می کوش که هر چه گوید استاد ‌ ‌ ‌ ‌ گیری همه را بجای یکی یاد

اگر چیزی را نفهمیدیم، بدون خجلت از آموزگار خواهش کنیم که دربارهٔ آن توضیح بیشتر بدهد.

اگر آموزگار چیزی از ما پرسد باید از جای خود برخیزیم، و با عبارات ساده و روشن مطلب را بیان کنیم.

۱- سخن نیوش - آنکه سخن می شنود و بکار می برد.

مطالب کتاب را نباید ندانسته حفظ کرد، باید بکوشیم تا آنچه می‌خوانیم خوب بفهمیم

می‌کوش به هر ورق که خوانی — تا معنی آن تمام دانی

بر در و دیوار و میز و نیمکت مدرسه نباید خط کشید و آنرا کثیف کرد؛ مدرسه و اثاث آن مال همه ماست، باید در نگاهداری و پاکیزگی آن سعی کنیم. دفتر، کتاب، قلم، کیف، خط‌کش و سایر لوازم تحریر[۱] خود را باید همیشه نظیف[۲] و مرتب نگاه داریم تا گذشته از شادی و خوشحالی که از این روش بخود ما دست می‌دهد[۳] دیگران هم ما را بدیدهٔ تحسین[۴] نگرند و عزیز دارند.

بلباس و کفش و لوازم تحصیل خود نباید ببالیم[۵]، این نکته را باید بخاطر داشته باشیم که افتخار و برتری هرکس تنها بعلم و صفات پسندیدهٔ او است.

هرقدر بتوانیم باید از وقت استفاده کنیم و علم و هنر بیاموزیم تا در آینده از آن بهره‌مند گردیم.

هر طفل که قدر وقت دانست — دانستن قدر خود توانست

هرچیز رود ز دست انسان — شاید که بدست آید آسان

۱- تحریر: نوشتن ۲- پاکیزه و تمیز ۳- دست می‌دهد: حاصل می‌شود ۴- آفرین گفتن ۵- افتخار کنیم.

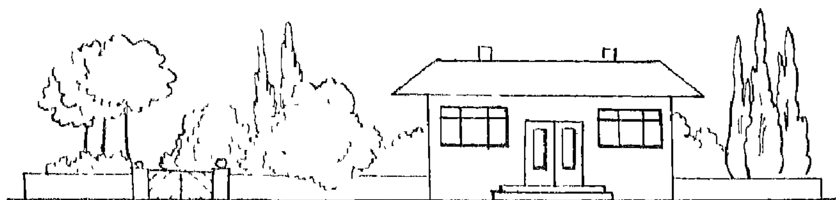
گر وقت رود ز دست ارزان | با هیچ گهر خرید نتوان
در عهد شباب[1] چند سالی | کسب هنری کن و کمالی[2]
تا آنکه بروزگار پیری | در ذلّت[3] و مَسکنت[4] نمیری
روزی که در آن نکرده‌ای کار | آنروز ز عمر خویش مشمار

از روی این شعر بنویسید :

وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی .

نقّاشی - خانه و باغ

با دقّت و حوصله خانه و باغی از روی شکل که در کتاب می‌بینید روی کاغذ نقاشی بکشید. بعد آنرا مطابق ذوق و سلیقهٔ خود رنگ بزنید .



۱- جوانی ۲- کمال ؛ علم، معرفت، هنر ۳- خواری ۴- بی‌چیزی .

پند و مَثَل

عالِم بی عمل درخت بی ثمر است .

گرهی که بدست وامی شود بدندان نباید بازکرد «گره کز دست بگشاید مده آزار دندان را»

خانه ای را که دو کدبانو است ، خاک تا زانو است .

آدمی را آدمیّت لازم است .

ماهی را هر وقت از آب بگیرند ، تازه است .

گر صبر کنی ز غوره حلوا سازم .

تعجیل نکو نیست ، مگر در عمل خیر .

ندهد مرد هوشمند جواب مگر آنگه[1] کزو[2] سؤال کنند

مال از بهر آسایش عمُر است نه عمر از بهر گرد کردنِ[3] مال .

عاقلی را پُرسیدند که : نیکبخت کیست و بدبخت چیست ، گفت نیکبخت آنکه خورد و کِشت[4] ، بدبخت آنکه مُرد و هشت[5] .

۱ـ آنگاه ؛ آن وقت ۲ـ که از او ۳ـ گرد کردن ؛ جمع کردن ۴ـ کاشت ۵ـ گذاشت .

آموزگاران معنی پندها و امثال بالا را خوب بشاگردان بفهمانند و محل استعمال هر مَثَل را هم با مثالهای متناسب با آنان بگویند .

نصیحت

ای که دستت می‌رسد کاری بکن / پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

نام نیکو گر بماند ز آدمی / به کزو ماند سرای زرنگار[۱]

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست / ای برادر سیرت[۲] زیبا بیار

گنج خواهی در طلب[۳] رنجی ببر / خرمن ار می‌بایدت تخمی بکار

کام[۴] درویشان و مسکینان[۵] بده / تا همه کامت برآرد[۶] روزگار

نام نیک رفتگان ضایع مکن / تا بماند نام نیکت برقرار

(سعدی)

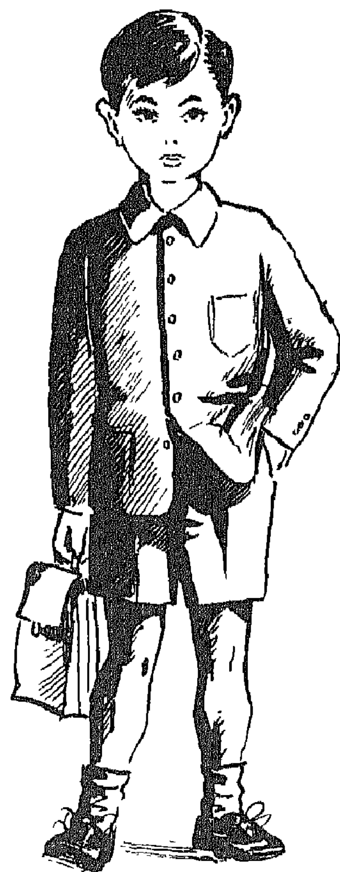
ادب

لقمان[۷] را گفتند: ادب از که آموختی؟ گفت: از بی‌ادبان که هرچه از ایشان در نظرم ناپسند آمد از فعل[۸] آن پرهیز کردم.

مرد باید که گیرد اندر گوش / ور[۹] نوشته است پند بر دیوار

۱- نقاشی و زینت شده با طلا ۲- رفتار ۳- خواستن ۴- خواسته، حاجت ۵- بی‌چیزان ۶- برآورد ۷- نام حکیمی معروف است ۸- کردن ۹- در اینجا معنی «اگرچه» است.

شاگرد خوب



منصور در کلاس چهارم دبستان درس می‌خواند و همیشه در امتحانات شاگرد اوّل می‌شود. پدر و مادر و کارکنان مدرسه از اخلاق و کار او بسیار راضی‌اند و همه با چشم محبّت و تحسین با او نگاه می‌کنند.

خوب است بدانیم منصور چه می‌کند که همه او را دوست دارند.

منصور شاگرد با ادب و مهربانی است، سر وقت به دبستان حاضر می‌شود، وقتی کسی صحبت می‌کند، خوب گوش می‌دهد و چون سخن گوینده تمام شد، مطلب خود را بیان می‌کند کلمات «لطفاً»، «تشکّر می‌کنم» غالباً از زبان منصور شنیده می‌شود. بچّه‌های کوچکتر از خود مساعدت[1] می‌کند و هر قدر بتواند

۱- یاری و همراهی.

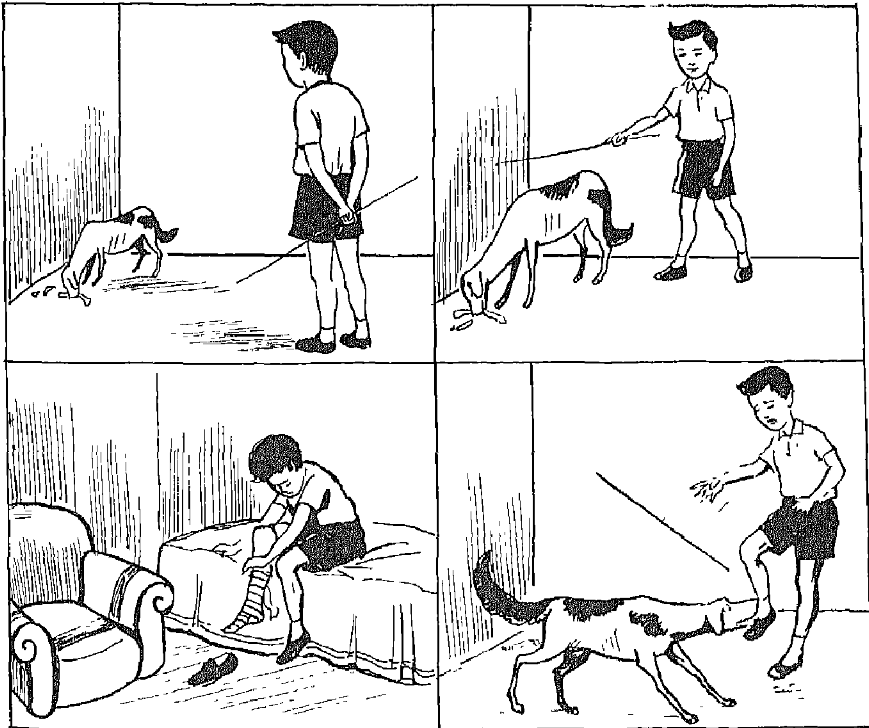
احتیاجات آنان را بر می آورد. هرچه از کسی می گیرد باو پس می دهد. راستگو و درست قول است. میز و نیمکت خود را در کلاس پاکیزه نگاه می دارد. در و دیوار کلاس مدرسه را خط خطی نمی کند. سخنان یاوه و الفاظ پوچ و بی معنی از منصور شنیده نمی شود.

مادرش مکرر باو گفته است: منصور بخند تا همه چیز و همه کس را خندان ببینی. از این رو منصور همیشه خنده رو و بانشاط است و از اخم و ترشرویی بدش می آید. منصور گذشته از درس، در ورزش و بازیهای گوناگون از دیگران پیشتر است. هنگام ورزش بی قاعده و ترتیب بازی نمی کند. بدیگران و بخصوص کوچکتران فرصت و مهلت بازی می دهد. اتفاق می افتد که منصور گاهی در بازیها شکست بخورد، اما خود را نمی بازد و دوباره بازی را از سر می گیرد تا ببرد. اگر همبازیان او ببازند، آنان را ملامت و سرزنش نمی کند. از این جهت او را دوست دارند و در موقع بازی همه می خواهند که منصور از دسته آنان باشد. ما هم می کوشیم که مثل منصور باشیم.

تمرین - این درس را با خط خوب در دفتر خود بنویسید و زیر اسمها یک خط، زیر صفتها دو خط و زیر فعلها سه خط بکشید.

نتیجهٔ آزار بحیوانات

انشاء از روی شکل :



سرگذشت این بچّهٔ بدرفتار را شرح دهید .

سرود

ایران

ما باغ ایران را گلیم ایران گل و ما بلبلیم

ما غنچه های نوبرسیم گلهای بی خار و خسیم[1]

ما را در ایران زاده اند شیر محبت داده اند

او در وجود آوردمان در دامنش پروردمان

تا مهر و مه تابنده است

ایران ما پاینده است

باغ جهان ایران ماست بی او جهان زندان ماست

گهواره جنبان همه او جسم ما و جان ماست

یزدان پرستی دین ماست شه دوستی آیین[2] ماست

بر شاه و میهن حق شناس این شیوه[3] دیرین ماست

تا مهر و مه تابنده است
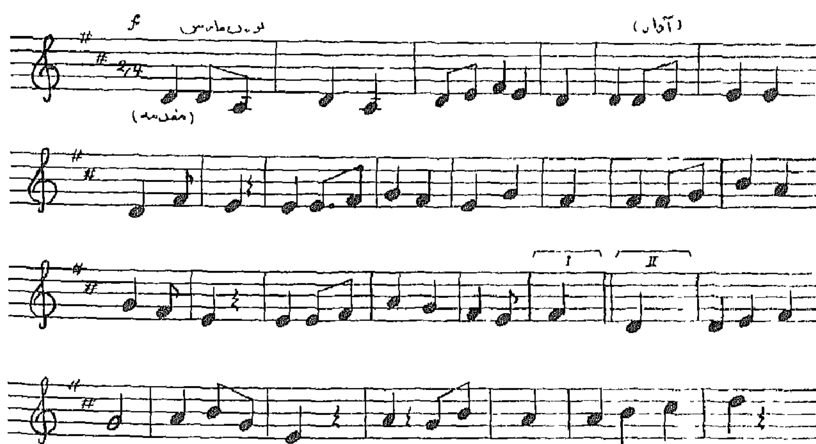
ایران ما پاینده است

۱- خس: خاشاک ۲- رسم و روش ۳- راه و رسم.

این خانه شاهان بود   کاخ شهنشاهان بود
درگاه شاپور و قباد   دربار نوشیروان[1] بود
این خانه امید ماست   تکیه‌گه جمشید ماست
این خانه زال[2] زر است   دربان قصرش قیصر[3] است

تا مهر و مه تابنده است
ایران ما پاینده است

(سالک)



۱- نوشیروان : انوشیروان ۲- زال نام پدر رستم است ۳- قیصر لقب پادشاهان سابق روم.

چگونه با هم زندگی می کنیم

مردم کشورهای جهان پیشتر نمی توانستند خوب با هم بسازند و بدوستی و صفا زندگانی کنند. چون در رنگ، شکل، لباس، طرز زندگانی و زور و قدرت بین خود فرق می دیدند، همکاری را مُحال می دانستند.

غالباً بر سر چیزهای جزئی با هم مخالفت و دشمنی می کردند و بیکدیگر آزار و صدمه می رسانیدند، و هیچگاه آسوده و خوش نبودند.

سرانجام از این زندگانی ناراحت تنگ آمدند و بفکر افتادند راهی پیدا کنند که براحت و خوشی بسر برند و با هم دوست باشند. بعض کشورها عده ای را پیش هم فرستادند و گفتگو و فکرها کردند.

عاقبت مصمم شدند که هر کشور یک نماینده معیّن کنند و نمایندگان در یکجا جمع شوند و با هم چاره ای بیندیشند و دستوری بنویسند که چگونه از دشمنی دست بکشند و دوستانه زندگی کنند و اگر حادثه و رنجشی پیش آید بچه راه برطرف سازند.

نمایندگان یک جا جمع شدند. اوّل دستوری نوشتند که تمام مردم روی زمین مطابق آن دستور با هم زندگی تا کمتر میانشان اختلاف افتد. همه نمایندگان، آن دستور را امضاء و سپس محلّی ثابت معیّن کردند و آنرا انجمن نمایندگان

کشورها «سازمان ملل متحد» نام گذاشتند.

از آن زمان ببعد هر وقت کشوری از کشور دیگر شکایت داشته باشد، نماینده خود خبر می دهد. آن نماینده هم موضوع را با نمایندگان دیگر انجمن در میان می نهد نمایندگان بشکایت رسیدگی می کنند و راهی می جویند که آن گله از میان برود و دوباره بین دو کشوری که از هم رنجیده اند دوستی برقرار گردد.

مشق: از روی این شعر بنویسید:

بنی آدم اعضای یک پیکرند — که در آفرینش ز یک گوهراند

میان دو تن

سخن میان دو دشمن چنان گوی که اگر دوست گردند شرم زده نباشی.

میان دو تن جنگ چون آتش است — سخن چین بدبخت هیزم کش است

کنند این و آن خوش دگرباره دل — وی اندر میان کوربخت و خجل

میان دو تن آتش افروختن — نه عقل است و، خود در میان سوختن

(سعدی)

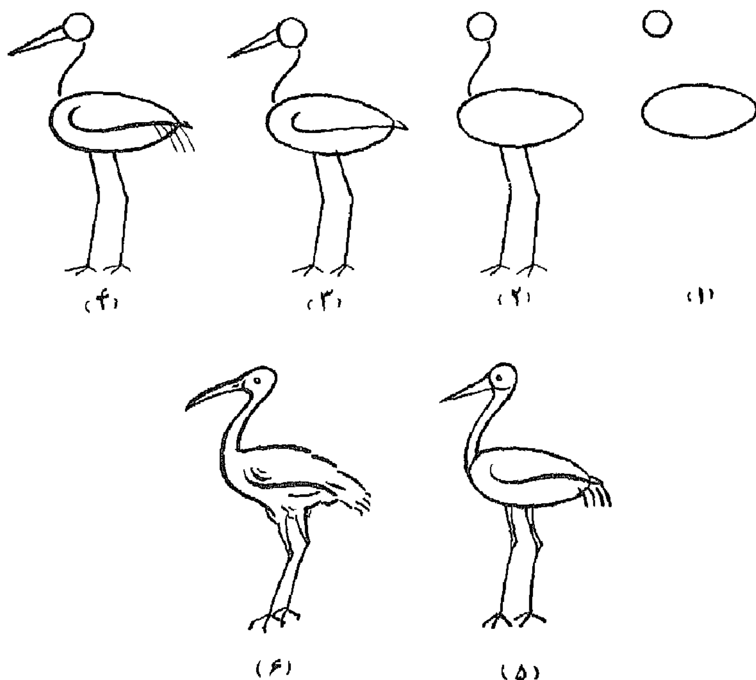
فداکاری

یکی از صحابهٔ[1] پیغمبر «ص» گوید که در یکی از جنگها کار بر ما زار شد. بسیاری شهید شدند و جمعی دیگر سخت مجروح در میدان جنگ افتاده بودند. آب کمیاب بود و بسا زخمیان که از تشنگی جان می دادند. مرا درین هنگام کمی آب بدست آمد، آنرا در ظرفی برگرفتم و بجنگ زخمیان شتافتم، پسر عمّ خود را یافتم که وی را نفسی بیش نمانده بود. خواستم آب را بدو دهم گفت به هُشام[2] ده که از من تشنه تر است. بنزدیک هشام رفتم او نیز حواله[3] بدیگری کرد که آب را بوی ده. چون بسر آن دیگری رفتم جان تسلیم کرده بود. بنزد هشام بازگشتم که آب را باو رسانم، او را نیز مُرده یافتم. پس ببالین پسر عمّ خود شتافتم او هم وفات یافته بود و بدین ترتیب هر یک از آن سه تن جوانمرد با نهایت تشنگی دیگری را در نوشیدن آب بر خویشتن مقدّم داشت تا هر سه تشنه درگذشتند.

۱ـ صحابه: یاران و هم صُحبتان ۲ـ هُشام نام یکی از یاران پیغمبر است ۳ـ حواله بدیگری کردن: رُجوع کردن.

پرسش: یاران پیغمبر را چه می نامند؟ زخمدار اوّل چرا آب را قبول نکرد؟ هشام که بود؟ چرا هشام آب را از دست آن یار پیغمبر نگرفت؟ کدام یک از زخمیان آب را نوشید؟ از این حکایت چه پندی آموختید؟ چرا عُنوان حکایت را فداکاری قرار داده اند؟

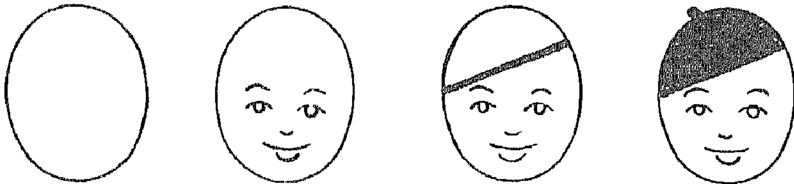
نقّاشی: ابتدا مثل شکل (۱) بکشید بعد آنرا مانند شکل های ۲، ۳، ۴، ۵، ۶ کامل کنید تا آنکه شکل لک لک پیدا شود.



هوشیاری و حسن نیّت یک کودک

یکی از امیران سلطان جلال الدّین خوارزمشاه می گوید که پس از جنگ سلطان و چنگیزخان بر کنار رود سند و شکست خوارزمشاه خود را به آب انداختم و نزدیک بود غرقه شوم کودکی را یافتم که بر مشکی پر باد نشسته است میخواستم او را غریق سازم و مشک را بستانم دریافت و گفت اگر نمی خواهی مرا هلاک کنی و نجات خود را قانعی ترا نیز بنشانم و بساحل رسانم سخن او را پذیرفتم و هر دو بسلامت بکنار رود رسیدیم . از آن پس با اینکه غرقه شدگان بسیار و نجات یافتگان اندک بودند هر چه کوشیدم که آن طفل را بیابم و بوی پاداش نیکو دهم سعی من بیهوده ماند .

نقّاشی کنید :



چرا تن به زنجیر دشمن دهیم

چرا باید اندیشه کردن ز جنگ
نه ما از کلوخیم و دشمن ز سنگ

چرا تن به زنجیر دشمن دهیم
بزندان اهریمنان تن دهیم

گر او را بود دست و شمشیر تیز
ترا هم بود دست و شمشیر نیز

مبر زآشتی نام هنگام جنگ
مبر دل ز نام و مده تن به ننگ

(ادیب الممالک)

کار کردن از مقام نمی کاهد

یکی از خلفا شبی چیزی می نوشت، چون پاسی[1] از شب گذشت، روغن چراغ رو بنقصان[2] نهاد. مهمانی حاضر بود گفت: ای امیر اگر اجازه باشد بروم قدری روغن چراغ بیاورم. گفت: بمهمان فرمان دادن از مروّت[3] نباشد. گفت: خدمتکار را بخوانم تا روغن بیاورد. خلیفه گفت: از برای این کار نباید زیردستان را ناآسوده ساخت. پس خود برخاست، روغن آورد، در چراغ ریخت و گفت: برخاستم خلیفه بودم و نشستم همانم و این کار هیچ از قدر[4] و منزلت[5] من کم نکرد.

میانه روی

سعدی گوید:

نه چندان نرمی کن که بر تو دلیر[6] شوند و نه چندان درشتی که از تو سیر گردند.

چو نرمی کنی خصم[7] گردد دلیر	وگر خشم گیری شوند از تو سیر
درشتی نگیرد خردمند پیش	نه نرمی که ناقص کند قدر خویش

۱- مقداری ۲- نقصان: کم شدن ۳- جوانمردی ۴- اندازه و مقدار ۵- مرتبه، مقام ۶- مسلط - غالب - گستاخ ۷- دشمن.

پند و مَثَل

در دستگیری بینوایان و زیردستان :

دریاب ضعیفان[1] را در وقت توانایی .

چو استاده‌ای[2] دستِ افتاده گیر .

تا توانی ناتوان را دست گیر .

مزن بر سر ناتوان دست زور .

مکن تا توانی دل خلق ریش[3]

مروّت[4] نباشد بر افتاده زور .

گرت از دست برآید دهنی شیرین کن
مردی آن نیست که مشتی بزنی بر دهنی

تا توانی دلی بدست آور
دل شکستن هنر نمی باشد

در صبر و شکیبایی :

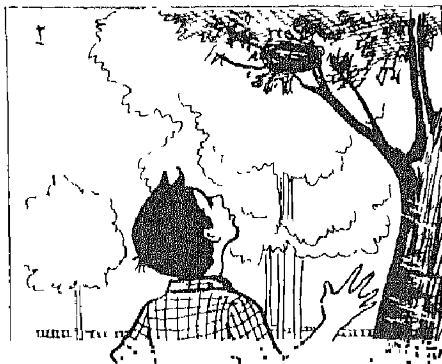
صبر[5] تلخ است ولیکن بر[6] شیرین دارد .
بصبر از غوره حلوا می توان ساخت .

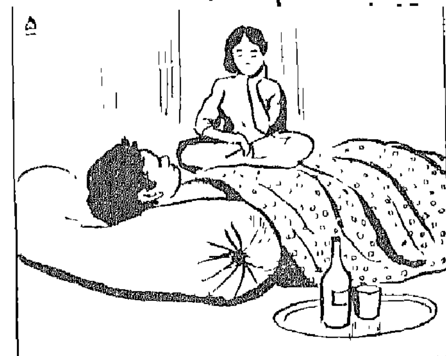
صبر و ظفر[7] هر دو دوستان قدیم اند
بر اثر صبر نوبتِ ظفر آید

۱- بداد ضعیفان برس ۲- ایستاده ۳- مجروح و شکسته ۴- مردانگی ۵- صبر دوایی تلخ است که برای اصلاح مزاج بکار می آید بمعنی شکیبایی نیز آمده است . ۶- نتیجه ۷- فتح و فیروزی .

انشاء از روی شکل : بازیگوش بی احتیاط









آنچه را که از این شکلها می فهمید بنویسید :

میهن خویش را کنیم آباد

سر زد از پشت ابرها خورشید
باغ و بستان دوباره زیبا شد

فصل سرما و برف و باد گذشت
موقع گردش و تماشا شد

در چمن بر درخت گل بلبل
وه چه شیرین ترانه‌ای دارد

هست خشنود و شادمان زیرا
وطنی، آشیانه‌ای دارد

کودکان[1] این زمین و آب و هوا
این درختان که پرگل و زیباست

باغ و بستان و کوه و دشت همه
خانهٔ ما و آشیانهٔ ماست

دست در دست هم دهیم بمهر
میهن خویشتن کنیم آباد

یار و غمخوار یکدگر باشیم
تا بمانیم خرّم و آزاد

۱- یعنی ای کودکان.

پدر و مادر را باید دوست بداریم

روزی بغرور[1] جوانی بانگ بر مادر زدم، دل آزرده بکنجی نشست و گریان همی گفت:
مگر خردی[2] فراموش کردی که درشتی می کنی.

چه خوش گفت زالی[3] بفرزند خویش
چو دیدش پلنگ افکن و پیلتن[4]

گر از عهد[5] خردیت یاد آمدی
که بیچاره بودی در آغوش[6] من

نکردی در این روز بر من جفا[7]
که تو شیرمردی و من پیرزن

خیارهای تلخ

«از گلستان سعدی»

خواجه نظام الملک یکی از وزرای بزرگ ایران بود. این وزیر بزرگ و با تدبیر که سی سال وزارت داشت عادتش براین بود که چون هدیهٔ تازه ای نزد او می آوردند، میان حاضران قسمت می کرد. روزی باغبانی سه خیار نوبر برای او آورد. بخلاف همیشه هر سه را خورد، بحاضران چیزی نداد و بباغبان جایزهٔ بزرگی بخشید.

اهل مجلس از کار خواجه تعجب کردند. یکی از آن میان سبب این کار را پرسید گفت:
هر خیار را که چشیدم تلخ بود. فکر کردم اگر بحاضران دهم شاید یکی از ایشان از تلخی آن روی درهم کشد و سخنی گوید که باغبان سرافکنده و شرمسار گردد.

۱- غرور، غفلت ۲- کوچکی ۳- زال، پیرزن ۴- تنومند ۵- زمان ۶- بغل ۷- بدی، ستم.

خانواده ـ ملّت و حکومت

هیچکس تنهایی نمی تواند زندگی کند. خانواده قدیمترین اجتماع بشری است که اساس آنرا پدر و مادر می نهند.

در خانواده پدر و مادر و برادران و خواهران باهم بسر می برند و در خوب و بد و راحت و زحمت با یکدیگر شریک اند.

از اجتماع خانواده های بسیار که تابع[1] یک قانون و مطیع یک حکومت باشند ملّت تشکیل می شود. بیشتر افراد یک ملّت دارای یک نژاد و زبان و مذهب و آداب و رسوم و سوابق تاریخی هستند.

سرزمینی که افراد ملّتی در آن زندگی می کنند وطن یا میهن نام دارد.

افراد یک ملّت مانند افراد یک خانواده در استفاده از مواهب[2] طبیعی کشور خویش و ترقّی و تنزّل و خوشبختی و بدبختی همدیگر سهیم اند.

ما ملّت ایرانیم و وطن ما ایران است. چنانکه در هر خانواده یکنفر عهده دار امور است، در هر جمعیّت و ملّت نیز باید فرد یا جماعتی باشد که از تعدّی[3] افراد بیکدیگر جلوگیری و امور مربوط بآنرا اداره کنند. این فرد یا جماعت در جاها و زمانهای

۱- پیرو ۲- نعمتها ۳- تجاوز و ستم.

مختلف با سم رئیس ، کدخدا ، حاکم ، یا دولت و حکومت خوانده می شود .

حکومت بر دو قسم است : فردی و ملّی .

حکومت فردی یا استبدادی آن است که یکنفر بمیل و بخواه خود حکمرانی کند و مردم را در اداره کردن امور دخالت ندهد .

در حکومت ملّی بعکس ، اداره کردن امور بر عهدهٔ همه افراد ملّت است امّا چون ممکن است که تمام مردم امور حکومت را مستقیماً عهده دار شوند ، بدین جهت مردم بمدّتی معیّن این امور را بیک عدّه از برگزیدگان یا نمایندگان خود واگذار می کنند .

حکومت ملّی هم بر دو قسم است : مشروطه و جمهوری .

در حکومت مشروطه شخص اوّل مملکت پادشاه است و سلطنت در خانوادهٔ او موروثی می باشد امّا در حکومت جمهوری ریاست کشور با رئیس جمهور است که از طرف مردم برای مدّت چند سال انتخاب می شود .

کشور ایران با سلطنت مشروطه اداره می شود و شاهنشاه ما اعلیحضرت محمّدرضا شاه پهلوی ، شب و روز خود را صرف آسایش مردم می کنند . شاه مظهر[1] قومیّت و ملیّت و مقام شامخی[2] است که همهٔ سازمانهای کشور را راهبری می نماید .

۱- نماینده ۲- شامخ : بلند .

دوستان خود را بشناسید

مردی سه دوست داشت که به دو تن آنان بسیار مهربان امّا بسومی بی اعتنا بود. اتفاقاً آن مرد را برای تهمتی[1] که با و زده بودند و در حقیقت گناهی نداشت به دادگاه خواندند. مرد با خود اندیشید که در روزگار سختی و ایّام تنگدستی باید به دوستان رو آورد تا بدستیاری آنان گره از کار مشکل باز شود. با این فکر نزد یاران رفت و گفت: دوستان عزیز! من در زندگی پیوسته یار و مددگار[2] شما بوده و در روز محنت[3] و مصیبت[4] از همراهی و یاری شما مضایقه نداشته ام، اکنون تهمتی ناروا بمن زده اند که باید با مساعدت شما خود را تبرئه کنم.[5] خوب می دانید که من بیگناهم و همراهی شما بمن فقط این است که حقیقت را بگویید. کدام یک حاضر است که بدادگاه آید و بر بی گناهی من شهادت[6] دهد؟ یکی از آنان بهانه اینکه کار بسیار فوری دارد و باید بخارج شهر برود، از آمدن نزد قاضی عذر خواست. دوست دیگر، وی را تا در دادگاه همراهی کرد، ولی در آنجا گفت: من جرأت حاضر شدن در دادگاه را ندارم و بازگشت. امّا دوست سوّم که چندان مورد محبّت و اعتنای[7] آن مرد نبود، در دادگاه حاضر شده

۱- تهمت زدن یعنی نسبت ناروا بکسی دادن ۲- یار ۳- رنج و سختی ۴- گرفتاری و ماتم ۵- خود را تبرئه کنم: بیگناهی خود را ثابت کنم ۶- گواهی ۷- اعتنا: توجه.

بر بیگناهی وی شهادت داد، در نتیجه حکم دادگاه بر بی تقصیری آن مرد صادر شد.

مردم غالباً دوستان خود را درست نمی شناسند و دوستان جانی[1] را از دوستان زبانی تمیز[2] نمی دهند. دوستان یکدل و وفادار تا پای جان فداکارند، اما دیگران رفیق نیم راه اند و شخص را هنگام گرفتاری و درماندگی ترک می کنند و تنها می گذارند.

این دغل دوستان که می بینی ... مگسانند گرد شیرینی

این قبیل مردم باید بدانند که:

دوست آن نبود که در نعمت زند ... لاف[3] یاری و برادرخواندگی
دوست آن باشد که گیرد دست دوست ... در پریشانحالی و درماندگی

از گفته های سعدی:

هرکه در زندگانی نانش نخورند، چون بمیرد نامش نبرند.

دو کس مردند و حسرت بردند، یکی آنکه داشت و نخورد، دیگر آنکه دانست و نکرد.

۱- دوستی که از جان هم برای دوست خود مضایقه نمی کند. ۲- فرق گذاشتن، جدا کردن
۳- لاف زدن: یعنی ادعای نادرست کردن.

مهمانی روباه و لکلک

هر بد که بخود نمی پسندی با کس مکن ای برادر من

روباهی لکلکی را بناهار دعوت کرد. لکلک خواهش او را پذیرفت و در ساعت معیّن با اشتهای کامل بخانهٔ روباه رفت. روباه مکّار[1] برای آنکه مهمان خود را گرسنه بگذارد، آش رقیقی را که برای ناهار تهیّه کرده بود در بشقاب لب تختی ریخت و بر سر سفره گذاشت. لکلک با نوک بلند خود نمی توانست خوب از آن بشقاب بخورد. امّا روباه حیله گر با شتاب آش را می بلعید و می گفت: چه ناهار خوبی شده! ای رفیق عزیز از این غذای لذیذ بیشتر بخور، این را فقط برای تو پخته ام و باب دندان تو است! چون بزودی غذا تمام شد، لکلک نیم سیر ماند، امّا چیزی نگفت و بروی خود نیاورد و پس از ساعتی با روباه خداحافظ گفت و رفت.

چند روز بعد لکلک روباه را بمهمانی خواند تا با وی ناهار بخورد، روباه دعوت او را پذیرفت و در وقت معیّن بخانهٔ او رفت.

هنگام ناهار، میزبان[2] غذا را در تُنگی که گردن دراز و دهانهٔ تنگ داشت ریخت و در میان گذاشت. روباه نمی توانست پوزهٔ خود را در تُنگ داخل کند

۱- پرمکر - حیله گر ۲- مهماندار .

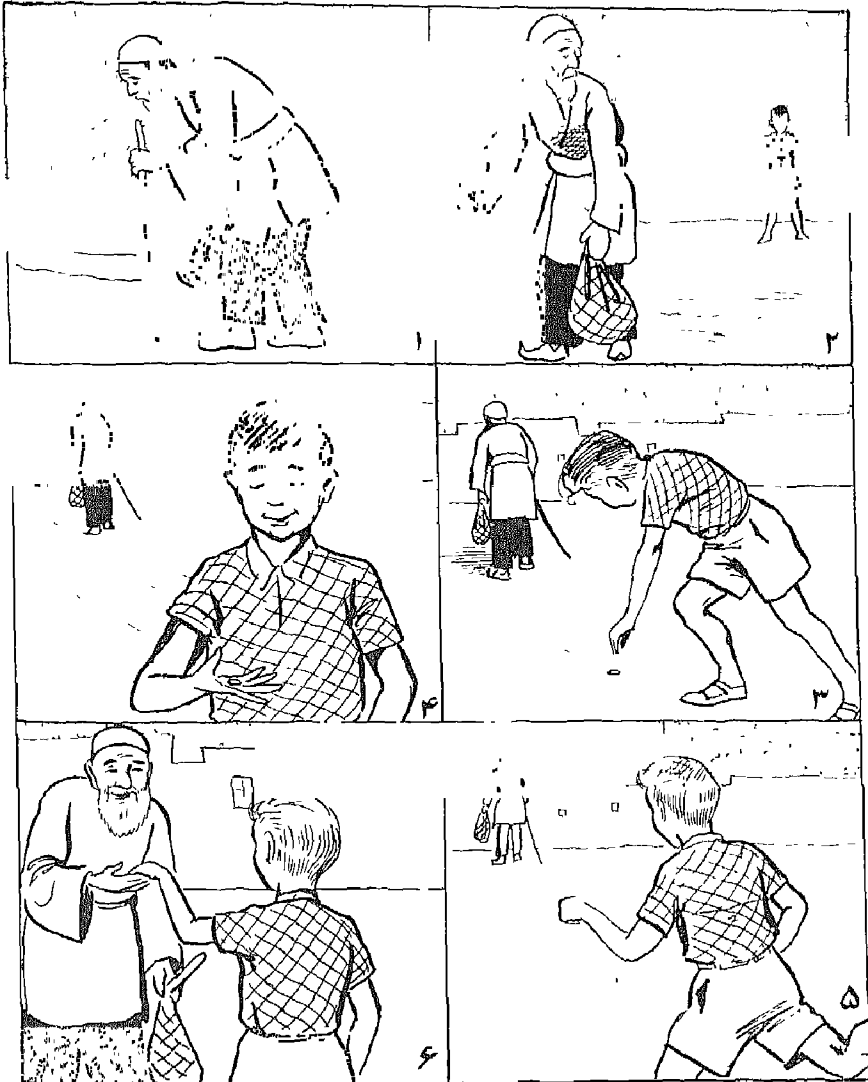
و از آن غذا نخورد. اما لکلک نوک بلند خود را به آسانی در تنگ فرو می‌برد و غذا می‌خورد و پیاپی به روباه تعارف می‌کرد و می‌گفت: ای دوست عزیز مبادا نیم سیر بمانی، از اقبال بلند تو غذای بسیار خوشمزه و مطبوعی از کار در آمده است!
وقتی غذا تمام شد، روباه حتّی مزهٔ آن را هم نچشیده بود و پس از ساعتی آمادهٔ رفتن شد. لکلک باو گفت ای مهمان عزیز امیدوارم که امروز بشما خوش گذشته باشد.
در این موقع روباه با شکم گرسنه و گوش آویخته خداحافظ گفت و رفت و دانست سزای کسی که دیگران را فریب می‌دهد همین است.

ریگ در کفش

یکی ابلهی ریگ در کفش داشت	چو درمانده شد دست بر سر گذاشت
که نفرین بر آن کس که این کفش دوخت	که مغزم بجوشید و پایم بسوخت
بسی ناسزا گفت بر کفش دوز	سخن را نسنجیده از درد و سوز
ز جایی که رنجیده باشد کسی	سخنها نسنجیده گوید بسی
کسی گفتش ای خسته از پای خویش	زمانی بیاسای در جای خویش
تو از ریگ کفش خود آزرده‌ای	بجای دگر ظنّ بد برده‌ای
ببین علّت درد و رنجت کجاست	چو علّت ندانی شکایت خطاست

(شکایت)

انشاء از روی شکل : طفل نیکو سرشت



آنچه از این شکلها می فهمید بنویسید :

مَثَل و پند

در عاقبت اندیشی[1] : ز ابتدای[2] کار آخر را ببین .

وام[3] چنان کن که توان باز داد

تیر از کمان چو رفت نیاید بشست باز[4]   پس واجب است در همه کاری تأمّلی[5]

در زیان عجله و شتاب : شخص شتاب زده کار را دو بار می کند .

عجله کار شیطان است

اثر همنشینی : هر که با رسوا نشیند عاقبت رسوا شود .

نیک چون با بَد نشیند بد شود .

همنشین تو از تو به باید   تا ترا عقل و دین بیفزاید

* * * *

تا توانی می گریز از یار بد   یار بد بدتر بود از مار بد

* * * *

تو اوّل بگو با کیان[6] زیستی   پس آنگه[7] بگویم که تو کیستی

۱- عاقبت اندیشی : فکر آخر کار را کردن ۲- زابتدا : از ابتدا ۳- قرض ۴- بشست باز نیاید یعنی دوباره بدست نمی آید . ۵- تأمّل یعنی تفکّر و عاقبت اندیشی ۶- چه کسان ۷- پس آنگه یعنی بعد .

حکومت ایران

حکومت ایران مشروطه است که از سال ۱۳۲۴ هجری قمری در زمان سلطنت
مظفرالدین شاه در ایران برقرار شد. پیش از این تاریخ، حکومت ایران استبدادی بود.
در حکومت مشروطه وضع قانون با مجلس شورای ملّی و مجلس سناست.

دولت یعنی چند وزیر که زیر نظر یک رئیس بنام نخست وزیر وزارتخانه ها را اداره
می کنند. هر وزیر قانونهایی را که دو مجلس تصویب نموده اند و با مضاء شاه رسیده است
در وزارتخانهٔ خود و شعبه های آن در شهرستانها اجرا می کند.

یکی از وزارتخانه ها وزارت فرهنگ است که مأمور باسواد کردن و تربیت
مردم می باشد. دو مجلس در کارهای نخست وزیر و وزیران نظارت[1] و در موقع
لزوم از آنان بازخواست می کنند.

غیر از دو مجلسِ قانونگزار و دولت مأمور اجرای قوانین، در کشور دستگاهی
دیگر نیز هست که کارش رسیدگی باختلافات و شکایاتِ مردم و دادنِ حق
بحقدار است و آنرا دستگاه قضائی یا دادگستری می نامند.

۱- نظارت: مراقبت در اجرای قوانین.

طبق قانون، مخارج کشور را از قبیل حقوق آموزگاران و سپاهیان مردم می دهند.
آنچه بدین منظور می پردازند مالیات نام دارد .

بعضی معاملات و داد و ستدهای بین مردم محتاج ثبت در دفتر و تنظیم[1] سند
است و این کار یعنی تنظیم سند و ثبت آن بر عهدهٔ ادارهٔ ثبت اسناد محل می باشد ،
ادارهٔ آمار و ثبت احوال که یکی از ادارات وزارت کشور است ، عدهٔ نفوس
هر محل و تاریخ تولد ، وفات ، زناشویی و طلاق آنان را ثبت می کند .

حفظ امنیت هر شهر و جلوگیری از تجاوز[2] افراد به جان و مال یکدیگر از وظایف[3]
شهربانی است .

امنیت راهها و نقاط خارج از شهر بعهدهٔ ادارهٔ ژاندارمری است .

آباد کردن شهر ، پاکیزه نگاهداشتن کوچه ، تهیهٔ آب و روشنایی ، تهیهٔ
ارزاق[4] عمومی و مراقبت بهداشت مردم از وظایف شهرداری است .

---

۱. منظم و مرتب کردن ۲ . دست درازی ۳ . وظیفه‌ها تکلیف‌ها ۴ . خوراکها .

بکودکان و زیردستان مهربان باشید

مکن جور[1] بر کودکان ای پسر — که یک روزت[2] افتد بزرگی بسر

نمی‌ترسی ای گرگک[3] کم خرد — که روزی پلنگیت از هم درد؟

بخردی درم[4] زور سرپنجه بود — دل زیردستان زمن رنجه[5] بود

بخوردم یکی مشت زورآوران[6] — نکردم دگر[7] زور بر لاغران

حکایت

دو برادر بودند، یکی خدمت سلطان می‌کرد و دیگری بسعی بازوان نان می‌خورد. باری برادر توانگر درویش[8] را گفت چرا خدمت سلطان نکنی تا از مشقت[9] کارکردن برهی؟ گفت تو چرا کار نکنی تا از مذلت[10] خدمت رهائی یابی؟ که[11] خردمندان گفته‌اند:

هرکه نان از عمل خویش خورد — منت از حاتم طائی[12] نبرد

نان خود خوردن و نشستن به که کمر زرین[13] بستن و بخدمت ایستادن (سعدی)

۱- ظلم و ستم ۲- یک روز ترا - مقصود آن است که یک روز از بزرگی می‌افتی و زیردست می‌شوی.
۳- گرگ کوچک ۴- بخردی درم یعنی در هنگام خردی و کوچکیم ۵- آزرده ۶- زورداران پهلوانان ۷- دیگر ۸- دولتمند ۹- رنج ۱۰- خواری ۱۱- اینجا بمعنی زیرا ۱۲- نام شخصی که در میان عربها بسخاوت معروف بوده است ۱۳- طلائی .

صد هزار درخت خرما

گویند روزی امیرالمؤمنین علی علیه السلام بار گرانی[1] از هستهٔ خرما بر شتر نهاده بخارج شهر می بُرد. پرسیدند چه در بار دارد؟ فرمود اگر خدا بخواهد صد هزار درخت خرما. حضرتش با آنکه جانشین پیغمبر (ص) و زمامدار کشور پهناور اسلام بود، با دست خود آن هسته ها را کاشت و آن قدر زحمت کشید و مراقبت کرد تا نخلستانی[2] بوجود آمد و درختانش بثمر رسید، بعد نخلستان را وقف فقرا و مستمندان کرد تا از آن بهره مند شوند.

دُرشتگویی و راستگویی

تا نیک ندانی که سخن عین صواب[3] است
باید که بگفتن دهن از هم نگشایی

گر راست سخن گویی و در بند[4] بمانی
به زانکه دُروغت دهد از بند رهایی

تمرین: آنچه از این دو شعر می فهمید بیان کنید و بنثر بنویسید:

۱- گران اینجا بمعنی سنگین است ۲- نخل یعنی درخت خرما و نخلستان جایی است که در آن درخت خرما بسیار باشد ۳- عین صواب یعنی کاملاً مطابق با واقع و حقیقت ۴- بند: زنجیر، در بند بودن یعنی زندانی بودن.

حکایت

روزی حجّاج از شهر بیرون آمد تا در صحرا تفرّج[1] کند، دهقانی را دید که تُخم بزمین می‌افشاند[2]. چون نزدیک دهقان رسید گفت: ای مرد حجّاج را می‌شناسی؟ گفت: بلی، مردی ظالم و خونخوار است چندانکه هرگز قدمی در راه خدا نگذارد، و از ستمگاری دمی نیاساید[3]. چون حجّاج این سخن بشنید، دهقان را گفت: اگر مرا نمی‌شناسی من حجّاجم. تا دهقان این بشنید، حجّاج را گفت: مرا می‌شناسی؟ من آنم که بسالی سه روز دیوانه شوم و امروز از آن جمله است. حجّاج را خنده گرفت و گفت هرچند ترا سیاست[4] لازم بود. امّا بدین کلام[5] که گفتی از خون تو درگذشتم[6].

شعر

نماند ستمگار بد روزگار | بماند بر او لعنت پایدار
از بدان نیکوئی نیاموزی | نکند گرگ پوستین دوزی[7]

۱- گردش ۲- می‌پاشد ۳- آسوده نباشد ۴- مجازات - کیفر ۵- یعنی بسبب این سخن ۶- یعنی از کشتن تو چشم پوشیدم ۷- یعنی از کسی که بطبیعت شریر و درنده‌خوی باشد کار پسندیده و سودمند ساخته نیست.

تمرین

این جمله‌ها را کامل کنید :

۱- سال چهار فصل دارد باین ترتیب : ....

۲- هر ساعت ...... دقیقه است .

۳- بغداد پایتخت ...... است .

۴- در راه راست کسی ...... نمی‌شود .

۵- یعقوب از سلسلهٔ .... بود .

۶- سی و سه پُل در شهر .... است .

۷- بهترین قالی در .... بافته می‌شود .

۸- وقت رفتن از تهران بمشهد از شهرهای ...... و .... و .... می‌گذریم .

۹- هر ماه ..... یا ...... روز است .

۱۰- شهر تهران .... نفر جمعیت دارد .

۱۱- کشور ایران در قطعهٔ ...... است .

۱۲- پایتخت فرانسه ..... است . فرانسه از شهرهای ...... است .

۱۳- میهن ما ..... و ما میهن خود را از جان و دل .... داریم .

۱۴ـ این شعر از ...... است .

توانا بود هر که دانا بود — بدانش دل پیر بُرنا بود

۱۵ـ سیمان را از ...... و ...... می سازند .

۱۶ـ مؤسّس سلسلۀ صَفوی ...... بود .

۱۷ـ آهنگر کیست که ...... می سازد .

۱۸ـ عمر خیّام از شهر ...... برخاسته است .

۱۹ـ خطّ اِستِوا زمین را ...... تقسیم می کند .

۲۰ـ اقیانوس ...... بزرگترین اقیانوسهای روی زمین است .

۲۱ـ برای درست کردن پنیر به ...... مایۀ پنیر می زنند .

۲۲ـ گلبرگهای درخت که می ریزد ...... نمایان می شود .

۲۳ـ کتابخانه مجلّی می گویند که در آن کتاب ...... باشد .

۲۴ـ سال دوازده ماه دارد بدین ترتیب :

فروردین ...... خرداد تیر مُرداد ......

مهر ...... آذر دی ....

۲۵ـ ایران در منطقۀ ...... واقع شده است .

۲۶- بپایان شد ..... سیم وزر

نگردد ...... کیسهٔ پیشه ور

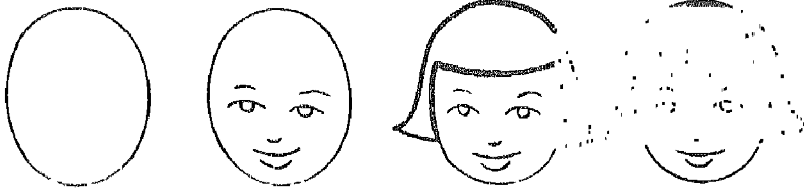
۲۷- برای آنکه بال هواپیما سنگین نباشد آنرا از .... می سازند .

۲۸- حس ...... برای چشیدن و عضو آن زبان است .

۲۹- در خطّ استوا همیشه شب و روز ...... است .

۳۰- تبریز در شمال ..... ایران و نزدیک ...... است .

نقاشی کنید :



منصور از تهران بپدر خود که در آبادان است نامه می نویسد :

پدر عزیز مهربانم دیروز صبح پیش از آنکه بدبستان بروم نامه رسان پست نامهٔ آن پدر بزرگوار را بدستم داد، نمی دانید چه اندازه خوشحال شدم و از سلامت شما و مادر عزیزم و پروین خدارا شکر کردم. اینکه فرموده بودید در درسهای خود کوشا باشم البتّه سعی خواهم کرد که نصایح[1] گرانبها و دستورهای سودمند شمارا بکار بندم.

مُدیر، ناظم و آموزگاران همه در کمال مهربانی و دقّت بکارهای تحصیلی ما رسیدگی می کنند. کتابخانهٔ مدرسهٔ ما هرچند بزرگ نیست امّا کتابهای خوب دارد، در موقع فرصت از آن استفاده می کنیم. چون کتاب گلستان سعدی در این کتابخانه نبود هفتهٔ گذشته از پول پس انداز خود یک جلد آنرا خریدم و بکتابخانه اهداء[2] کردم، تا همهٔ شاگردان از مطالعهٔ این کتاب پُر ارزش فارسی بهره مند شوند.

از وضع زندگانی من نگران نباشید زیرا عموجان و خانمش از من مواظبت می کنند. امیدوارم پیوسته شاد و تندرست باشید. مادر مهربانم را سلام می رسانم خواهر عزیزم پروین را از دور می بوسم. فرزند شما منصور.

۱ـ نصیحتها ـ اندرزها ۲ـ هدیه کردن ـ تقدیم کردن.

جواب پدر منصور

آبادان - ۵ اردیبهشت ۱۳۳۸

فرزند عزیزم

از رسیدن نامهٔ دلپذیر شما که با خطّ زیبا نوشته بودی من و مادرت بسیار خوشحال شدیم و لذّت بردیم، امّا این نامه تاریخ نداشت البتّه بعد از این دقّت خواهی کرد که گذاشتن تاریخ را در نامهٔ خود فراموش نکنی.

از اینکه کتاب گلستانی خریده و بکتابخانهٔ مدرسه داده ای بسیار شاد شدم سعی کن که همیشه در این قبیل کارهای خیر پیشقدم باشی.

نامه ای بآقای مدیر دبستان نوشتم و در آن از توجّه[1] و مراقبتی که اولیای[2] محترم آموزشگاه نسبت بکارهای تحصیل تو و دانش آموزان دیگر می کنند تشکّر کردم.

از مراقبت در تحصیل غافل مباش و سعی کن آنچه را می خوانی خوب بفهمی یقین دارم که از محبّتهای عمو جانت و خانمش همیشه متشکّر خواهی بود و مهربانیهای آنان را هیچوقت از یاد نمی بری. تعطیلات نزدیک است و ما بزودی دوباره باهم خواهیم بود. پدر تو

۱- مواظبت ۲- صاحب اختیاران.

دستور زبان فارسی

اسم ـ فعل ـ صفت و تمرین جمله سازی

اسم

حسن	تقی	جمشید	اسم اشخاص است .
شیر	گربه	بلبل	اسم حیوانات است .
منبر	پنجره	گل	اسم چیزهاست .

حالا خود شما اسم چند شخص را ببرید ... ...

اسم چند حیوان را ببرید ... .

اسم چند چیز را ببرید . . ...

کلماتی مانند : حسن ، گربه ، پنجره را اسم می گوییم .

اسم کلمه ایست که با آن شخص یا حیوان یا چیزی را نام می بریم

در این عبارت ها :

هر که علم خواند و عمل نکند بدان مانَد که گاو رانَد و تخم نیفشانَد .

کلمات : علم ، عمل ، تخْم اسم چیزها و گاو اسم حیوان است .

و همچنین در این شعر :

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری

کلمات : ابر ، باد ، مه ، خورشید ، فلک ، کار ، نان ، کف ، غفلت اسمند .

تمرین - درس یعقوب لیث صفاری را بنویسید و زیر اسمهای آن خط بکشید و اسم اشخاص ، جاها و چیزها را از هم جدا کنید .

صفت

پدر — پدرِ پیر

فرق میان «پدر» و «پدرِ پیر» این است که در پدرِ پیر حالت پیری پدر بیان شده است.

انار	انارِ شیرین
پنیر	پنیرِ تازه
گربه	گربهٔ سیاه
میز	میزِ کوتاه

اکنون فرق کلمات دست راست و کلمات دست چپ را بگویید.

کلمهٔ پیر، صفتِ پدر شیرین، صفت انار تازه، صفت پنیر سیاه صفت گربه کوتاه، صفت میز می باشد.

> کلماتی که حالت و چگونگیِ شخص یا جانور یا چیزی را بیان کند صفت نامیده می شود.

در جمله های :

«مرد دانا بهر کاری تواناست . صورت زشت بهتر از سیرت زشت و نکوهیده است». کلمات دانا و توانا صفتِ مرد، زشتِ اول صفتِ صورت و زشت و نکوهیده صفتِ سیرت است .

همچنین در شعر :

کهن خرقهٔ خویش پیراستن
به از جامهٔ عاریت خواستن

کهن صفت خرقه و عاریت صفت جامه است .

تمرین - درس سبکتگین و آهو (صفحهٔ ۲۸) را بنویسید و زیر اسمها یک خط و زیر صفتها دو خط بکشید .

فعل

حسن و پرویز باهم صحبت می کردند. حسن ضمن صحبت گفت: گنجشک من ..
.... وساکت ماند. پرویز با و گفت چرا حرف خود را تمام نکردی ؟
گنجشک تو چه کار کرد؟ چه شد؟ چگونه است؟ حسن جواب داد گنجشک من
پرید. پرویز گفت حالا فهمیدم چه می خواستی بگویی.

پرید فعل است. فعل کلمه ایست که کردن کاری را می رساند و اگر عبارتی بی
فعل باشد معنی تمام ندارد.

اگر بگوییم: احمد سیب را ...... پرویز ...... برادرم ......، عبارتی نگفته ایم که
معنی تمام داشته باشد.

امّا اگر بگوییم: احمد سیب را خورد. پرویز خندید. برادرم آمد. عبارتهایی گفته ایم
که معنی تمام دارند.

چند کلمهٔ پیاپی که از آن یک معنی تمام فهمیده شود یک جمله است.

در جمله های بالا: خورد، خندید و آمد فعل است و سبب شده است که:
آن جمله ها معنی تمام داشته باشد.

عبارتهای دیوار خراب .... رضا مریض ...... هم معنی تمام ندارد.

اما اگر بگوییم: دیوار خراب شد، رضا مریض است معنی جمله ها تمام می شود.
شد و است نیز فعل می باشد.

فعل کلمه ای است که کردن کاری یا وقوع حالتی را برساند.

درجمله های: جمشید آمد، پدر کتاب خرید، اسب دوید، "آمد، خرید، دوید"
فعل است و نشان می دهد که کاری انجام گرفته است.

درجمله های: جمشید ناخوش شد، انار پروین سرخ است، "شد و است"
فعل است و حالتی را نشان می دهد.

تمرین - عبارتهای ذیل را بنویسید و زیر فعلها را خط بکشید.

آب را گل آلود کرد تا ماهی بگیرد. جمشید ناخوش شد. زمین گرد است.

تکلیف: حکایت صفحهٔ (۷۲) را بنویسید و زیر فعلها خط بکشید و بگویید کدام فعل انجام کار را
می رساند و کدام فعل شدن یا بودن را نشان می دهد.

تمرین - این دو شعر را از بر کنید و فعلهای آنرا بجویید:

ایکه دستت می رسد کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار
اندک اندک بهم شود بسیار دانه دانه است غله در انبار

تمرین جمله سازی :

کلمات ستون دست راست را با کلمات ستون دست چپ طوری ترکیب کنید که معنی تمام و درست بدهد (مثلاً چای سرد شد . شیشه شکست ......)

۱- چای ، باد ، شیشه	۱- شکست ، سرد شد ، وزید ،
۲- گربه ، اسب ، کور ،	۲- شیهه می کشد ، نمی بیند ، گاز می گیرد ،
۳- خوابیده ، خریدم ، نهال را	۳- نشاندم ، بیدار شد ، خانه را ،
۴- از دبستان ، برآمد ، تلفن	۴- زنگ زد ، آمدم ، آفتاب ،
۵- درخشید ، پول من ، باهوش است	۵- گم شد ، جمشید ، ستاره ،
۶- سخن را ، غذا را ، آب را	۶- نوشید ، شنید ، خورد ،

تر که خشک گرفت آتش و می سوزد

کلمات بالا را طوری پس و پیش کنید که یک مثل معروف فارسی شود .

تمرین

۱ـ پنج اسم ، سه صفت و دو فعل بگویید که هر یک بیش از دو حرف نداشته باشند :

سر . بد . کُن .

۲ـ ده اسم ، پنج صفت و پنج فعل بنویسید که هر یک دارای سه حرف باشد مانند :

بار ، خوب . رفت .

۳ـ سه اسم ، سه صفت و سه فعل بگویید که حرف اوّل هر یک ن و سه حرفی باشد مانند :

نان . نرم . نزد .

۴ـ پنج کلمه پیدا کنید که وارونهٔ هر یک همان کلمه باشد مانند : نان .

۵ـ دو کلمه پیدا کنید که هر یک را اگر از طرف چپ بخوانید کلمهٔ با معنی دیگری باشد مانند کلمهٔ سرد که اگر آنرا از سمت چپ بخوانید کلمهٔ درس می شود و روز که از طرف چپ زور می شود .

تمرین جمله سازی :

ضد هریک از این کلمات را بنویسید :

مثال : دانا ـ نادان .

دانا . قوی . کور . زود . روشن . لاغر . سرد . تیز . گرسنه . گران .
کم . خالی . نشسته . زیبا . خواب . پیاده . بد . نا امید .

کلماتی پیدا کنید که با کلمات زیر یک معنی داشته باشد :

مثال : خوب ـ نیک . لانه ـ آشیانه :

خوب . ناتوان . لانه . زشت . فایده . غم . ستم . شادی . رنج .
اندیشه . جامه . زر . متاع .

گوش موش دارد موش دیوار دارد

کلمات بالا را طوری پس و پیش کنید که مثل معروفی بدست آید .

تمرین

سه رودخانه ، سه نفر از شعرای مشهور ایران را اسم ببرید .

نام سه گل ...... سه چیز از لوازم خانه ...... سه نوع پارچه .

سه عضو بدن ..... سه حیوان اهلی ..... سه شهر بزرگ دنیا .

سه پرنده ..... سه پیغمبر بزرگ ..... سه شهر مهم ایران .

سه پادشاه بزرگ ..... سه درخت میوه ...... سه چیز از افزار آهنگری بگویید .

انشاء : پنج سطر راجع به سگ بنویسید و کلمات زیر را در آن بکار ببرید :

آزار پاسبانی استخوان دزد پارس

گاز می گیرد گله شکار

تمرین

خواندید که صفت کلمه ایست که حالت و چگونگی اسم را برساند. اکنون برای هریک از این اسمها صفتی مناسب ذکر کنید.

مثال: مرد. مرد خوب.

مرد. درخت. روی. پول. باغ. گل. زمستان. درد. بلبل. همنشین. چمن. آفتاب. ماه. دفتر. مرغ. هوا. باد. تن. آسمان. شمشیر.

انشاء:

بپایان رسد کیسهٔ سیم و زر
نگردد تهی کیسهٔ پیشه ور

از این شعر چه می فهمید؟ دربارهٔ آن سه سطر بنویسید.

تاریخ

خلفای اموی و عبّاسی

پس از شهادت حضرت امام علی علیه السّلام معاویه بخلافت رسید و امر خلافت را که تا آن هنگام با نتخاب مسلمانان بود در خانوادهٔ خود ارثی ساخت و سلسلهٔ خلفای بنی اُمیّه[1] را تأسیس کرد.

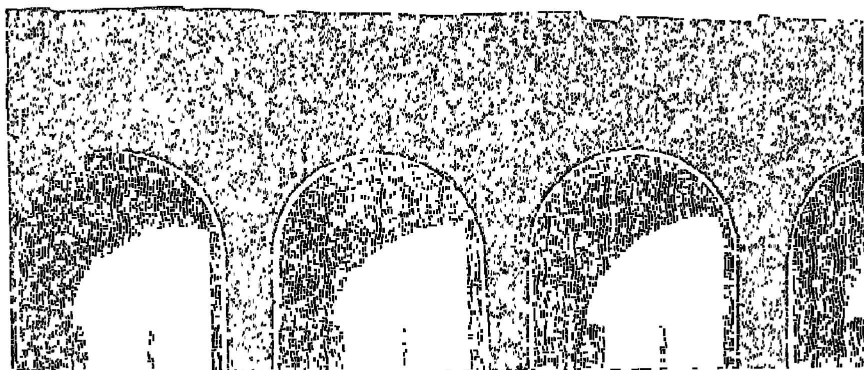
بنی امیّه ظالم و بدکردار بودند و با خاندان پیغمبر (ص) دشمنی داشتند چنانکه: بدستور معاویّه بامام حسن (ع) زهر دادند و پسرش یزید امام حسین (ع) را شهید کرد. بنی اُمیّه چنانکه باید از دستورهای دین اسلام پیروی نمی کردند و از آن جمله دو پایه

---

۱. بنی امیّه یعنی پسران امیّه. چون معاویه و جانشینان او از اولاد شخصی بودند که امیّه نامیده می شد آنان را «بنی امیّه یا امویان» می گویند.

استوار این دین مُبین[1] را که برادری و برابری است از ریشه برانداختند تا آنجاکه با مسلمانان غیرعرب و مخصوصاً ایرانیان مانند بندگان رفتار می نمودند. این رفتار ناهنجار مسلمانان دیندار بویژه ایرانیان غیور[2] را برانگیخت تا برضدّ امویان قیام کردند و بپیشوائی ابومسلم خراسانی که از نامداران میهن گرامی ماست دولت بنی امیّه را برانداختند و عبدالله سفّاح را که از اولاد عبّاس عموی پیغمبر (ص) بود بخلافت برداشتند. عبدالله سفّاح و جانشینان او را بنی عبّاس یا عبّاسیان می نامند.

مدّت خلافت بنی عبّاس پانصد و بیست و چهار سال بود (از سال ۱۳۲ تا ۶۵۶ هجری) و معروفترین خلفای عبّاسی هارون الرّشید و پسرش مأمون بوده‌اند. پایتخت بنی امیّه دِمَشق و مقرّ خلافت بنی عبّاس بغداد بوده است.



۱- آشکار و روشن ۲- غیرتمند.

یعقوب لیث

کشور ایران بیش از دویست سال در تصرف خلفای اموی و عباسی بود .
ایرانیان رفته رفته از خودخواهی و بیدادگری اُمرای عرب بتنگ آمده بودند و قدرت
حکومت عباسی هم بواسطهٔ تن پروری و عیاشی سران عرب رو بضعف و سستی
نهاده بود ، در این میان جوانی ایرانی از مردم سیستان کمر همت بربست و قد
مردانگی برافراشت و آرزوی دویست سالهٔ هموطنانش را برآورد .

نام این دلاور یعقوب و نام پدرش لیث بود و در ابتدا با پدر ، رویگری
می کرد و چون بعربی رویگر را صفّار می گویند او را یعقوب صفّار می نامیدند .
یعقوب از همان کودکی دست باز و دوست نگهدار بود . هرچه را کسب
می کرد با همسالان و همسایگان می خورد و دل همسایگان را بدست می آورد تا آنکه
بجوانی رسید طبع عالی و همت بلند ، وی را بر آن داشت که دست از کار
رویگری بشوید و در لباس سپاهیگیری درآید .

چون دلیر و کاردان بود گروهی از دلاوران دور او را گرفتند و بکمک آنان
کارهای نمایانی کرد . چنانکه در اندک زمانی قسمتهای شرقی و جنوبی ایران را
از دست حکومت عباسی رهائی بخشید و خود حکومتی مستقل تشکیل داد .

یعقوب در آخر کار قصد حملهٔ بغداد کرد تا یکباره بساط خلفای عبّاسی را که
بر خلاف دیانت اسلام رفتار می کردند در هم بپیچد . وی در نخستین جنگ با خلیفه
شکست خورد و سپاهیانش پراکنده شدند . یعقوب دوباره بگرد آوردن سپاه
پرداخت ، امّا اجل مهلتش نداد و مریض شد و مُرد .

گویند هنگامی که در بستر بیماری افتاده بود خلیفهٔ عبّاسی پیکی را با فرمان حکومت
فارس نزد وی فرستاد تا دست از جنگ بدارد و با خلیفه بسازد . یعقوب بفرمود
قدری نان خشک و پیاز با شمشیری برهنه بر خوانچه ای سرپوشیده پیش او
نهادند آنگاه فرستادهٔ خلیفه را بخواند و گفت :

از من بخلیفه پیام بَر و بگو اگر از این بیماری مُرَدم از دست من رها می شوی و
اگر نمردم و زنده ماندم این شمشیر کار را میان من و تو یکسره خواهد کرد ، هرگاه من
پیروز گردم پادشاهی جهان مراست و اگر تو غالب آمدی با این نان و پیاز می سازم
و گردن باطاعت بیگانگان نمی نهم .

بعد از یعقوب برادرش عمرو لیث بپادشاهی رسید و پس از عمرو نیز مدّتی اولاد
لیث بر قسمتهای شرقی ایران حکومت کردند و چون پدر یعقوب صفّار یعنی رویگر
بود این سلسله از پادشاهان را صفّاریان می خوانند .

امیر اسماعیل سامانی

دومین سلسلهٔ پادشاهان ایران بعد از اسلام سامانیان نام دارند.

سر سلسلهٔ این پادشاهان امیر اسماعیل سامانی است.

امیر اسماعیل ابتدا از طرف خلیفهٔ عبّاسی در بُخارا حکومت داشت. رفته رفته بر قُدرتش افزود و حکومتش را پابرجا و پهناور نمود تا آنجا که با خاک صفّاریان همسایه گردید. در این هنگام عمرو لیث صفّاری بر مملکت وی چشم دوخت و بسوی او لشکر کشید. امیر اسماعیل در جنگ پیروز شد و عمرو را دستگیر ساخت و خراسان و سیستان را نیز مالک گردید. قصّهٔ دستگیری و شکست عمرو را چنین حکایت می کنند که چون لشکریان از دو سو آمادهٔ جنگ شدند اسب عمرو از آواز طبل برمید و او را برداشت و یکسر بمیان سپاهیان امیر اسماعیل برد و بدین صورت بی آنکه جنگی روی دهد عمرو لیث اسیر و تسلیم امیر سامانی گردید.

امیر اسماعیل مردی عاقل و عادل و دیندار و نیکوکار بود و در حفظ دوستی با خُلفای عبّاسی می کوشید. جانشینان وی نیز همین شیوه را پیشهٔ خود داشتند و از این رو تا اندازه ای آرامش در کشور سامانی برقرار بود. یکی دیگر از امیران نامی سلسلهٔ سامانی امیر نصر است که رودکی، نخستین شاعر بزرگ فارسی زبان در زمان او می زیسته است.

عضدالدوله دیلمی

همان اوقات که سامانیان در قسمت شرقی ایران باستقلال سلطنت می کردند یک خانوادهٔ ایرانی دیگر مغرب و جنوب ایران را از زیر بار حکومت خلفای عباسی در آورده و حکومتی ایرانی و مستقل در آنجا برپا نمود.

این خانواده اصلاً دیلمی[1] و اولاد یکنفر ماهیگیر بودند که بویه نامیده می شد و بهمین جهت آنان را آل بویه یا دیلمیان می گویند. معروفترین سلاطین آل بویه عضدالدولهٔ دیلمی است. عضدالدوله امیری دانا و خردمند و دانش پرور بود و در آبادی کشور و زیبائی شهرها و ساختن بناهای خیر می کوشید. از آن جمله در بغداد بیمارستانی ساخت که سالها بنام وی باقی و برقرار بود.

مهمترین بنای عضدی[2] که تاکنون پایدار مانده و از بناهای تاریخی و باشکوه ایران بشمار می آید پل یا بند امیر است که آن را عضدالدوله در فارس بر رودخانهٔ کر ساخته است.

آل بویه بعلم دوستی و ادب پروری مشهور و پیرو مذهب شیعه بودند در زمان

۱- دیلم قسمت کوهستانی گیلان است ۲- منسوب به عضدالدوله.

ایشان علم و ادب رونق یافت و تعزیت داری حضرت امام حسین (ع) مرسوم گردید.

شیخ الرئیس ابوعلی سینا طبیب و دانشمند مشهور ایرانی معاصر[1] این سلسله از سلاطین ایران بوده و مدتی وزارت یکی از پادشاهان این دودمان را در همدان برعهده داشته و در همان شهر وفات یافته است.

تصویری که در زیر صفحه می بینید نمودار بنای باشکوهی است که بتازگی در همدان بر آرامگاه آن دانشمند بزرگوار ساخته شده است.



۱- همزمان.

سلطان محمود غزنوی

سومین سلسلهٔ پادشاهانی که بعد از اسلام در ایران حکومت مستقل یافتند غزنویان نامیده می‌شوند.

سلطان محمود سبکتگین[1] بزرگترین پادشاه سلسلهٔ غزنوی است. پایتخت پادشاهان این سلسله شهر غزنه یا غزنین در افغانستان کنونی بوده و بهمین جهت ایشان را غزنوی و غزنویان می‌نامند.

سلطان محمود سلسلهٔ سامانیان را برانداخت و ماوراءالنهر[2] و خراسان را گرفت در زمان او کشور ایران از سمت مشرق وسعت بسیار پیدا کرد.

محمود بقصد جهاد و ترویج دیانت اسلام چند بار بهندوستان لشکر کشید، سلاطین و امراء آن سرزمین را مغلوب کرد. محمود هرکجا را می‌گشود[3] بتکده‌ها را خراب و بتها را سرنگون می‌ساخت. بتکدهٔ سومنات معروفترین بتخانه‌ای بود که بدست محمود ویران گردید و سلطان از آنجا سیم و زر و جواهر بسیار بایران آورد.

۱ـ سبکتگین: نام پدر محمود ۲ـ قسمتی از ترکستان که در شمال رود جیحون واقع است ماوراءالنهر یعنی آن طرف رود نامیده می‌شد ۳ـ فتح می‌کرد.

این پادشاه دین اسلام و زبان فارسی را در هندوستان رواج داد .

پیروی از پادشاهان سامانی بترویج علم و ادب پرداخت و بدین جهت دربار او مجمع بسیاری از بزرگان شعرای فارسی زبان شد .

از بزرگترین شعرای ایران حکیم ابوالقاسم فردوسی است که شاهنامه را در زمان سامانیان آغاز کرد و در عهد محمود بنام او پایان داد .

این شعر مشهور که نشان فرهنگ ماست از آن سخندان نامی است .

توانا بود هرکه دانا بود   بدانش دل پیر برنا بود



جلال الدّین ملکشاه

سلجوقیان قومی بیابان نشین بودند که در زمان سلطان محمود غزنوی با اجازهٔ وی از رود جیحون گذشته در مرز خراسان پراکنده شدند.[1]

سلجوقیان تا سلطان محمود زنده بود مطیع فرمان وی بودند و دَم از خودسری نمی زدند ولی همینکه سلطان محمود مُرد میدان تاخت و تاز یافتند و نخست بر خراسان و رفته رفته بر سراسر کشور ایران مسلّط شدند و سلسلهٔ پنجم از پادشاهان ایران بعد از اسلام را تشکیل دادند.

یکی از پادشاهان مشهور این سلسله اَلْب ارسلان است. این پادشاه به راهنمایی وزیر نامیِ خود خواجه نظام الملک طوسی دولت سلجوقی را شهرت و اعتبار داد.

پس از اَلْب ارسلان پسرش جلال الدّین ملکشاه بسلطنت رسید و او بزرگترین پادشاهان سلسلهٔ سلجوقی است.

شهرت و شکوه پادشاهی جلال الدّین ملکشاه نیز بواسطهٔ کفایت[2] و کاردانی وزیر باتدبیرش خواجه نظام الملک بود که همچُنان بعد از اَلب ارسلان وزارت داشت.

۱- چون یکی از اجداد این قوم سلجوق نام داشته است آنان را سلجوقیان می نامند ۲- توانایی در انجام کار.

خواجه نظام الملک از بزرگترین وزیران ایران است که خدمتهای نمایان بکشور گرامی ما نموده است .

خواجه در شهرهای بزرگ ایران مدارسی ساخت که آنها را نظامیه می گفتند و از همه معروفتر نظامیّهٔ بغداد بود که بسیاری از دانشمندان اسلامی آن عهد در این دانشگاه تحصیل یا تدریس کرده اند .

در زمان ملکشاه کشور ایران امن و آباد و مردم این سرزمین آسوده و در راحت و علم و ادب در ترقّی بود . عمر خیّام حکیم و شاعر نامی ایران در زمان ملکشاه می زیسته است .



آرامگاه خیام

سلطان محمّد خوارزمشاه

پادشاهان سلجوقی برای ادارهٔ قسمتهای دور دست کشور ایران بزرگ یا شاهزادگان بنام را مأمور می کردند. یکی از ولایات آباد و پرجمعیت ایران خوارزم بود و فرمانروای آنرا خوارزمشاه می گفتند.

امرای خوارزم کم کم قدرتی پیدا کردند و چون دولت سلجوقی رو بضعف نهاد سر از فرمان سلجوقیان پیچیدند و خود را سلطان خواندند.

یکی از پادشاهان معروف این سلسله سلطان محمّد خوارزمشاه است که در زمان او کشور خوارزمشاهیان بحدّ اعلای وسعت رسید و از ترکستان شرقی تا نزدیکی بغداد را گرفت.

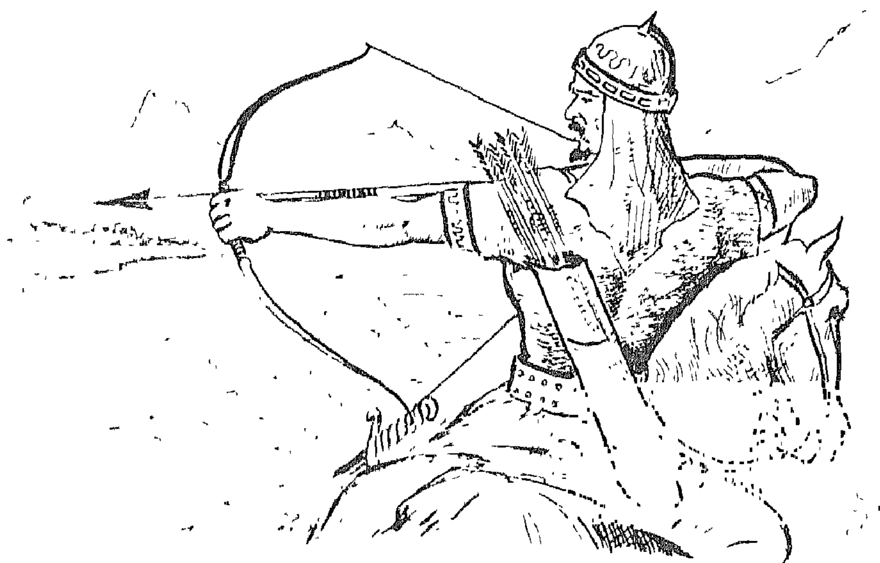
ولی در زمان این پادشاه قوم وحشی و خونخوار مغول بخاک ایران هجوم آوردند و خوارزمشاه را مغلوب و ایران را ویران ساختند.

خوارزمشاه که از مغولان بیمناک بود از پیش لشکریان مغول شهر بشهر می گریخت تا عاقبت بجزیره ای از جزایر دریای خزر پناه برد و در آنجا بخواری تمام مُرد.

محمّد خوارزمشاه پسری رشید و دلاور داشت که او را جلال الدین می گفتند.

جلال الدین هرچند کوشید تا وحشت و ترسی را که از مغول در دل پدرش جای

گرفته بود برذاید[1] و او را به پایداری در برابر وحشیان مغول واداشت، نتوانست آنگاه خود بتنهایی با اندک سپاهی از ایرانیان دلیر بجنگ مغولان شتافت وچندین بار آنها را شکست داد. امّا چون لشکریان او اندک و مغولان بسیار بودند عاقبت مغلوب گردید.



سلطان جلال الدین

۱ـ برطرف سازد.

قوم مغول و چنگیزخان

چنانکه خواندیم، در زمان سلطان محمّد خوارزمشاه قوم مغول بسرکردگی چنگیزخان از مغولستان بایران هجوم آوردند. با اینکه ایرانیان در برابر آنان با نیروی ایمان و وطن پرستی مجاهدتهای شایان کردند، مغولان مانند سیل بنیان کن بهرجا که رسیدند هرچه آبادی بود ویران ساختند، مساجد و مدارس را خراب کردند، دانشمندان و نویسندگان را کشتند و در بسیاری از شهرهای زیبا و پرجمعیّت ایران جانداری زنده نگذاشتند و بقول یکنفر بخارایی که در آن روزگار می زیست: «سوختند و کشتند، رفتند و بردند».

کشور ایران قریب ۱۶۰ سال در تصرّف چنگیز و اولاد او بود. یکی از نوادگان مشهور چنگیز، هلاکوخان است. وی شهر بغداد را گرفت و دستگاه خلافت عبّاسی را (بسال ۶۵۶ هجری) منقرض ساخت.

خواجه نصیرالدّین طوسی که از بزرگترین علماء و حکمای ایران است در غالب سفرها همراه هلاکو بود و با حُسن تدبیر از بسیاری خرابکاریهای مغولان جلوگیری می کرد. خواجه در مراغه، پایتخت هلاکوخان کتابخانه ای بزرگ و دستگاهی برای ستاره شناسی تأسیس کرد. مولوی بلخی و سعدی شیرازی از مفاخر علم و ادب این دوره

۱- آموزگار مغولستان را از روی نقشهٔ جغرافیا بشاگردان نشان می دهد.

شمرده می شوند. فرزندان هلاکو که بعد از او بسلطنت رسیدند رفته رفته با خلاق و عادات و تمدّن ایرانیان خو گرفته، دین اسلام را قبول کردند. یکی از آنان غازان خان است که پادشاهی عاقل و فاضل بود. دیگر برادرش سلطان محمّد خدابنده است که مذهب شیعه را پذیرفت و گنبد سلطانیّه از بناهای او است.

تیموریان

مردم ایران هنوز از حمله و کُشتار و خرابی مغول نیاسوده بودند که دچار تیمور گورکان و لشکریان او شدند.

تیمور مردی جنگی، بیرحم و خونخوار بود. او جنگهای بسیار کرد و کشورهای زیادی را تصرّف کرد و چند مرتبه بکشور ما لشکر کشید. فرزندان تیمور مدّتی بر ایران سلطنت کردند و در این دوره نیز مانند سایر دوره ها با وجود ستم فراوانی که بر ملّت ایران می شد، چراغ علم و دانش در این کشور هیچگاه بیفروغ و خاموش نماند.

خواجه حافظ شیرازی و بسیاری دیگر از بزرگان علم و ادب در این عهد می زیستند.

شاه اسمعیل صفوی

کشور ایران قریب ۳۰۰ سال تحت استیلای[1] قوم مغول و تیموریان بسر برد و در این مدت خرابی بسیار از آن قوم خرابکار بکشور ما وارد آمد . بدتر از همه اینکه در اواخر آن روزگار سیاه شیرازهٔ کار از هم گسیخت و هر ناشایسته‌ای بر قسمتی از کشور دست یافته خود را حاکم مستقل آن می پنداشت .

در این هنگام جوانی چهارده ساله دلیر و بیدار بنام شاه اسمعیل در آذربایجان قیام کرد و تصمیم گرفت که آب رفتهٔ ایران نامور را بجوی باز آورد و آنهمه بی سامانی را سامان بخشد .

شاه اسمعیل نوادهٔ شیخ صفی الدین اردبیلی است که مردی عارف[2] و پرهیزگار بود و مریدان و پیروان بسیار داشت . اسمعیل بدستیاری مریدان نیا[3] و با نیروی ایمان و لیاقتی که داشت بمنظور خویش رسید و سلطنت مقتدری در سراسر ایران تشکیل داد .

شاه اسمعیل در سال ۹۰۷ هجری قمری بر تخت پادشاهی نشست و سلسله‌ای از پادشاهان را تشکیل داد که بمناسبت نام جدش شیخ صفی الدین ، صفویه نامیده شده اند .

۱- تسلط و غلبه ۲- خداشناس ۳- پدر بزرگ ، جد .

یکی از کارهای مهمّ شاه اسماعیل این بود که مذهب شیعه را مذهب رسمی ایران قرار داد.

دولت عُثمانی[1] که همسایهٔ غربی ایران بود این اقدام شاه اسماعیل را بهانه ساخت و با لشکری گران به آذربایجان تاخت. پادشاه جوانِ صفوی برای جلوگیری از عثمانیان رشادت و دلاوری بی‌نظیری از خود نشان داد امّا چون سپاه عثمانی با توپ و تفنگ مسلّح بود و ایرانیان با نیزه و شمشیر می‌جنگیدند نتوانست مقاومت کند و عاقبت شکست خورد. پادشاه عثمانی شهر تبریز را گرفت و با لشکریانش وارد آن شهر شد ولی مقاومَتِ دلیرانهٔ مردم غیور تبریز، وی را مجبور به بازگشت نمود.

شاه اسماعیل از پادشاهان بزرگ و نامی ایران است و او است که بعد از خرابکاریهای سیصد سالهٔ مغول، ایرانِ کهن را نو ساخت و از کوهسارهای قفقاز و دریای خَزَر تا دریای عمّان و از کنارهٔ جیحون تا دِجله را زیر پرچم پُر افتخار ایران درآورد و کشور باستانیِ ما را به حدود[2] طبیعی و تاریخی آن رسانید.

۱ـ دولت عُثمانی که امروز قسمتی از آن ترکیّه نامیده می‌شود در آن زمان بسیار بزرگ و نیرومند بود ۲ـ از روی نقشهٔ جغرافیا حدود مزبور که مرزهای تاریخی و طبیعی ایران است بشاگردان نشان داده شود.

شاه عبّاس بزرگ

یکی از پادشاهان بزرگ ایران شاه عبّاس صفوی است که بواسطهٔ فتوحات و کارهای بزرگی که برای ایران کرده و آثاری که از خود باقی گذاشته است او را شاه عبّاس کبیر خوانده‌اند.

هنگامی که شاه عبّاس بپادشاهی رسید، ایران در داخل دچار فتنه و آشوب و از خارج مورد حملهٔ بیگانگان بود؛ ازبکان از شمال شرقی ایران بخراسان می‌تاختند و عثمانیان، آذربایجان و قسمتهای غربی ایران را متصرّف شده و سودای[1] خام تصرّف سایر ولایات این کشور پهناور را در سر داشتند.

شاه عبّاس بواسطهٔ کفایت و کاردانی در اندک زمانی ازبکان را سرکوبی نمود و بجای خود نشاند و عثمانیها را پس از جنگهای خونین از کشور بیرون راند و امن و امان را در سراسر ایران برقرار ساخت.

شاه عبّاس مردی شجاع و عاقل و جهانگیر و جهاندار بود. در آبادی شهرها و ساختن بناهای عمومی مانند پل و کاروانسرا و راه کاروان رو در تمام نقاط کشور

---

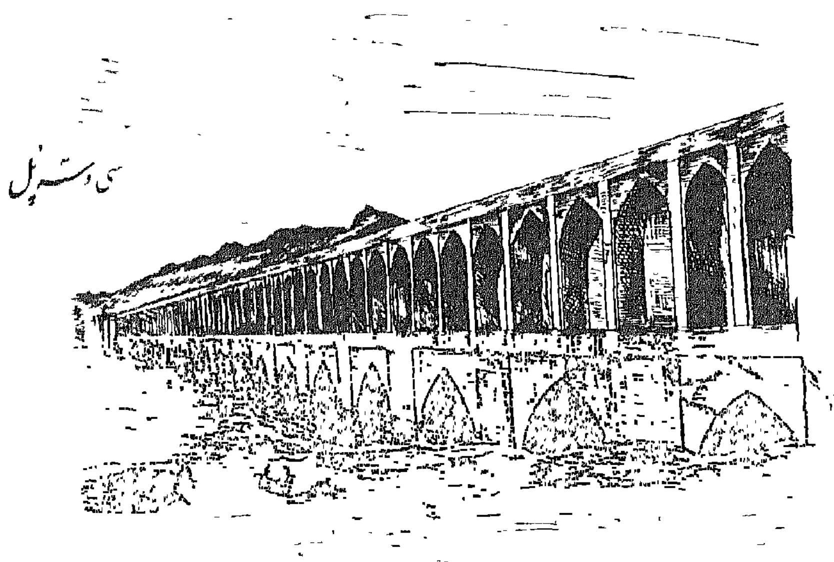
۱ - خیال. سودای خام یعنی خیال خام و بیهوده.

سعی فراوان داشت .

این پادشاه بزرگ در سال هزار و هجری پایتخت خود را از قزوین باصفهان برد و در اصفهان بناهای بسیار ساخت که از آن جمله مسجد شاه و پل معروف بسی و سه پل وعمارت عالی قاپو هنوز برقرار و گواه بزرگواری اوست .

شاه عبّاس در ترویج[1] مذهب شیعه و تشویق علماء و دانشمندان کوشش فراوان می نمود .

تجارت و صنعت ایران نیز در زمان این پادشاه بزرگ ترقّی بسزا کرد .



۱- رواج دادن .

نادرشاه افشار

در آخر دورهٔ صفویه که مردمانی بی‌تدبیر بر ایران حکومت می‌کردند همسایگان بیکار ننشستند و وقت را برای دست‌اندازی بخاک ایران غنیمت شمردند و کشور ما از شمال و غرب و شرق مورد تاخت و تاز اجانب قرار گرفت و اوضاع داخلی هم بسیار مغشوش بود. اما خوشبختانه این روزگار سیاه چندان دوامی نکرد، چه در همان هنگام رادمردی ایرانی، رشید و شجاع بنام نادر افشار[1] از خراسان برخاست و باندک زمانی بدستیاری سایر دلیران ایران دشمنان خارجی را برانداخت و آشوب داخلی را بخوابانید و همهٔ بدخواهان را در اندک مدتی تار و مار کرد و وحدت ملی را برقرار ساخت.

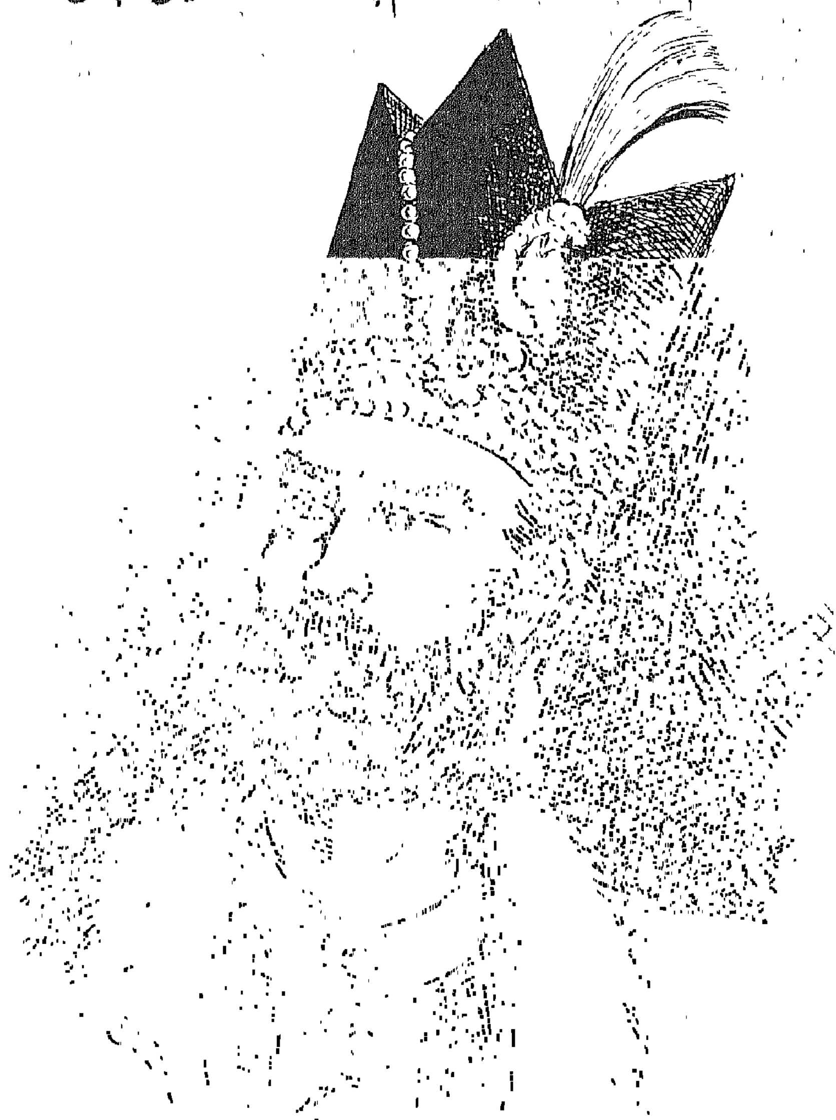
ایرانیان بپاس خدمات نادر و فداکاری و شایستگی که در سرکوبی دشمنان داخلی و خارجی ایران از او دیده‌بودند وی را بسلطنت برگزیدند.

نادرشاه افشار پس از رسیدن بپادشاهی و گشودن[2] قندهار و کابل بهندوستان لشکر کشید و آن کشور پهناور را فتح کرد، پادشاه هند از در اطاعت درآمد و تاج شاهی و خزاین سلطنتی را بشاهنشاه ایران تقدیم داشت، اما نادرشاه تاج سلطنت

۱- نادر یکی از بزرگ‌زادگان ایل افشار بود و باین جهت نادر افشار گفته می‌شد ۲- فتح کردن.

هند را به پادشاه هند بخشید و خود با شکوه بی مانندی به ایران بازگشت.

حالِ نادر در اواخر پادشاهی دگرگون شد، بدبینی و خودخواهی بر او دست یافت.
نخست فرزندِ برومند خود رضاقلی میرزا را کور کرد و از آن پس بنای ظلم و ستم گذاشت.
مردمان هم از او بستوه آمدند و سرانجام چند تن وی را در نزدیکی قوچان کشتند.



کریمخان زند

پس از کشته شدن نادر میان سران خانواده و سرداران او کشمکش و جنگ و جدال درگرفت و بار دیگر کشور ایران دچار ناامنی و اغتشاش گردید.

یکی از سرداران نادر کریمخان زند بود که از سران ایل لُر و رئیس طایفهٔ زند شمرده می شد. کریمخان چون وضع کشور را پریشان یافت لشکری گرد آورد و اصفهان و فارس را تصرّف کرد و سپس مدّعیان سلطنت و اشرار فتنه جو را یکی بعد از دیگری برانداخت و بجز خراسان بر سایر ولایات ایران فرمانروا گردید. خراسان را نیز خود بپاس حقوق نادرشاه باولاد نادرشاه واگذار نمود.

کریمخان مردی پاکدل و شجاع و عادل و فروتن بود با مردم مهربانی رفتار می کرد و در آبادی کشور و آسایش رعیّت می کوشید. این پادشاه پاکدل بیش از بیست سال با قدرت و نیکنامی سلطنت کرد، ولی هیچ وقت نام پادشاه بر خود ننهاد. خود را وکیل الرعایا می خواند و بهمین جهت او را کریمخان وکیل می نامند.

کریمخان شیراز را پایتخت قرار داد و در آن شهر بناهای عالی و باشکوه بساخت که هنوز باقی و پابرجاست و بنام او خوانده می شود مانند: مسجد وکیل، حمام وکیل بازار وکیل و غیر آن.

قاجاریّه

قاجار نام طایفه‌ای از ترکمنها بود که در استرآباد[1] زندگی می‌کردند. یکی از رؤسای این طایفه بنام محمّدحسنخان بعد از کشته شدن نادر بخیال سلطنت افتاد و در جنگ با کریمخان زند کشته شد و کریمخان پسر او آقا محمّدخان را بشیراز برد و او را زیر نظر نگاهداشت و با او بمهربانی رفتار کرد.

همینکه کریمخان درگذشت، آقا محمّدخان از شیراز باسترآباد گریخت و بکمک قبیلهٔ قاجار ولایات استرآباد و مازندران و گیلان را متصرف شد، آنگاه چشم بر تصرف سایر ولایات دوخت و با خاندان زند بجنگ پرداخت. بازماندگان کریمخان که بر سر پادشاهی بجان هم افتاده و ضعیف شده بودند در جنگ با آقا محمّدخان مغلوب گردیدند و لطفعلیخان زند هم با وجود شجاعت و شهامت کاری از پیش نبردند و او بپادشاهی رسید. آقا محمّدخان در سال ۱۲۰۰ قمری تهران[2] را پایتخت قرار داد و در اندک زمانی بر تمام ایران دست یافت.

آقا محمّدخان، سرسلسلهٔ قاجاریّه پادشاهی مدبّر و موقع‌شناس و سرسخت و ستمگار بود

۱- گرگان کنونی ۲- تهران بمناسبت نزدیکی باسترآباد، دسترسی بطوایف ترکمن پایتخت قاجاریّه قرار گرفت.

بود و این صفات باعث پیشرفت او گردید، امّا در مقابل صفات ناپسندی نیز داشت که از بلندی مقام او می کاست. وی شخصی بخیل و بیرحم و کینه توز بود تا آنجا که گماشتگان او بر جان و مال خویشتن ایمن نبودند و عاقبت چند تن از آنان همدست شده وی را در خوابگاهش کشتند.

آقا محمّد خان چون اولاد نداشت برادرزادهٔ خود را که باباخان نامیده می شد ولیعهد قرار داد. باباخان بعد از کشته شدن او پادشاه شد و لقب فتحعلیشاه را بخود گرفت. فتحعلیشاه دو بار با دولت روّسیه جنگید و در هر دو جنگ با اینکه ابتدا فتح با او روی می نمود، عاقبت شکست خورد و قسمت مهّمی از خاک میهن ما را که در شمال رود ارس واقع بود از دست بداد و از آن هنگام رود ارس سرحدّ ایران و روسیه شد.

پس از فتحعلیشاه نوادهٔ او محمّد شاه بسلطنت رسید. محمّد شاه ابتدا میرزا ابوالقاسم قائم مقام را که از نویسندگان مشهور زبان فارسی و از مردان آزموده و کاردان ایران بود بصدارت[1] برگزید امّا دیری نگذشت که او را از کار برکنار کرد و دیگری را که چندان لیاقتی نداشت بجای او گماشت و خود و کشور ایران را از دانش و بینش وزیری با تدبیر بی بهره ساخت.

۱ـ در آن دوره نخست وزیر را صدر اعظم و شغل نخست وزیری را صدارت می گفتند.

بعد از محمد شاه پسرش ناصرالدین میرزا پادشاه شد و ناصرالدین شاه لقب یافت.
ناصرالدین شاه چون بسلطنت رسید میرزا تقی خان فراهانی را که مردی بسیار شایسته و باکفایت بود صدر اعظم قرار داد و با رأی و تدبیر او بر اوضاع کشور مسلط گردید و امور پادشاهی روبراه شد.

میرزا تقی خان بزرگترین مرد دوره قاجار و یکی از وزیران مشهور و خدمتگزاران نامی کشور عزیز ماست.

وی مردی بود کافی و کاردان و دوربین و میهن دوست که در مدت کوتاه وزارتش خدمات بزرگی بمملکت و ملت ایران انجام داد و از روی استحقاق و شایستگی اورا امیر کبیر لقب داده اند.

مهمترین خدمات امیر کبیر امنیت و آرامشی بود که در سراسر کشور برقرار ساخت و امور مالیات را روبراه کرد. مدرسه دارالفنون از یادگارهای امیر کبیر و نخستین مدرسه ایست که آن رادمرد عاقبت اندیش برای تحصیل علوم جدید در تهران تأسیس کرد.
بسی جای افسوس است که ناصرالدین شاه قدر چنان وزیری را ندانست و از روی جوانی و نادانی وی را معزول کرد و کمی بعد هم بکشتن او فرمان داد.
ناصرالدین شاه خود نیز بعد از پنجاه سال سلطنت در حرم حضرت عبدالعظیم کشته شد.

تاریخ ایران در دورهٔ مشروطیّت

پس از ناصرالّدین شاه قاجار پسرش مظفرالّدین میرزا بسلطنت رسید.
مظفرالدین شاه مردی خوش قلب امّا ضعیف و غالباً بیمار و رنجور بود و نمی توانست
جلو پریشانی و خرابیهایی را که از اواخر سلطنت پدرش در امور کشور پیش آمده
بود بگیرد. دوام این وضع سبب شد که مردم قیام کردند و مظفرالّدین شاه را بقبول
سلطنت مشروطه وادار ساختند؛ در سال ۱۳۲۴ هجری قمری فرمان مشروطیّتِ
ایران بامضای مظفرالّدین شاه رسید و از آن تاریخ حکومت کشور ایران مشروطه شد.

پس از مظفرالّدین شاه پسرش محمّد علی میرزا بسلطنت رسید. این پادشاه از
آغاز سلطنت بنای مخالفت با مشروطیّت را گذاشت و مجلس شورای ملّی را
بتوپ بست امّا باز مردم قیام و شورش کردند، با او بجنگ پرداختند و عاقبت
او را از سلطنت انداختند و پسرش احمد میرزا بسلطنت رسید.

در زمان سلطنت احمد شاه جنگ بزرگی در جهان بنام جنگ جهانیِ
اوّل درگرفت و ایران با وجود آنکه در این جنگ وارد نبود از آن صدمات
بسیار دید. اوضاع کشور آشفته و حکومت مرکزی ضعیف گردید، تا در
اسفند ماه سال ۱۲۹۹ شمسی رضا شاه که در آن وقت با درجهٔ سرتیپی فرماندهٔ قسمتی

از سپاهیان شمال ایران بود بسوی تهران حرکت کرد و پایتخت را گرفت.
رضاخان سردار سپه ابتدا بوزارت جنگ و بعد بمقام نخست وزیری رسید.
در این موقع احمد شاه باروپا مسافرت کرد و مجلس شورای ملی در تاریخ ۹ آبان ۱۳۰۴ او را از سلطنت برداشت.
چند ماه بعد مجلس مؤسسان یعنی مجمعی از نمایندگان مردم که خصوصاً برای تعیین تکلیف سلطنت انتخاب شده بودند سلطنت را بسردار سپه و پس از وی باولاد او واگذار کرد و وی بنام رضاشاه پهلوی شاهنشاه ایران گردید.



مجلس شورای ملی

خاندان پهلوی

پس از آنکه رضا شاه بسلطنت رسید، چون مردی لایق و با قدرت بود با مرتب کردن امور لشگری بتدریج نظم و امنیت را در سراسر کشور برقرار ساخت و اوضاع آشفتهٔ ایران را بهبود بخشید. در زمان این پادشاه دانشگاه تهران تأسیس و در اغلب نقاط کشور، دبستانها، دبیرستانها و بیمارستانهای تازه ایجاد و ساختمانهای بسیار بطرز جدید بنا شد. از کارهای مهم او فرستادن دانشجویان بخارجه برای فرا گرفتن علوم و فنون مختلف است.

بازرگانی و کشاورزی و صنعت ایران در زمان پادشاهی او رونق گرفت.

کارخانه های مهم نخ ریسی، پارچه بافی، چرم سازی، قندسازی و سیمان سازی بنیاد گردید و راه آهن سراسر ایران از جنوب بشمال کشیده شد، مختصر آنکه اسباب ترقی و عظمت ایران و ایرانی فراهم آمد و کشور ما بار دیگر در داخل و خارج اعتبار و اقتدار یافت.

در اواخر سلطنت رضا شاه جنگ جهانی دوم در گرفت. دولت ایران در این بار هم بیطرف بود اما سه دولت انگلیس و امریکا و روسیهٔ شوروی که باهم در جنگ متحد بودند، باین بهانه که باید اسلحه و خواربار از راه ایران بروسیه برسد بیطرفی

ایران را رعایت[1] نکرده قوای نظامی خود را از طرف شمال و جنوب و مغرب بخاک ایران وارد ساختند .

بر اثر این واقعه رضاشاه در سال ۱۳۲۰ از پادشاهی استعفا کرد و از ایران رفت و سلطنت ایران را بفرزند ارشد خود اعلیحضرت محمّد رضاشاه پهلوی واگذاشت . بدین ترتیب اعلیحضرت محمّد رضاشاه پهلوی دومین پادشاه خاندان پهلوی محسوب می شود .

پس از خاتمهٔ جنگ دُوَل[2] امریکا وانگلیس و روسیهٔ شوروی کم کم قوای نظامی خود را از ایران بردند .

در دوران سلطنت اعلیحضرت همایون محمّد رضاشاه در فرهنگ و ارتش و اوضاع اجتماعی و عمرانی ایران اقدامات اساسی بعمل آمده و مردم با رشد کامل نسبت بآبادی کشور و تربیت افراد و صنعتی ساختن ایران با دولت همکاری و هماهنگی دارند .

۱ـ ملاحظه ۲ـ دولتها .

جغرافیا

سرزمین خود را خوب بشناسیم

ایران میهن گرامی و پر افتخار ماست. اجداد ما از چند هزار سال پیش با قدرت و سربلندی در این کشور زیسته و از خود نام نیک، آوازهٔ بلند و یادگارهای عالی و ارجمند گذاشته اند.

ما با نیروی هوش و کار خویش، کشاورزی و صنعت میهن خود را پیشرفت خواهیم داد و از ماشین ها و اسباب و ابزار نو استفاده خواهیم برد.

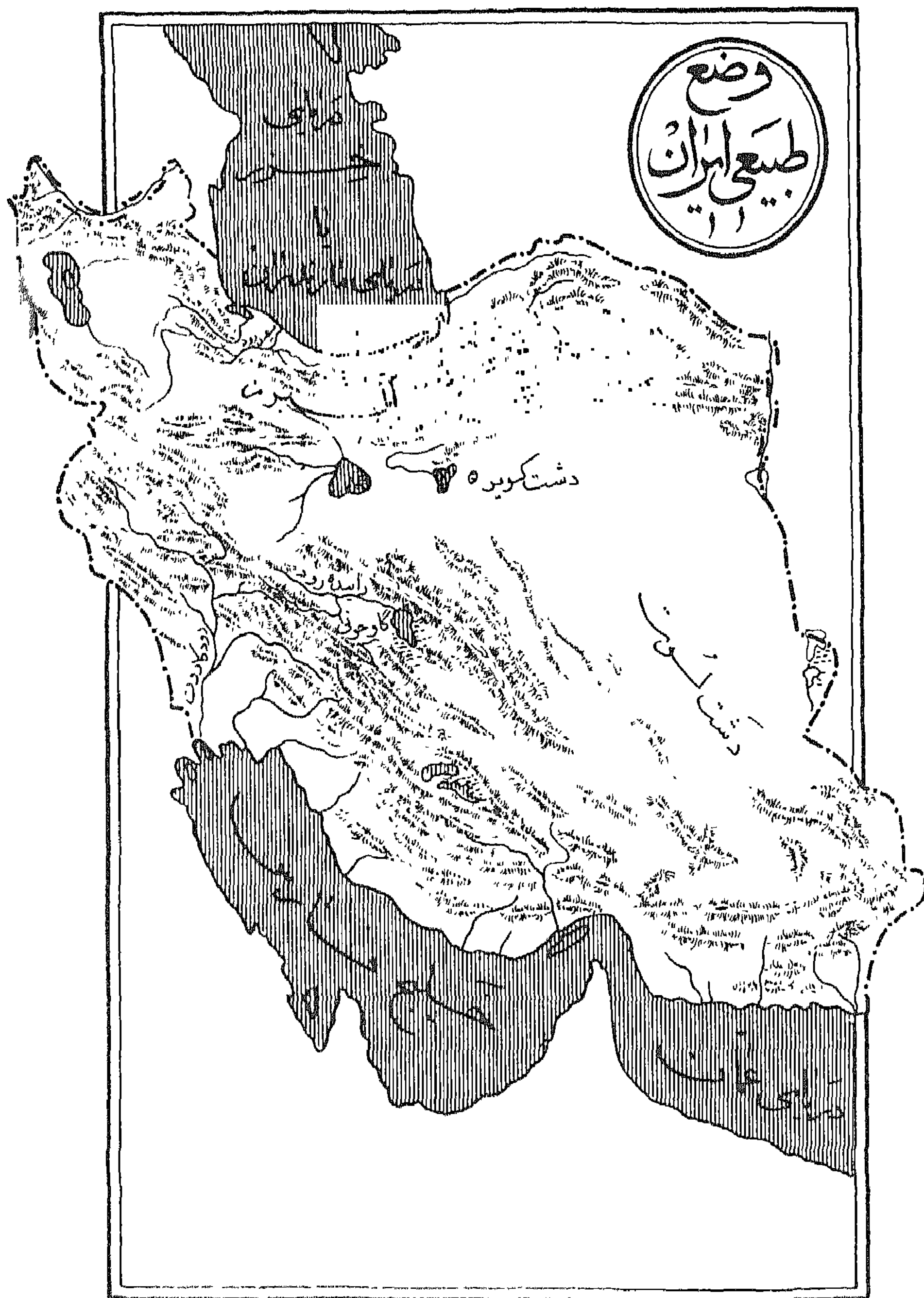
ایران از کشورهای نفت خیز درجهٔ اوّل جهان و نفت ثروت گرانبهایی است. ما باید سرزمین خود را خوب بشناسیم تا بهتر بتوانیم به آبادی آن بپردازیم.

ما باید از چیزهای خوب و سودمند همه جای ایران آگاه شویم و راه استفاده از آن را بدانیم.

ایران دارای ثروتهای گوناگون و فراوان طبیعی از گیاهان و جانوران و کانهاست. ما می توانیم با کار و کوشش خود همه گونه محصولات صنعتی و کشاورزی را در داخل مملکت تولید کنیم و پس از آنها آنقدر که برای مصرف خود می خواهیم برداریم و بقیه را به کشورهای دیگر بفروشیم.

وضع طبیعی ایران

در نقشهٔ صفحهٔ مقابل ناهمواریهای ایران نشان داده شده است. چنانکه می دانید
بالای نقشه شَمال، پایین آن جَنوب، سمت راست خاور و سمت چپ باختر است.
در جنوب ایران خلیج فارس و دریای عمّان واقع است که بتمام دریاهای دنیا راه دارد.
در قسمتی از شمال ایران هم دریای دیگری است که دریای مازندران «خزر» نامیده
می شود. در ایران کوههای زیاد هست که مثل زنجیر بهم متصّل اند.
بزرگترین رشته کوههای ایران البرز است که در شمال کشور از باختر بخاور
کشیده شده و بلندترین قلّهٔ آن «دماوند» می باشد.
بزرگترین رودهای جنوب ایران «کارون» در خوزستان جاری است
و به «شطّ العرب» می پیوندد.
بزرگترین رودهای شمال ایران «سفید رود» از گیلان می گذرد و بدریای مازندران
می ریزد. در شمال ایران که مجاور دریای مازندران است هوا مرطوب است و
باران زیاد می بارد و زمین از جنگل و چمن پوشیده است.
در مرکز ایران باران کم می بارد و هوای آنجا خشک و روزها بسیار گرم است.
در جنوب ایران هوا گرم و اندکی مرطوب است امّا باران چندان نمی بارد.


وضع طبیعی ایران
دشت کویر
زاینده رود
گاوخونی
دشت لوت

استانهای ایران

برای آنکه اداره کارهای کشور آسان باشد، آنرا بچندین قسمت کرده اندکه هر قسمت را استان می گویند. در این نقشه محل هر استان را می بینید.

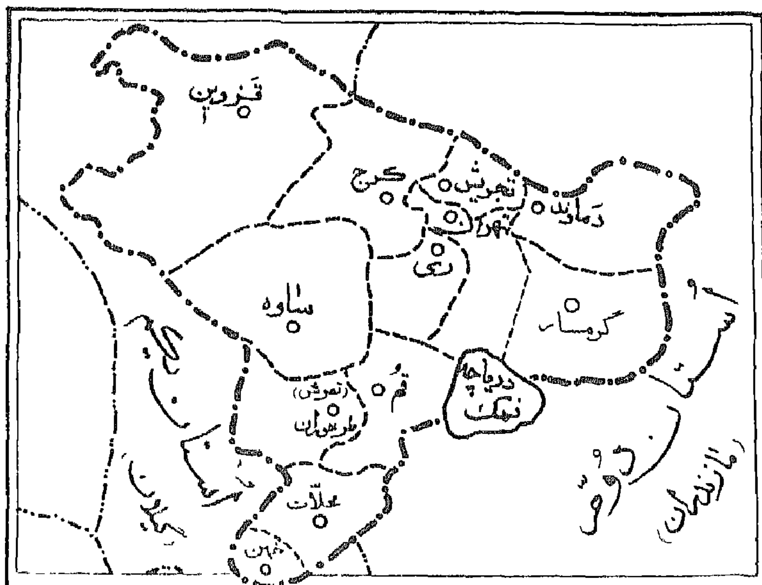


استان مرکزی (تهران)

استان مرکزی در نقشه نشان داده شده است. مرکز این استان تهران است.
تهران پایتخت ایران و شهری وسیع و زیبا و پرجمعیت و در جنوب رشته کوه البرز واقع است. قلهٔ باشکوه و پربرف دماوند، بلندترین قله های البرز در دوازده فرسخی شمال خاوری تهران قرار دارد.

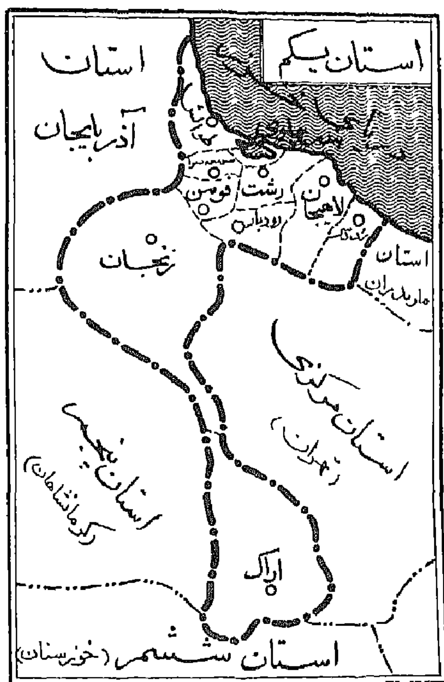
در اطراف تهران جلگه های پهناور و حاصلخیزی مانند ورامین و شهریار وجود دارد. تهران یکی از مراکز صنعتی ایران است. کارخانه های قند، سیمان، شیشه، چیت و غیره در اطراف این شهر کار می کنند.

شهرستانهای استان مرکزی را در نقشه پیدا کنید و جای آنها را بخاطر بسپارید.



استان یکم (گیلان)

قسمتی از استان یکم درکنار دریای مازندران «خزر» قرار دارد و گیلان نامیده می شود، قسمت دیگر شامل شهرستانهای زنجان و اراک می باشد، مرکز استان یکم شهر رشت است. در گیلان کمابیش در هر سال دویست روز باران می بارد و بدین سبب آن سرزمین سبز و خرّم می باشد. محصولات عمدهٔ گیلان برنج، چای، مرکّبات (پرتقال نارنگی، لیمو، نارنج وغیره) توتون، زیتون، کنف، ابریشم، ماهی، چوبهای جنگلی، زغال چوب و لبنیّات است.



شهرستانهای زنجان و اراک نیز که جزء استان یکم می باشد از دریای خزر دورند.

در زنجان گندم و جو زیاد بدست می آید و مردم شهرستان اراک نیز در بافتن قالی ماهرند.

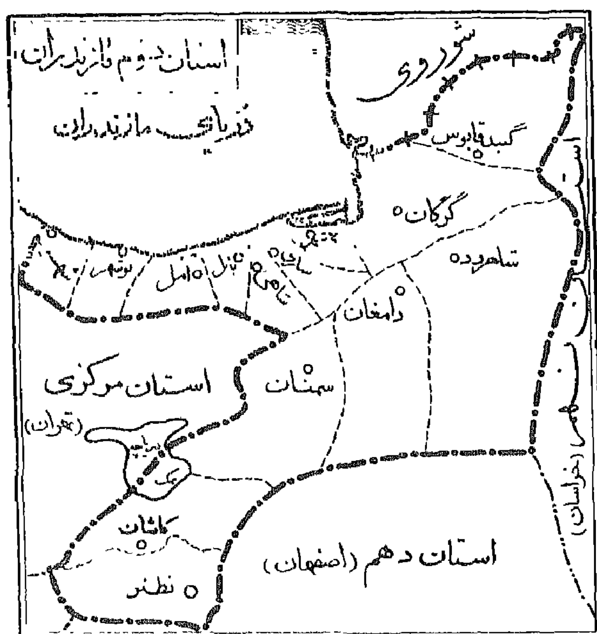
نامهای شهرستانهای استان یکم را در نقشه بخوانید و جای آنها را بیاد بسپارید.

استان دوم (مازندران)

چنانکه در نقشه می بینید اُستان دوم مانند استان یکم دو قسمت است قسمتی درکنار دریای مازندران و قسمتی دیگر در جنوب آن قرار دارد .

مازندران و گرگان که درکنار دریای مازندران است بواسطهٔ رطوبت هوا و باران زیاد سبز و خرّم و از جنگل و چمن پوشیده است . برنج و مرکّبات مازندران فراوان است .

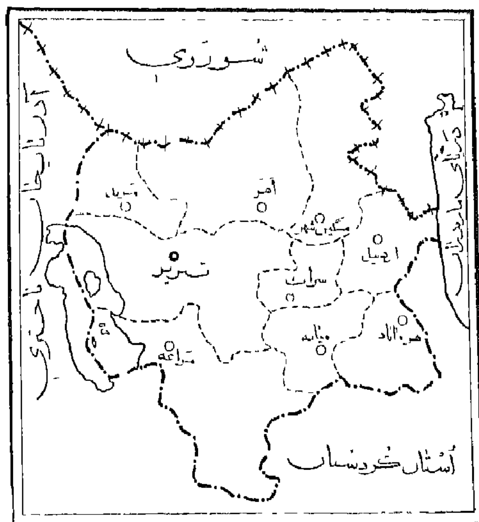
ساری مرکز اُستان دوم است ، جای آنرا در نقشه پیدا کنید و با خواندن نامهای دیگر، شهرستانهای اُستان دوم را بشناسید .



استان آذربایجان خاوری

آذربایجان در شمال باختری ایران قرار دارد و دریاچهٔ رضائیه آنرا به دو قسمت تقسیم می کند. قسمت وسیع‌تر و پرجمعیت‌تر، در خاور دریاچه بنام استان آذربایجان خاوری نامیده می شود. بیشتر جاهای آذربایجان خاوری کوهستانی و دارای زمستانهای طولانی و سرد و تابستانهای معتدل می باشد. کشاورزی و گلّه داری در آن رواج بسیار دارد. کشت غلّه و تربیت درختان میوه، همچنین تربیت گاو و گوسفند و گاومیش منبع درآمد و ثروت فراوانی برای مردم است. عدّه ای از مردم این ناحیه در کارخانه های چرم سازی، قالی بافی، پارچه بافی و مانند آن کار می کنند.

مرکز استانداری آذربایجان خاوری شهر تبریز است. اسامی شهرستانهای دیگر آنرا در نقشه بخوانید.

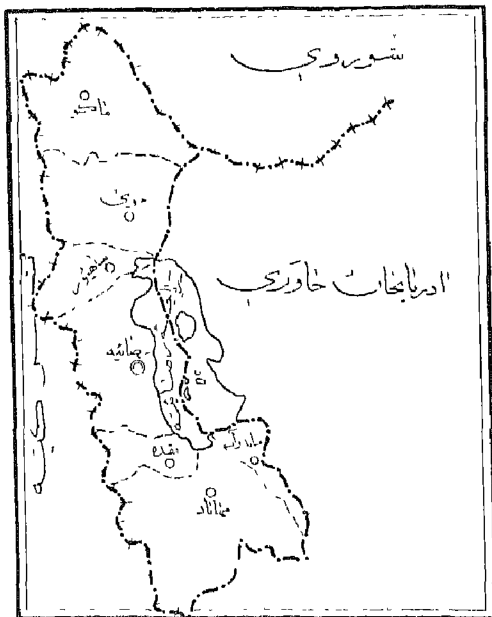


استان آذربایجان باختری

در باختر دریاچهٔ رضائیّه سرزمین باریکی دیده می شود که از کناره های رود ارس در شمال تا استان کردستان در جنوب امتداد دارد و شامل شهرستانهایی است که نام آنها در نقشه نوشته شده است .

آذربایجان باختری نیز مانند آذربایجان خاوری ، ناحیه‌ای کوهستانی و دارای زمستان سرد و تابستانهای معتدل است . کشتی هایی که در دریاچهٔ رضائیّه رفت و آمد می کنند ، وسیلهٔ مناسبی برای مسافرت و حمل کالا می باشند .

بیشتر مردم آذربایجانِ باختری بکشاورزی مشغول اند . کشت غلّه ، توتون و چغندر قند و تربیت درختان میوه و همچنین پرورش دام از کارهای عمدهٔ آنان است



از کارهای صنعتی مردم این استان قندسازی و ریسندگی و بافتنِ قالی و گلیم و تهیهٔ خشکبار می باشد .

شهر رضائیّه مرکز استان آذربایجان باختری است .

اُستان کردستان

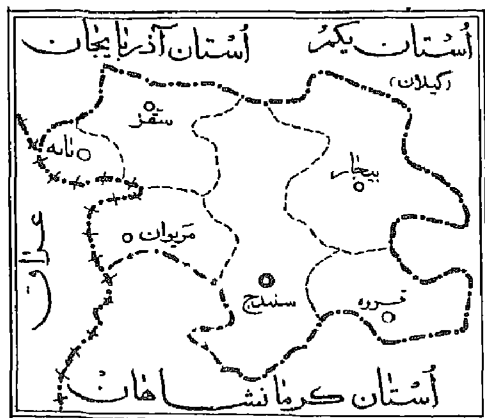
این استان در جنوب آذربایجان و بین اُستان آذربایجان و استان کرمانشاهان قرار دارد و با کشور عراق همسایه است .

کُردستان ناحیه ای کوهستانی است و آب و هوای آن کمابیش مانند آب و هوای کرمانشاهان است .

مردم کُردستان که بلهجهٔ کُردی سخن می گویند از بازماندگان ایرانیان قدیم اند وبیشتر بدامپروری وکشاورزی روزگار می گذرانند . رمه های بزرگ گوسفند و بُز و گاو و اسب در این استان دیده می شود . تهیّهٔ لبَنیّات ،مخصوصًا کره ، روغن وپنیر و بافتنِ جاجیم وگلیم وقالی ازپشم گوسفندان ازکارهای مهّم مردم این سامان است .

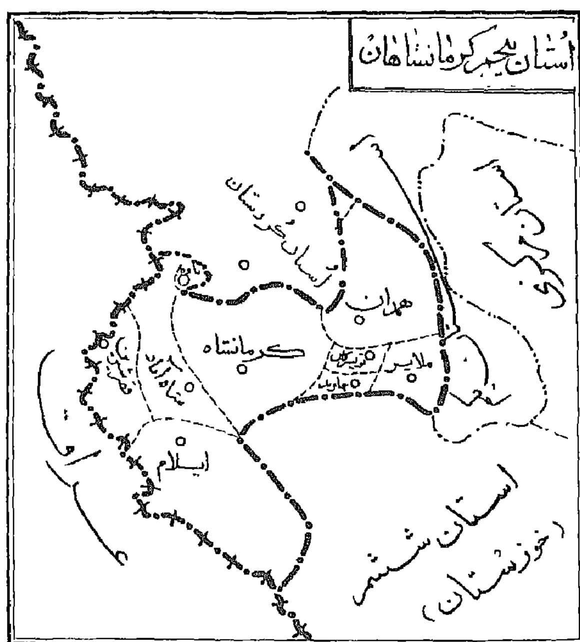
مرکز اُستان کُردستان شهر سنندج است .

نام شهرهای این اُستان را درنقشه بخوانید وجای آنها رابخاطر بسپارید .



استان پنجم (کرمانشاهان)

استان پنجم نیز مانند آذربایجان از جاهای کوهستانی است.
مردم این استان بیشتر از راه کشاورزی و گله داری زندگی می کنند و از
محصولهای آن بخصوص روغن معروف است.
از راه این استان همه ساله عدهٔ زیادی بشهرهای مذهبی و مقدس
مانند کربلا و نجف و غیره می روند. مرکز این استان شهر کرمانشاه است که پالایشگاهی
برای تصفیهٔ نفت دارد. برای آشنایی بشهرهای دیگر استان پنجم بنقشه نگاه کنید.



استان ششم (خوزستان)

استان ششم یا خوزستان جلگه ایست که بجز تپه های کوچکی در بعضی جاهای آن، تمام روی آن صاف و هموار است و رودهای بزرگ مانند کرخه و کارون در آن جریان دارد.

آب و هوای خوزستان در تابستان گرم و در زمستان ملایم است.

خوزستان سرزمین زرخیزی است، خاک آن برای کشاورزی بسیار مناسب و زیرزمین آن از نفت سرشار است.

پالایشگاه بزرگ آبادان در این استان جای دارد.



مرکز استان ششم شهر اهواز در دو طرف رود کارون ساخته شده است.

در شمال خوزستان ناحیهٔ کوهستانی لرستان قرار دارد و مرکز آن خرّم آباد است.

جای شهرهای دیگر خوزستان و لرستان در نقشه نشان داده شده است.

اُستان هفتم (فارس)

فارس نام استان پهناوری در جنوب ایران است و خلیج فارس که در جنوب این استان قرار دارد نام خود را از این استان گرفته است.

دودمانهای هخامنشی و ساسانی و نویسندگان و گویندگان مشهور از این اُستان برخاسته اند.

فارس سرزمینهای کوهستانی و سردسیر و نواحی پست و گرمسیر دارد و محصولهای سردسیر و گرمسیر هر دو در آن دیده می شود مانند: غلات، انگور و سایر میوه ها، مرکّبات و خرما.

از رودهای معروف فارس رود کُر است. عضدالدوله دیلمی بر این رود، پُل و سدّ محکمی بسته که امروز بنام بند امیر معروف است.

بوسیلهٔ بند امیر آب این رود بمصرف آبیاری زمینهای وسیع اطراف آن می رسد. رودخانهٔ کر بدریاچهٔ نیریز می ریزد، این دریاچه را بختگان می گویند.

جای شیراز مرکز استان هفتم، و شهرهای دیگر آن در نقشه نشان داده شده است. در کنارهٔ خلیج فارس در این استان چند بندر وجود دارد که مهمترین آنها بوشهر است.



استان هفتم ـ فارس
استان دهم (اصفهان)
استان ششم (خوزستان)
استان هشتم (کرمان)
آباده
شیراز
نیریز
اصطهبانات
کازرون
فسا
برازجان
فیروزآباد
جهرم
داراب
لار
بندر لنگه

استان هشتم (کرمان)

کرمان بین بلوچستان و فارس قرار دارد . بسیاری از زمینهای این استان صحرا و کویر است و آب و هوای گرم و خشک دارد

تنها میان بعضی رشته کوهها ، زمینهای حاصلخیزی دیده می شود . در جاهای مختلف این استان محصولهای گوناگون مانند مرکّبات ، گندم ، خرما ، حنا و زیره بدست می آید . شهر کرمان مرکز استان هشتم و قالی بافی آن مشهور است . نام شهرهای دیگر کرمان را از روی نقشه بیاد بسپارید . قسمت جنوبی کرمان که مجاور خلیج فارس و دریای عمّان است بصورت فرمانداری کلّ اداره می شود و مرکز آن بندرعبّاس است .



اُستان نهم

(خراسان)

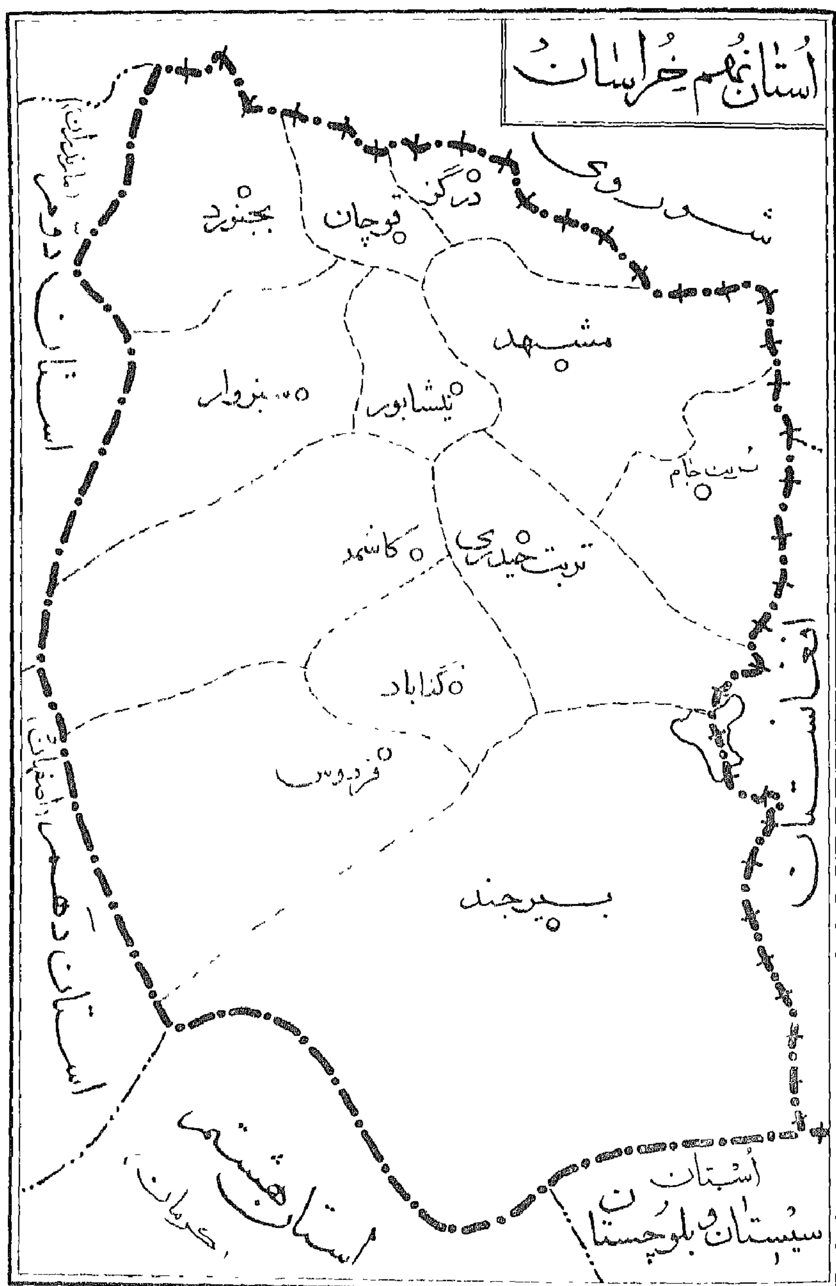
بنقشه نگاه کنید و ببینید خراسان بین کدام اُستانها و کشورهای همسایه قرار گرفته است ؟ شمال خراسان کوهستانی و جنوب باختری آن کویر و بصحرای مرکزی ایران متصّل است .

در خراسان باران زیاد نمی بارد ، ولی جلگه ها و درّه های بین کوهها از آب رودخانه ها آبیاری می شوند . گندم ، پنبه ، چغندر قند و انواع میوه بخصوص هلو و سیب از محصولهای آن است . برخی از مردم خراسان بکارهای صنعتی در کارخانه قندسازی و چرمسازی و قالی بافی می پردازند . بسیاری از بزرگان و دانشمندان و شعرای ایران که مایهٔ سربلندی و افتخار ما هستند از خراسان برخاسته اند .

عمر خیّام و شیخ عطّار از نیشابور ، حکیم ابوالقاسم فردوسی و خواجه نصیرالدّین طوسی و خواجه نظام الملک از اهل طوس اند که شهری قدیم و نزدیک مشهد کنونی بوده است .

مشهد مرکز اُستان نهم ، مدفن امام هشتم حضرت رضا علیه السّلام و زیارتگاه شیعیان است .

جای شهرهای دیگر خراسان را در نقشه پیدا کنید .


استان نهم خراسان
شوروی
بجنورد
قوچان
درگز
مشهد
سبزوار
نیشابور
تربت جام
کاشمر
تربت حیدریه
گناباد
فردوس
بیرجند
افغانستان
استان سیستان و بلوچستان
استان هشتم کرمان
استان دهم اصفهان
استان دوم مازندران

اُستان دهم (اصفهان)

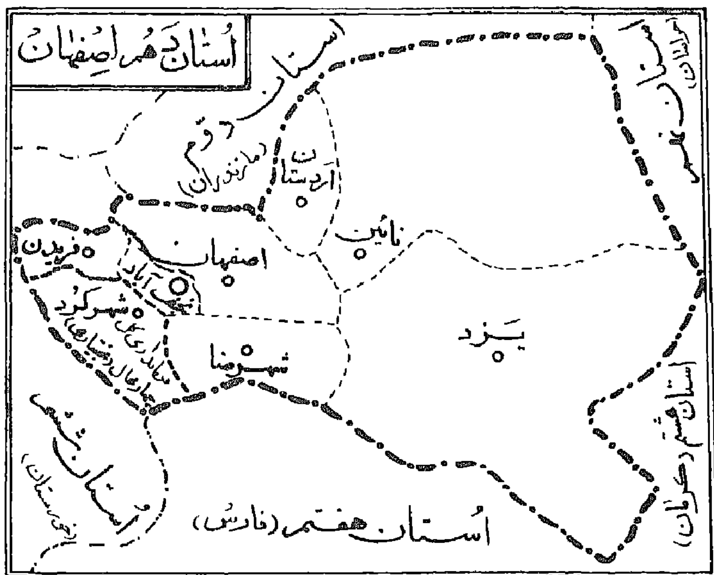
اُستان دهم در مرکز ایران واقع است.

زاینده رود قسمتی از زمینهای آنرا آبیاری می کند و کشاورزان از آنجا غلّه سبزی و میوهٔ فراوان بخصوص گیلاس، خربزه، به، هلو و گلابی بدست می آورند.

شهر اصفهان مرکز اُستان دهم بزرگترین شهر صنعتی ایران است و مردم آن بیشتر هنرمند و صنعتگراند. در کارخانه های بزرگ پارچه بافی این شهر انواع پارچه های پشمین می بافند که در تمام کشور بمصرف می رسد.

در اصفهان بناهای تاریخی بسیاری دیده می شود که بیشتر آن یادگار دورهٔ پادشاهان صَفَوی است. دوّمین شهر بزرگ استان دهم یزد است.

نام شهرهای دیگر را در نقشه بخوانید.

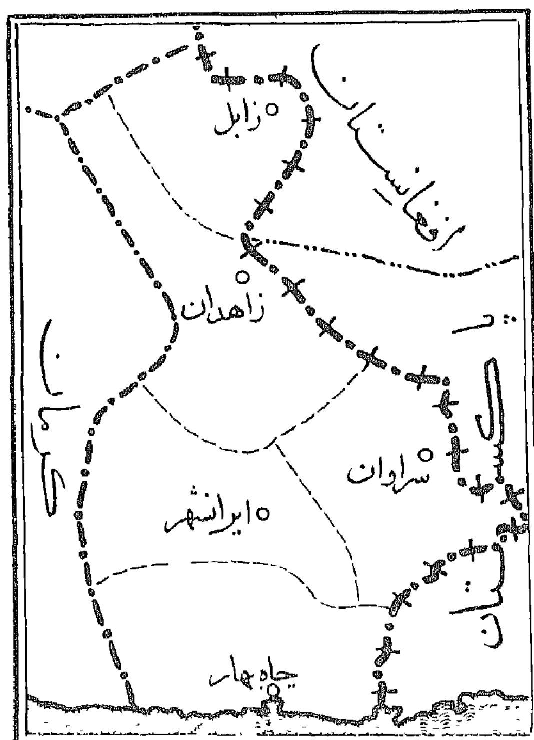


استان بلوچستان و سیستان

این استان در جنوب خاوری کشور ما قرار دارد و از سوی خاور با پاکستان و افغانستان همسایه است. بلوچستان نیز مانند کرمان سرزمینهای خشک و پهناوری دارد. هوای این استان گرم است و گاهی بارانهای سیل آسا در آن فرو می ریزد.

پاره ای از مردم بلوچستان کشاورزی می کنند و برخی دیگر از راه دامپروری بخصوص تربیت شتر و بافتن نوعی گلیم روزگار می گذرانند. خرما از محصولهای مهم آن است.

نام شهرهای این استان را در نقشه بخوانید، از بین این شهرها زاهدان بزرگتر و مرکز استان است.



آسیا

(همسایگان ایران)

می دانیم که خشکیهای سطح زمین را پنج قطعهٔ بزرگ آسیا ، اروپا ، افریقا ، امریکا و اقیانوسیه تقسیم کرده اند .

آسیا بزرگترین قطعات سطح زمین است و کشور ایران در باختر آن قرار دارد .

کشورهای ترکیه ، عراق ، پاکستان و افغانستان که با ما هم مرز و همسایه اند نیز در این قطعه اند .

همچنین قسمتی از خاک اتحاد جماهیر شوروی که در آسیا واقع شده با ما همسایه است .

«بنقشهٔ صفحهٔ بعد توجه کنید .

ترکیه در شمال باختری ایران واقع و پایتخت آن شهر «آنکارا» است .

معروفترین شهر این کشور «استانبول» سابقاً پایتخت بوده است . مردم این مملکت مسلمان اند و زبانشان ترکی می باشد .

عراق در باختر ایران ، پایتخت آن بغداد ، زبان مردم این کشور عربی و دینشان اسلام است . نجف مدفن حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و کربلا مدفن حضرت امام حسین (ع) از شهرهای معروف عراق است .

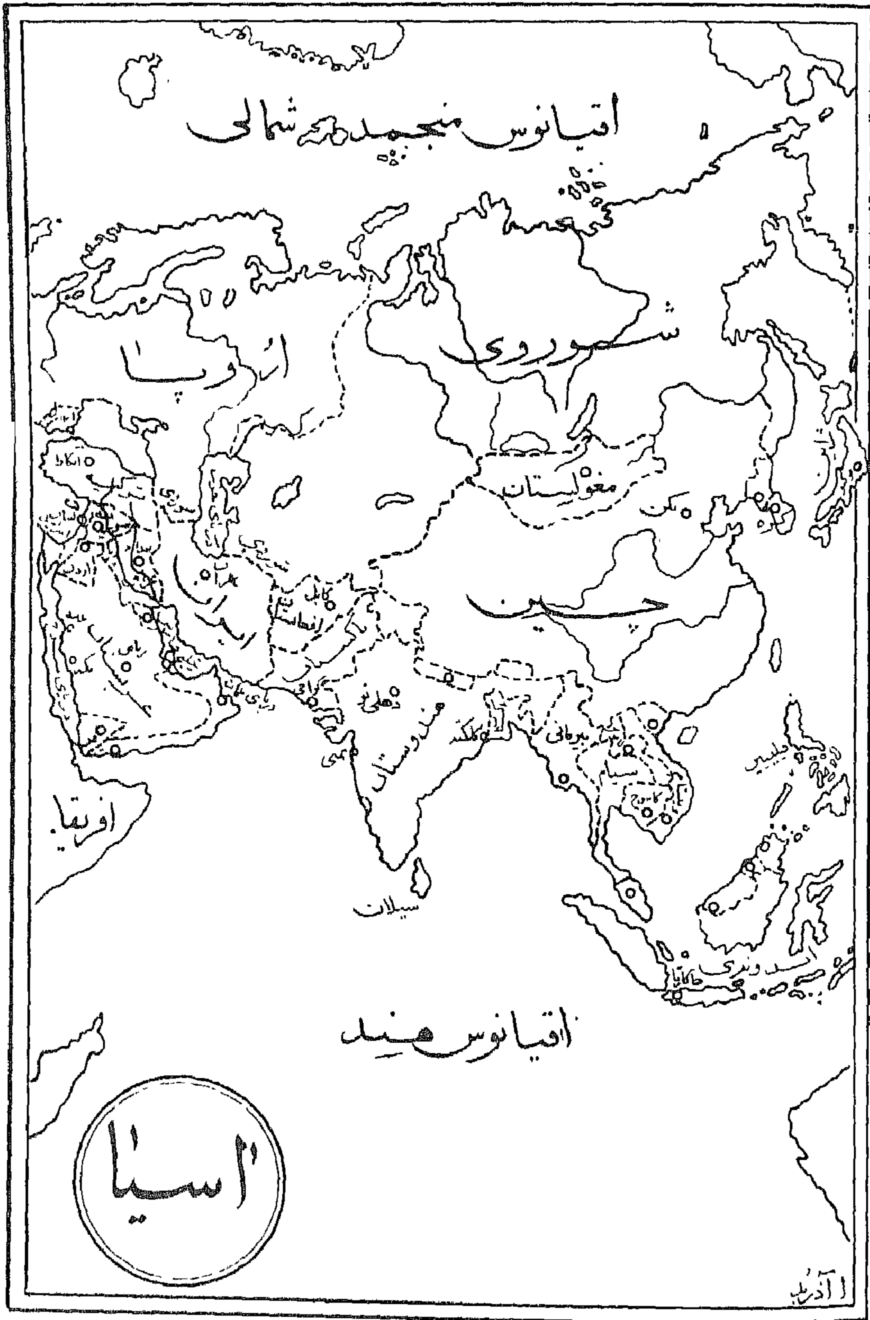

شوروی
دریای مازندران «خزر»
ترکیه
بغداد
عراق
ایران
افغانستان
پاکستان
خلیج فارس
دریای عمان
ایران و همسایگان

کشورهای دیگر آسیا

غیر از کشورهای همسایهٔ ایران در آسیا کشورهای دیگر هم هست که اینک بعضی را نام می بریم : «بنقشه مراجعه کنید .»

هندوستان ، کشوری حاصلخیز و پرجمعیت است که در جنوب آسیا قرار دارد .
پایتخت هندوستان دهلی نو و دو بندر مشهور کلکته و بمبئی از شهرهای مهم هندوستان می باشد .
چین ، پرجمعیت ترین کشورهای جهان ، در خاور آسیا واقع است و مردم آن از نژاد زرد و اند .

پایتخت چین شهر «پکن» (پی پینگ) و از شهرهای بزرگ دیگر آن «نانکن» است .
ژاپن : از چند جزیره که در خاور آسیا در اقیانوس کبیر قرار گرفته تشکیل شده است .
پایتخت این کشور شهر «توکیو» است . ژاپن از کشورهای مهم آسیاست و مردم آن نیز زرد پوست اند .
عربستان سعودی : از کشورهای عرب نشین جنوب باختری آسیا و یکی از شهرهای مهم این کشور مکهٔ معظمه است . کعبه یا خانهٔ خدا که ما مسلمانان آنرا قبلهٔ خود می دانیم در این شهر قرار دارد . دیگر از شهرهای مهم عربستان سعودی مدینهٔ طیبه مدفن حضرت رسول است .
سوریه و لبنان دو کشور دیگر باختری آسیا هستند . مرکز سوریه شهر دمشق است . «سوریه و مصر کشور جمهوری متحدهٔ عربی را تشکیل داده اند» و پایتخت لبنان بندر بیروت است .



اقیانوس منجمد شمالی
اروپا
شوروی
مغولستان
پکن
چین
هندوستان
دهلی
کراچی
کابل
افغانستان
کلکته
سیلان
اقیانوس هند
افریقا
آسیا

اروپا ـ افریقا

اروپا یکی از قطعه های پنجگانهٔ سطح زمین است. این قطعه در باختر آسیا و در جنوب آن دریای مدیترانه قرار دارد. ساکنان این خشکی همه از نژاد سفید اند.

در اروپا چند کشور مهم وجود دارد:

در باختر: کشور فرانسه، پایتخت آن پاریس ـ انگلستان، پایتخت آن لندن.

در مرکز: کشور آلمان که امروزه به دو قسمت باختری و خاوری تقسیم شده است. پایتخت آلمان باختری، بُن ـ پایتخت آلمان خاوری قسمت خاوری شهر برلین است.

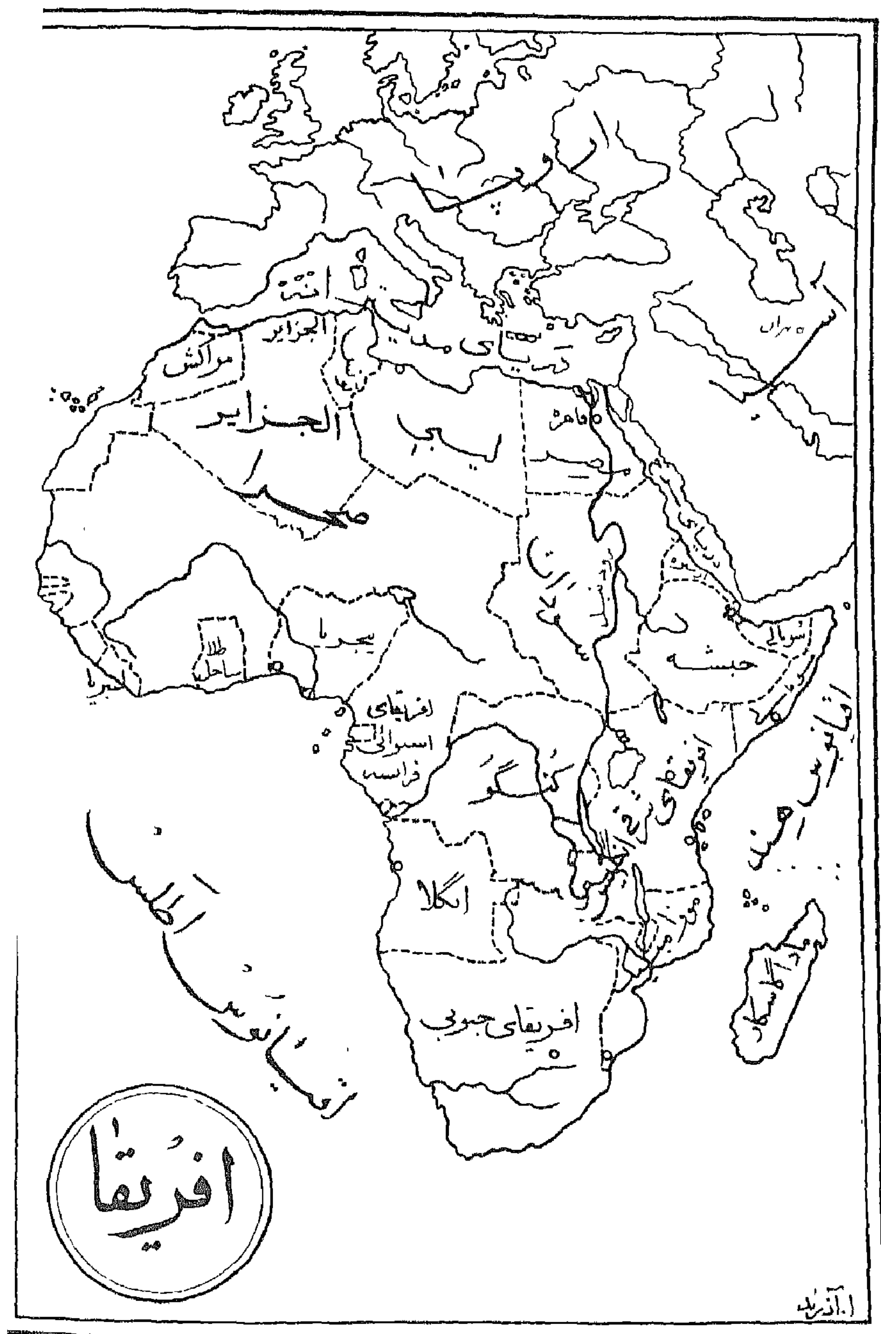
درجنوب: کشور ایتالیا. مرکز آن شهر رُم.

در خاور: کشور شوروی. مرکز آن شهر مسکو.

افریقا، درجنوب اروپا واقع و بوسیلهٔ دریای مدیترانه از آن جدا می باشد. اکثر مردم این قطعه از نژاد سیاه اند.

مهمترین کشورهای افریقا «مصر» در شمال خاوری آن قطعه قرار دارد. رود نیل از این کشور می گذرد و اراضی حاصلخیز مصر بر کنار آن واقع است. مردم مصر مسلمان اند و بعربی حرف می زنند. پایتخت مصر «قاهره». مصر و سوریه چنانکه دیدیم امروز کشور متحدی را بنام «جمهوری متحدهٔ عربی» تشکیل داده اند. در نقشه جای کشورها و پایتخت آنها را پیدا کنید.

اقیانوس اطلس
ایسلند
دریای شمال
لهستان
ورشو
اتحاد جماهیر شوروی
مسکو
فرانسه
پاریس
اسپانیا
مادرید
رومانی
دریای سیاه
دریای مدیترانه
آسیا
افریقا
اروپا



مراکش
الجزایر
لیبی
قاهره
صحرا
نیجریا
طلا ساحل
افریقای استوائی فرانسه
کنگو
انگلا
افریقای جنوبی
حبشه
سومالی
افریقای شرقی
ماداگاسکار
اقیانوس هند
طهران
افریقا

امریکا

امریکا خشکی وسیعی است که بوسیلهٔ اقیانوس اطلس از اروپا و بوسیلهٔ اقیانوس کبیر از آسیا جدا می شود. این قطعه را در سال ۱۴۹۲ میلادی کشف کردند و قبلاً از آن اطّلاعی نداشتند.

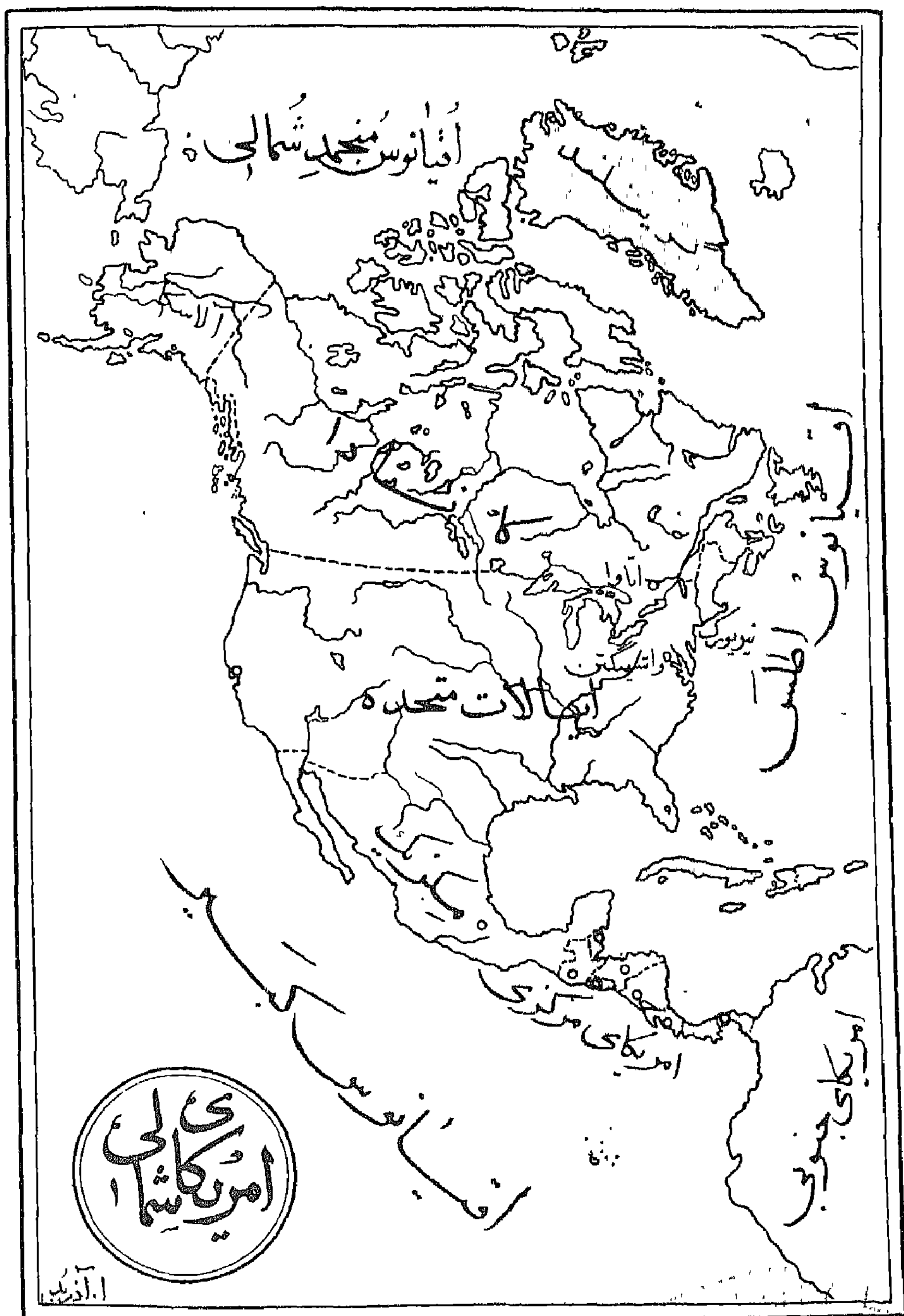
امریکا از سه قسمت تشکیل یافته است: امریکای شمالی، امریکای مرکزی، امریکای جنوبی. در قسمت شمالی سه کشور وجود دارد: کانادا، کشورهای متحده، مکزیک.

کشورهای متحده پرثروت ترین ممالک جهان است و از آنجا محصولات زراعتی مانند: گندم و پنبه، موادّ معدنی مانند نفت و زغال سنگ، ماشین آلات مثل اتومبیل و تراکتور بتمام کشورهای دیگر جهان فرستاده می شود.

پایتخت این کشور شهر واشینگتن و معروفترین شهر آن «بندر نیویورک» بر کنار اقیانوس اطلس از پرجمعیت ترین شهرهای دنیاست.

نام کشورهای امریکای شمالی و جنوبی را از روی نقشه بخوانید.

آموزگاران در خواندن مطالب و اسامی روی نقشه ها دقّت کامل بعمل آورند، تا دانش آموزان بطور صحیح آنها را فراگیرند.



اقیانوس منجمد شمالی
آلاسکا
اوتاوا
نیویورک
واشینگتن
ایالات متحده
امریکای مرکزی
امریکای جنوبی
امریکای شمالی

امریکای جنوبی

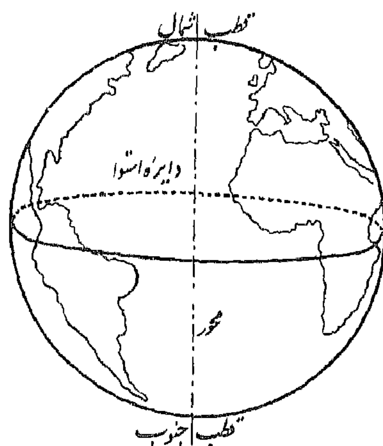
کاراکاس
ونزوئلا
بوگوتا
کلمبیا
گویان
کیتو
اکوادور
لیما
لاپاز
بولیوی
برزیل
ریودوژانیرو
آسونسیون
سانتیاگو
اوروگوای
بوئنوس ایرس
مونته ویدئو
اقیانوس اطلس

حرکت زمین بدور خود و بگرد خورشید

هر روز صبح مشاهده می کنیم که خورشید از سوی خاور نمایان می شود و کم کم بالا می آید تا بوسط آسمان برسد. این هنگام را که روز نصف می شود نیمروز می گویند. پس از آن خورشید بتدریج بسمت باختر پایین می رود تا از نظر ناپدید می شود و شب فرا می رسد. گرچه بظاهر این طور است که آفتاب بدور زمین می گردد، امّا حقیقت چُنین نیست، و زمین است که هر شبانروز یکبار بدور خود گردش می کند.

خط استوا و دو قطب زمین

گردش زمین به دور خود مانند گردش نارنج به دور میله ایست که از وسطش گذشته باشد. با این تفاوت که از وسط زمین میله ای نگذشته است اما می توان برای زمین هم میله ای خیالی فرض کرد که حرکت زمین به دور آن صورت می گیرد. نقطه هایی از کرهٔ زمین را که از آنها این میلهٔ خیالی بیرون می آید دو قطب زمین می گویند یکی را قطب شمال و دیگری را قطب جنوب. دایره ای که زمین را به دو نیمکرهٔ شمالی و جنوبی تقسیم می کند استوا نام دارد. آن نیمکره که قطب شمال در آن واقع است نیمکرهٔ شمالی و آن یک که قطب جنوب در آن قرار دارد نیمکرهٔ جنوبی نامیده می شود. ایران در نیمکرهٔ شمالی جای دارد.



پنج منطقهٔ زمین

روشنی و گرمی سطح کرهٔ زمین از خورشید است چون تابش خورشید بهمه جای
زمین یکسان نیست، گرما هم در تمام قسمتهای سطح زمین یکسان نمی باشد و بهمین سبب سطح
زمین به پنج قسمت تقسیم می شود که هر یک را منطقه گویند: منطقهٔ منجمد شمالی، منطقهٔ منجمد
جنوبی، منطقهٔ حارّ (سوزان) منطقهٔ معتدل شمالی، منطقهٔ معتدل جنوبی.

سردترین قسمتهای زمین اطراف دو قطب شمال و جنوب است. آب در این
نقاط همیشه یخ بسته است. بهمین مناسبت اطراف قطب شمال را منطقهٔ منجمد شمالی
و اطراف قطب جنوب را منطقهٔ منجمد جنوبی می نامند.

نواحی استوائی یعنی اطراف خطّ استوا گرمترین نقاط زمین است و بدین سبب
آنرا منطقهٔ حارّ (سوزان) می خوانند.

این منطقه که مانند کمربند دور زمین را فرا گرفته است منطقهٔ استوائی نیز نامیده می شود.
میان منطقهٔ منجمد شمالی و منطقهٔ سوزان منطقهٔ معتدل شمالی واقع است و همچنین
بین منطقهٔ منجمد جنوبی و منطقهٔ سوزان منطقهٔ معتدل جنوبی قرار دارد.

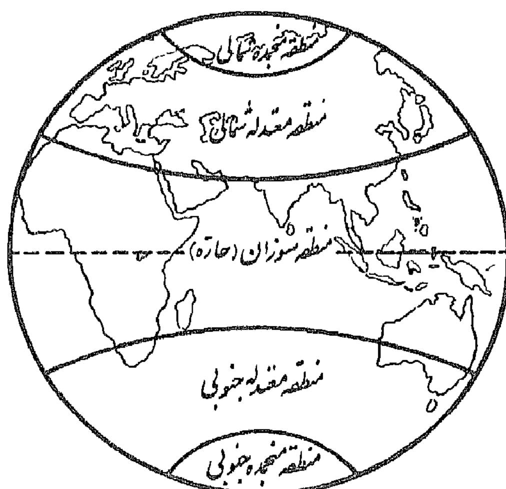
در دو منطقهٔ منجمد شمالی و جنوبی هوا بسیار سرد و درخت و گیاه کمیاب است
حیوانات عمدهٔ این دو منطقه سگ قطبی و خرس سفید می باشد. لباس ساکنان این دو منطقه

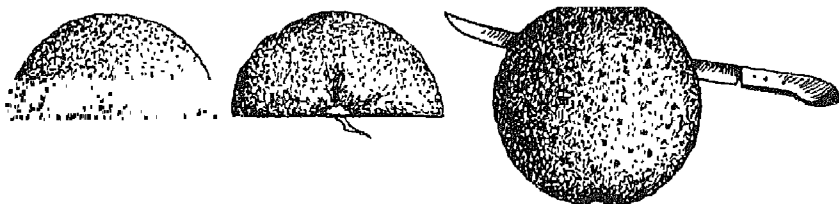
از پوست سگ و خرس و امثال این حیوانات و مسکنشان خانه های یخی است که در برف و یخ درست می کنند .

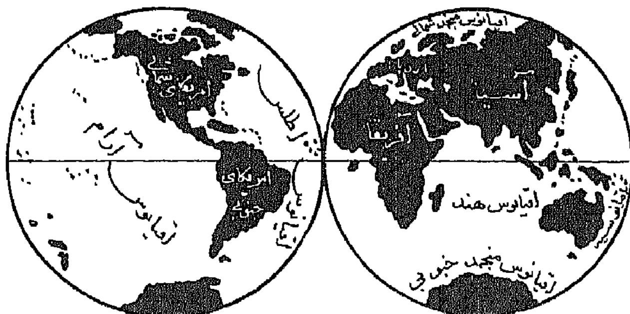
هوا در منطقهٔ سوزان بسیار گرم است و مردم در سراسر سال جامه های نازک پنبه ای یا کتانی می پوشند . در اغلب نقاط این منطقه بارانهای پیاپی می بارد . جانوران و درختان تنومند و قوی در این منطقه بسیار است .

در دو منطقهٔ معتدل شمالی و جنوبی هوا نه باندازهٔ منطقه های منجمد سرد و نه بقدر منطقهٔ استوائی گرم است . در این دو منطقه انواع درخت و گیاه و همه قسم حیوان اهلی و وحشی یافت می شود .

متمدن ترین مردم روی زمین در این دو منطقه ساکن اند .







آبها و خشکیها

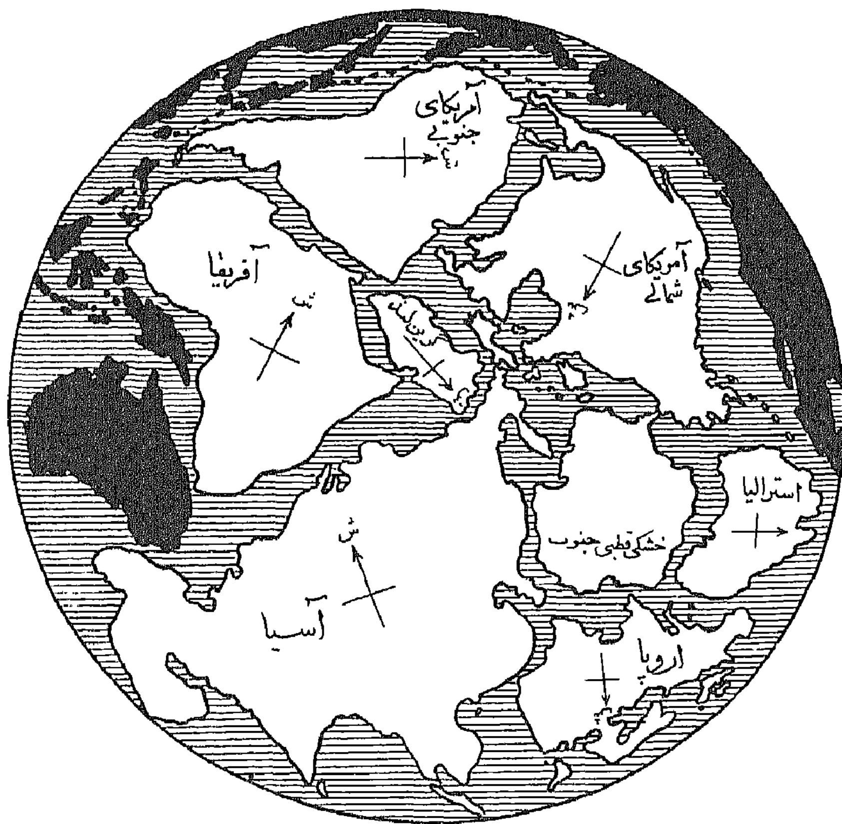
اگر نارنجی را برابر چشم خود بگیریم با یک نظر نمی توانیم همه جای آنرا ببینیم، امّا اگر آنرا دو نیم کنیم و دو تکّه را پهلوی هم بگذاریم . با یک نظر تمام اطراف نارنج را خواهیم دید . شکل زمین هم مانند نارنج است ما آنرا دو قسمت کرده ایم و حالا در این دو نیمه یا نیمکره همه رویهٔ زمین از آب یا خشکی پیش چشم ماست . برخی از جاهای زمین پوشیده از آب است و اقیانوس نام دارد و جاهای دیگر خشکی است . آب نزدیک سه برابر خشکی و قطعه های خشکی را در میان گرفته است .

بر روی زمین پنج قطعهٔ بزرگ خشکی دیده می شود : آسیا ، امریکا ، افریقا ، اروپا و اقیانوسیه . چون آسیا و اروپا بیکدیگر پیوسته است ، می توانیم بی آنکه

محتاج سوار شدن کشتی باشیم از قطعه ای بقطعهٔ دیگر برویم .

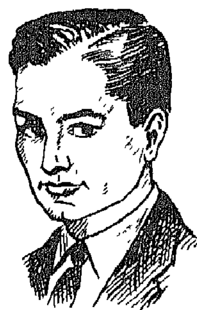
اقیانوسیّه از جزایر زیاد تشکیل یافته و بین آسیا و امریکا جای دارد .

اقیانوسهای روی زمین مانند اقیانوس آرام (کبیر) ، اقیانوس اطلس ، اقیانوس هند ، اقیانوس منجمد شمالی و اقیانوس منجمد جنوبی همه بهم راه دارد .



بطوریکه در نقشه می بینید اگر همه خشکی های زمین را در اقیانوس آرام فقط جای دهیم باز سطح آن کاملاً پوشیده نمی شود .

نژادهای انسان



مردم روی زمین را از جهت اختلاف رنگ
پوست و تفاوتهای دیگر بچهار دستهٔ بزرگ یا نژاد
تقسیم کرده اند: نژاد سفید یا سفید پوستان. نژاد
زرد یا زرد پوستان. نژاد سیاه یا سیاه پوستان،



نژاد سرخ یا سُرخ پوستان. سفید پوستان رنگ
پوستشان روشن و موی بدنشان نرم و برنگ مشکی،
خرمائی یا بور است. محلّ سکونت این نژاد اروپا



قسمت بزرگی از امریکا، جنوب و باختر آسیا و
شمال افریقاست. ایرانیان از نژاد سفید اند.
زرد پوستان رنگ بدنشان نزدیک بزرد است



مردم این نژاد در خاور آسیا ساکن اند. سیاه پوستان
رنگ بدنشان تیره، موی آنان سیاه و زِبر و پیچیده و
لبانشان کلفت است بیشتر مردم افریقا و قیانوسیه سیاه پوست اند
سرخ پوستان رنگ بدنشان مانند مس سفید نشده است افراد این نژاد در امریکا دیده می شوند.

درس

تعلیمات دینی و اخلاقی

تعلیمات دینی و اخلاقی

فرزندان عزیز : اکنون که بیاری پروردگار توانا در کلاس چهارم تحصیل مشغول هستید می‌خواهیم با کمک شما از آنچه سالهای گذشته درباره خدا و دین و اخلاق باشوق و علاقه زیاد فرا گرفته اید یاد کنیم و بخاطر داشته باشیم که آسمان و زمین و ماه و خورشید و سایر موجودات را خدا آفریده است ، خدا بخشنده و مهربان است خدا ما را خلق کرده و بما عقل و چشم و گوش و زبان و دست و پا داده است تا او را بشناسیم و قدر نعمتهایش را بدانیم .

خداشناسی :

اگر اندکی بیندیشیم بخوبی می‌فهمیم که همه چیز را خدا بوجود آورده است ، آیا همین کتاب که در دست شماست بدون نویسنده و بی حروف چین و صحاف درست می‌شود ؟

آیا هیچ خانه ای بدون بنا و هیچ باغی بی باغبان بوجود می‌آید ؟

دنیا هم که از این همه موجودات بوجود آمده است صانعی توانا دارد که همان خداست . خدا آفریدگار جهان و روشنی بخش زمین و آسمان است همه باید او را

ستایش و پرستش کنیم و از نیروی عقل و فکر و سلامت و قدرتِ کار که بما بخشیده است شکرگزار باشیم .

خداوند برای شکرگزاری از نعمتهایی که نصیب خلق کرده و حفظ نظم در دنیا و ایجاد دوستی و صمیمیّت بین مردم دستورهای نیکو و اعمال پسندیده‌ای مقرّر فرموده و توسّط پیغمبران برای بندگان فرستاده است . مجموعهٔ این دستورها و قواعد، دین نامیده می‌شود . دین ما آیین مقدّس اسلام است .

دین دارای اصول (ریشه‌ها) و فروع (شاخه‌ها) است .

اصول دین :

اُصول دین اسلام اُموریست که اگر انسان آنها را نفهمد و بآنها اعتقاد نداشته باشد مسلمان نیست . اصول دین توحید و نبوّت و معاد است که همهٔ مسلمانان جهان بدان عقیده دارند . ما شیعیان نیز بدو رکن (پایه) معتقدیم که اصول مذهب بشمار و عدل و امامت است . بنابراین اصول دین اسلام و مذهب شیعه پنج است توحید ، عدل ، نبوّت ، امامت ، معاد .

توحید یعنی خدا یکی است و شریک و مانند ندارد .

پی بردن بتوحید و اعتقاد بیگانگی و بی همتایی خدا نتیجهٔ پیشرفت فکر بشر است اگر بموجوداتی که در اطراف ماست بدقّت نگاه کنیم بقدرت یگانه ای که آنها را بوجود آورده است بخوبی پی می بریم و می فهمیم که چند قدرت مساوی هم نمی توانند این نظم در دنیا بوجود آورند و بدون تردید بین خود آنها در ادارهٔ جهان اختلاف پیدا می شود. بنابراین دنیا را خدا خلق کرده است و او قادر توانا و پروردگار جهان است و باید همه او را بپرستیم و دستورهای او را که بوسیلهٔ پیغمبران رسیده است از دل و جان انجام دهیم. کسانی که خدا را خوب بشناسند و بیگانگی او اعتقاد داشته باشند همیشه امید و توجّه آنها بخدا است و از دستور هیچ کس جز آنچه خداوند امر و اجازه فرموده است اطاعت نمی کنند.

عدل :

عدل یعنی آفریدگاری که جهان را خلق کرده است بدکاران را کیفر و نیکوکاران را پاداش می دهد. آنچه خدا می کند از روی عدل و انصاف و راست و درست است. تمام مردم دنیا در درگاه خداوند مساوی هستند و کسی از دیگری بالاتر نیست تنها برتری اشخاص پرهیزکاری و تقوی است.

نبوّت :

نبوّت یعنی از طرف خداوند برای راهنمایی مردم کسانی مأمور شده اند تا راه راست را نشان دهند و سعادت و خوشبختی افراد بشر را تأمین کنند و آنان را از گمراهی و بدبختی نجات دهند. این مردان برگزیده فرستادگان خدا یعنی پیغمبران اند که برجسته ترین افراد هر عصر و زمان بوده و هدایت مردم را بر عهده داشته اند آخرین و بزرگترین آنها محمّد بن عبدالله (ص) پیغمبر بزرگ ما مسلمانان است که دستورهای او همه موجب نیکبختی بشر و مایهٔ رستگاری افراد انسان است.

پیغمبر کسی است که در علم و عمل از همه افراد بالاتر و در کردار و رفتار و گفتار برای همه کس سرمشق باشد.

پیغمبر باید دانا، توانا، راستگو، دلیر، امین و خوشخو باشد. نشان پیغمبری کاری برجسته است که آنرا معجزه هم می نامند. مهمترین معجزهٔ پیغمبر ما قرآن مجید است که بزرگترین سند نبوّت و بالاترین دستورهای زندگانی و عمل بدان مایهٔ رستگاری و سعادت است.

از معجزات مهم دیگر پیغمبر بزرگ ما اخلاق و رفتار و صفات عالیهٔ آن حضرت است.

پیغمبر اسلام بسیار فروتن و متواضع بود. نسبت بهر کس مهربانی می کرد. با بینوایان نشست و برخاست داشت. از بیماران احوالپرسی می نمود. اگر میهمانی بخانهٔ آن حضرت وارد می شد خود از او پذیرایی می کرد. پیغمبر خود خانهٔ خویش را جاروب می کشید، لباس خود را وصله می زد و تمیز می نمود، هیچکس حتی کودکان در سلام نمی توانستند بر او پیشی گیرند هر چه برای خانه لازم بود خود او از بازار خریداری می کرد و بمنزل می برد. هر وقت بمجلسی وارد می شد بالا و پایین در نظر او مساوی بود و هر جا می رسید می نشست و همه را بدور خود جمع می کرد.

گویند روزی شخصی برای دیدار او بجایی که با یاران خود نشسته بود وارد شد و چون طرز نشستن امتیازی نداشت پرسید: کدام یک از شما پیغمبرید؟... حضرت محمد (ص) برپاخاستن و تواضع را منع می کرد و پیوسته می گفت: من هم مانند شما یکی از بندگان خدا هستم و چون سایرین می نشینم و می خورم و می خوابم.

امامت:

پیغمبر ما برای راهنمایی مسلمانان علی (ع) را که پسر عم و داماد او و پرهیزکارترین افراد و مؤثرترین شخص در پیشرفت دیانت مقدس اسلام بشمار بود بجانشینی خود

برگزید تا مردم را هدایت کند و راه راست را بآنها نشان دهد .

علی (ع) امام اول و پس از او یازده فرزند آن بزرگوار بترتیب امام و پیشوای شیعیان اند که همه در عصر خود احکام خدا را بمردم تعلیم می داده و خود سرمشق بزرگی برای خدمت بخلق و نیکو کاری و تقوی و رعایت حق و حقیقت بوده اند .

آخرین و دوازدهمین امام حضرت حجّت (ع) است که اکنون غایب است و روزی که خدا بخواهد برای هدایت مردم و از میان بردن ظلم و فساد ، ظهور خواهد کرد و دنیا را پر از عدل و داد خواهد نمود .

دوازده امام را با حضرت محمّد (ص) و فاطمهٔ زهرا دختر پیغمبر و همسر علی (ع) چهارده معصوم می گویند و معصوم کسی است که هرگز از او گناهی سر نزده است .

معاد :

معاد یعنی زنده شدن بعد از مرگ ، معاد یعنی اقرار بروز قیامت و آن روزی است که همهٔ مخلوقات برای دادن پاسخ بکارهای دوران زندگانی خود باید حاضر شوند در این روز بدکاران کیفر و نیکو کاران پاداش می بینند .

فروع دین

همینکه کسی باصول دیانت مقدّس اسلام معتقد شد و از روی قلب ایمان مسلمان گردید باید کارهائی انجام دهد، این اعمال را که بکاربستن آنها موجب رستگاری و سعادت است فروع دین (شاخه ها) نامند.

فروع دین هشت قسمت است بدین شرح:

نماز، روزه، خمس، زکوة، حج، جهاد، امر بمعروف ونهی از منکر.

نماز: از پایه های اصلی دین است که با فراهم ساختن مقدّمات آن (که همه مایهٔ پاکیزگی وحُسن رفتار با خلق است) روزی پنج بار با آفریدگار راز و نیاز می نمائیم و از او در رفع سختی ها مدد می خواهیم (شرح مفصّل نماز را سال بعد تعلیم می گیریم.)

روزه: خودداری از کارهای ناروا و اِمساک ویک ماه تمام روبخدا کردن و او را ستایش و عبادت نمودن است (شرح این قسمت نیز بسال بعد موکول می شود).

خُمس: یعنی پنج یک درآمد خود را بطریقی که دیانت اسلام معیّن کرده بکسانی که استحقاق دریافت آن را دارند بدهیم. خمس بطوری که در قرآن آمده مخصوص خدا وپیغمبر ومنسوبان پیغمبر وسادات یتیم وبینوا است.

خمس از معدن وگنج وغوّاصی (یعنی بیرون آوردن مروارید و مانند آن از دریا

نیز داده می شود . هرکس که آنچه از این کارها سود ببرد باید پس از مخارج بدست آوردنِ
آن ، یک پنجم در راه خدا بدهد و از درآمد بازرگانی ، کشاورزی و صنعت هم هرچه
بدست آید پس از مخارج یکساله از آنچه باقی می مانَد خمس باید داد . نیمی از خُمس مال امام است
که باید بمجتهد داد تا در راه شرعی خرج کند ، و نیم دیگر متعلّق بسادات یتیم و بینوا است .
سیّد کسی است که نَسَبَش پدر بر پدر بهاشم جدّ پیغمبر برسد .
زکوة : برای آنکه در میان مسلمانان مستحق و فقیر پیدا نشود و شکر نعمت خداوند
نیز بعمل آید ، زکوة واجب شده است . پیغمبر فرموده مسلمانی پنج اصل دارد :
اقرار بیگانگی خدا و نبوّت محمّد (ص) ، نماز ، زکوة ، روزه ، حج .
در قرآن مجید آمده است : کسانیکه زر و سیم جمع می کنند و از صرف آن در
راه خدا خودداری می کنند بسختی کیفر می بینند .
زکوة یا برای تن است یا برای مال .
زکوة تن همان فطریّه است که سالی یک بار روز عید فطر (عید ماه رمضان)
برای اشخاص بالغ در حدود سه کیلو گندم باید بمستحقّان داد .
زکوة مال وقتی واجب است که میزان آن بحدّی که بعد خواهید خواند برسد
و از نُه چیز که تقریباً شامل کلیّهٔ درآمدهای سالانه است در ماهِ دوازدهم سال باید

بجهد درستکار برای زندگی بینوایان و آسایش مردم و آبادی کشور و توسعهٔ فرهنگ و تأمین بهداشت داده شود .

زکوة بیشتر در راه خدا یعنی کارهائی که نفع آن بهمهٔ مردم می رسد صرف می گردد مانند راه سازی ، بستن سدّ و ساختن پل و کمک و اعانت بمجاهدان و سربازان که وطن را در مقابل بیگانگان حفظ کنند و نیز بسط علوم و فنون که مایهٔ سعادت مردم است .

حج : زیارت کعبه یا خانهٔ خدا که در مکّه واقع است حج نام دارد .

هر مسلمانی که توانائی مالی باندازهٔ کافی و قدرت جسمانی داشته باشد باید یک بار در مدّت عمر خود بترتیبی که در دیانت اسلام مقرّر شده است بزیارت خانهٔ خدا برود .

سفر حج موجب نزدیکی مسلمانان جهان بیکدیگر و آشنائی آنها بحال و ترتیب و وضع زندگانی سایر مسلمانان است در این سفر با مراسمی که نور ایمان را در دلها تقویت می کند مسلمان بپروردگار خود نزدیکتر می شود و همه افراد را از هر نژاد و از هر مقام و مرتبه که باشند در یک لباس و حال می بیند .

جهاد : و آن عبارت از جنگ کردن با دشمنان دین است .

مسلمان باید بمقتضای زمان وسایل جنگی مناسب تهیّه کند. همهٔ افراد سالم طریقهٔ جنگیدن را فرا گیرند، با انواع اسلحه آشنا شوند، مرزهای کشور را از هجوم مخالفان حفظ کنند. پیغمبر فرموده است: یک شب مرزبانی از یک ماه روزه بهتر است.

دفاع از تجاوز بیگانگان همان حفظ دین و استقلال کشور می باشد. هر فرد دین دار و وطن دوست باید همیشه آمادهٔ جلوگیری از حملهٔ بدخواهان میهن خود باشد تا هم حدود کشور را حفظ کند و هم مال و جان و ناموس هم وطنان را از تجاوز محفوظ نگاه دارد.

حفظ وطن از مهمترین وظایف دینی افراد است، اگر روزی کشور بخطر افتد، دین و استقلال و آزادی و مقدّسات ملّی همه از میان می روند. دوستی وطن نشانهٔ ایمان کامل است. بنا براین تمام جوانان ایرانی باید بدستور دین اسلام و بخاطر سرزمین گرامی نیاکان، با فدا ساختن جان، میهن و ناموس خود را حفظ کنند و بهیچ بیگانه ای اجازهٔ بدخواهی دربارهٔ مقدّسات ملّی و مذهبی ندهند.

امر بمعروف و نهی از منکر: واداشتن مردم بکارهای نیک و بازداشتن آنان از اعمال ناپسند است. این دو اصل اساسی وظیفهٔ اخلاقی هر فرد زنده و متمدّن و بر هر مسلمانی واجب است. خداوند در قرآن فرموده است:

«شما بهترین ملّتی هستید که در میان مردم جهان پیدا شده اید زیرا بواسطهٔ ایمان بخدا دیگران را بنیکی وا می دارید و از بدی باز می دارید» بدیهی است شرط اصلی امربمعروف ونهی ازمنکر تشخیص کامل کارهای نیک و اعمال بد و توانایی انجام آن است، احترام بقوانین مملکتی و نظارت در اجرای آن ومعرّفی بدکاران و خائنان وتشویق نیکوکاران همان امربمعروف ونهی ازمنکراست .

حلال وحرام :

کارهایی که ممکن است ازیک نفر مسلمان درزندگانی روزانه سربزند پنج قسم است :

۱- واجب : وآن کاری است که بجاآوردن آن ثواب و انجام ندادن آن گناه دارد مانند نمازخواندن وروزه گرفتن وکاروکوشش برای تهیّهٔ وسایل زندگانی .

۲- حرام : که انجام آن گناه دارد مانند : دروغ گفتن ، مردم آزاری دزدی کردن .

۳- مستحب : یعنی انجام آن ثواب و فایده دارد چون حُسن خُلق و معاشرت و هَدیّه .

۴- مکروه : یعنی انجام ندادن آن از بجا آوردنش بهتر است مانند کشتار حیوانات بی علّت و سبب .

۵- مُباح : یعنی انجام دادن و بجا نیاوردن آن مساوی و بسته بمیل شخص است مانند نشستن، برخاستن .

مسلمان واقعی کسی است که بکارهای واجب دین که همه مصلحت اوست توجّه مخصوص داشته باشد، سعی کند هر روز کار ثواب او که پیروی از اُمور واجب است بر سایر کارها فزونی یابد، دستورات دین و مقرّرات کشور را محترم شمارد گرد کار بد نگردد و هرگز عمل حرام از او سر نزند تا آسایش واقعی پیدا کند و مردم او را بنیکی یاد کنند .

ربا :

ربا بمعنی افزایش و زیادتی است و در معامله جنسی یا در وام دادنِ نقدی زیادتر از آنچه قرض می دهند خواستن است . این کار بوسیلهٔ کسانی که بدستورات دین مقدّس احترام نمی گذارند عملی می شود . پیغمبر فرموده است : بدترین کسبها رباخواری است متأسّفانه کسانی پیدا می شوند

که از این راه خطا زندگی می کنند و هر روز بر سرمایهٔ خود می افزایند این افراد بجای دستگیری از تهی دستان و کمک بمقروضین با سود زیادی که بر خلاف میل وام داران از آنها دریافت می کنند چه بسا خاندانها را بخاک سیاه می نشانند انسان باید باشخاصی که احتیاج دارند پول بدون منفعت قرض دهد این کار را در اسلام (قرض الحسنه) گویند، خدا خرید و فروش صحیح را حلال و ربا را حرام فرموده است.

قمار:

قمار برد و باخت است که بهر وسیله و بهر صورت باشد حرام است.
قمار کاری زشت و خطرناک است. قمارباز همیشه ناراحت، عصبانی و دست تنگ است، قمار یک نوع بیماری است که بتدریج انسان را نابود و از تمام صفات عالیه انسانی دور می کند.

مسکرات:

میخوارگی مخالف بهداشت و سلامت بدن و دشمن عقل و فکر و مال است.

هر چیز که عقل را زایل کند و انسان را از حال طبیعی خارج سازد نه تنها بقلب و ریه و اعصاب و مغز و دستگاه گوارش زیان می رساند و شخص را زودتر از حدّ طبیعی بوادی مرگ می کشاند بال و شخصیت را هم از میان می برد بهمین جهت پیغمبر اکرم وصلت با شرابخوار و گوش دادن بسخنان او و سپردن امانت بوی را منع فرموده است . شرابخوار برای هر جنایتی آماده است زیرا مشروب ، عقل و ایمان را از او گرفته است .

تریاک هم چون بوجود انسان زیان می رساند حرام است و نباید بدان عادت کرد . همچنین باید سعی نمود از همنشینان بد که ممکن است انسان را بکارهای زشت تشویق کنند دوری گزید .

گویند شبی شیطان بصورت وحشتناکی ببالین جوانی آمد که جان او را بستاند جوان لرزید شیطان گفت اگر یکی از این سه کار : کشتن پدر ، سرودست مادر را شکستن یا دو سه جام شراب آشامیدن را انجام دهی از کشتن تو می گذرم . جوان شراب را انتخاب کرد ولی مست گردید و پدر پیر را کشت و مادر را هم مجروح ساخت .

رشوه :

رشوه یعنی گرفتن پول یا چیزی دیگر از کسی تا او را بنا حق یاری کنند و یا حق دیگری را بنفع او از میان ببرند دیانت اسلام رشوه را حرام کرده و از گناهان بزرگ شمرده است .

کم فروشی :

کم فروشی یک نوع دزدی و گناهی بزرگ است . خداوند کم فروشان را بکیفر می رساند و برکت را از مال آنها برمی دارد .

احتکار :

یکی از کارهای زشت انبار کردن آذوقه و وسایل مورد احتیاج مردم برای بدست آوردن سود بیشتر است . کسی که با احتکار می خواهد زندگی کند و سرمایه بدست آورد ، فاسدترین عضو اجتماع است قوانین مملکت برای محتکران مجازاتهای سخت معلوم کرده و مقررات دینی هم این عمل را منع نموده است .

فواید صرفه جویی :

بخور چیزی از مال و چیزی بده — زبهر کسان نیز چیزی بنه
مبادا که در دهر دیر ایستی — مصیبت بود پیری و نیستی

در قرآن مجید چنین آمده است : بندگان خدا آنهایند که میانه روی را رعایت نمایند و هنگام خرج نه ولخرجی کنند نه تنگ بگیرند .

میانه روی در زندگی بسیار ضروری است اگر کسی بخواهد از نعمتهای دنیا برخوردار شود باید نه آنچه بدست می آورد بیهوده خرج کند و نه تمام درآمد خود را نگاه بدارد و بخود و خانوادهٔ خود سختی و رنج بدهد ، ما در روزگار جوانی نیروی کار داریم باید کوشش کنیم و پس انداز ی داشته باشیم تا در ایام پیری از نعمت آسایش برخوردار گردیم و بکسی محتاج نباشیم .

شغل آزاد و کسب حلال :

در دیانت مقدّس اسلام برای کسی که بنیروی بازو و قدرت فکر خود زندگی می کند و با کار و کوشش وسایل معیشت را فراهم می سازد اهمیّت زیاد قائل شده اند کار کردن و نان بدست آوردن موجب افتخار هر انسان زندهٔ سالم و تواناست .

پیشرفت دین و بزرگی وطن بسته با فراد با ایمان و فعّال و لایق است .
در دنیای بزرگ کار برای همهٔ افراد فراهم است ، باید اقرار کنیم و معتقد باشیم که
سربار دیگران بودن و از دسترنج اشخاص دیگر نان خوردن و یا فرمان دادن
وسعی در آسایش مردم نکردن هنر و کاردانی نیست باید از راههای درست و
سفید و حلال زندگی کرد بخصوص باید کوشید که زمین آباد ، معادن استخراج ،
راهها هموار و سلامت مردم تأمین گردد . پیغمبر فرموده است :
روزی خود را از آنچه در زمین نهفته است بدست آورید .
استقلال و بزرگی و سرفرازی مملکت بقوّهٔ کار مردم بسته است ، همه
می دانیم که کشور بدو قوّه اقتصادی و نظامی تکیه دارد ، قوّهٔ اقتصادی را کار و
کوشش مردم تأمین می کند و قدرت نظامی در نتیجهٔ توانایی مالی بدست می آید ،
خوشبخت مملکتی که تمام مردم آن شب و روز کار می کنند و بکار خود افتخار دارند :

معایب حسد و بخل :

حسود نزد خدا و خلق روسیاه است . یکی از عادات ناپسند ، حسد
بحال اشخاص و بُخل در حقّ دیگران است ، بسیاری از اشخاص را می شناسیم که از

موفقیت دیگران خشمناک می شوند و میل دارند آنها را بدبخت و ناتوان ببینند

این قبیل افراد بطوریکه حضرت صادق (ع) فرموده :

(پیش از آنکه بدیگران زیان رسانند بخودشان ضرر می زنند) اینها همیشه غمگین بدبین و ناراحت اند.

حسد موجب بُخل می شود و آدم بخیل هرگز نمی تواند بدیگران خوبی کند، همیشه آنچه را دارد و مطلبی راکه می داند از سایرین پنهان می کند و میل ندارد کسی از چیزی استفاده کند.

انسان باید بزرگوار و نظر بلند باشد، پیشرفت دیگران را با دیدهٔ احترام بنگرد سعادت تمام مردم را از صمیم قلب آرزو کند، از هیچ قسم مساعدتی دربارهٔ خلق فروگزار ننماید، خیر همه را بخواهد تا خداوند سعادت و خیر نصیب او کند.

محسّنات احسان و انفاق :

احسان نیکی کردن و انفاق کمک مالی نمودن است :

درقرآن مجید از فواید نیکی بسیار یاد و تاکید شده که خدا نیکوکاران را دوست می دارد. انسان باید تا می تواند بدیگران مساعدت کند، بوسیلهٔ گفتا

ورفتار وکردار، مردم را خرسند سازد، از درآمد خود قسمتی را در راه آسایش
خلق انفاق و صرف کند هر اقدام مفید اگرچه کوچک باشد برای سعادت مردم
اثر بزرگی دارد، کسی که درختی می نشاند یا سنگی را از جلوی راه خلق بر می دارد
یا آنکه مدرسه ای درست می کند یا بیمارستانی می سازد برای رفاه ملت و سربلندی
کشور و رضای خداوند قدم برداشته و وظیفهٔ دینی و ملی خود را انجام داده است.

در قرآن آمده است: کسانی که از مال خود در این قبیل کارها که راه خداست
خرج می کنند مانند دانه ای است که زیر خاک گذارند و کم کم سبز شود و از آن شصت
خوشه بروید که در هر خوشه صد دانه باشد (در واقع در مقابل کار خیر تا هفتصد برابر
بانسان پاداش می رسد).

کسی که انفاق و نیکی می کند باید تنها برای خرسندی پروردگار و انجام وظیفه
باشد نه بمردم نشان دادن و خودنمایی کردن زیرا اگر کار خیر را بمنظور خودنمایی عملی کنیم
ارزش خود را از دست می دهد و خداوند نیز راضی نخواهد بود.

فواید عفو و اغماض:

عفو گذشت از مجازات کسی است که در حق انسان بدی کرده و اغماض چشم پوشی

از خطای دیگران است « در عفو لذّتی است که در انتقام نیست » .
انتقام اقدام بی مطالعه ای است که بر اثر خشمی که در نتیجهٔ کار بد دیگران در انسان بوجود آمده عملی می شود و همیشه با پشیمانی همراه است ، چشم پوشی و عفو از خوّاص روح عالی انسان است . در قرآن به پیغمبر(ص) امر شده که بنای کار خود را عفو و گذشت از بدیهای مردم بگذارد و بشر را بنیکی تشویق کند ، آن حضرت بارها می فرمود : « اگر می خواهید خدا از گناهان شما درگذرد شما هم باید از خطای دیگران چشم بپوشید » .
پیغمبر اسلام نسبت بکسانی که با و بدی روا می داشتند خوبی و محبّت می کرد و همین صفت عالی پیشوای بزرگ اسلام او را در مقصود مهمّی که داشت کمک می نمود .

امیدواری و اتّکاء بنفس :

انسان ، زندهٔ امید است ، اگر روزی امید ما را ترک گوید زندگی خسته کننده و بی فروغ می شود . باید همه با آینده امیدوار و بخود متّکی باشیم . اتّکاء بنفس بانسان قدرتی می دهد که هیچ نیروئی قادر نیست آنرا از میان ببرد .
گویند : خدا ابراهیم را دوست خود خواند برای آنکه از هیچکس جز خدا چیزی نخواست . از پیغمبر نقل می کنند که فرموده است : هرکس حاجت خود را

از مردم قطع کند خدا او را بی نیاز می گرداند و هرکه درِ سؤال بروی خود بگشاید خدا هفتاد در از فقر بروی او می گشاید .

در قرآن مجید آمده است : اگر با ایمان هستید بخدا توکّل داشته باشید انتظار از دیگران انسان را حقیر و سبک و ناتوان می سازد باید از قدرتی که خدا بما بخشیده است برای تأمین زندگی خود استفاده کنیم و شخصیّت خود را برای راحت طلبی از دست ندهیم .

مضارّ یأس :

هرقدر امید و اتکاء بنفس بانسان نیرو می بخشد ، یأس فعالیّت و کوشش بشر را از میان می برد . آدم مأیوس بهمه چیز و همه کس بدبین است ، زیبائیهای دنیا را درک نمی کند ، نعمتهای خداوند را که نصیب بشر کرده تشخیص نمی دهد ، در وجود او قدرت کار می میرد و برای ادامهٔ زندگانی ناگزیر است بوسایل ناصواب متشبّث شود یا باید دست بدامن این و آن زند و یا آمادهٔ تباهی و نیستی گردد باید خوش بین ، امیدوار و متّکی بنفس بود و با یأس و بدبینی مبارزه کرد .

حفظ اموال عمومی و خصوصی:

برای ادارهٔ مملکت، مردم مالیات می پردازند و این پول ها که اموال عمومی بشمار است در خزانه جمع می شود تا صرف آبادانی کشور و آسایش خلق گردد یا کسی ملکی را وقف می کند و دستور می دهد از عواید آن که جنبهٔ خصوصی دارد مدرسه بسازند یا بدانش آموزانِ تهی دست کمک کنند......

اشخاصی که مأمور حفظ خزانهٔ ملّت و یا متصدّی اجرای نظر واقف اند باید در نگاهداری این اموال و مصرف آن امانت بخرج دهند خزانه را بیت المال مسلمانان حساب کنند و کارهائی را که علی (ع) در حفظ خزانه می کرد سرمشق قرار دهند.

گویند شبی علی (ع) در بیت المال نشسته بود و بحساب آن رسیدگی می کرد کسی برای کاری وارد شد، همینکه علی (ع) از حساب فارغ شد چراغ را خاموش و چراغی دیگر روشن کرد آن شخص گفت چرا چراغ ها را عوض کردید؟ فرمود: چراغ اوّل از بیت المال بود تا حساب بیت المال را می رسیدم از آن استفاده می کردم اکنون که می خواهم کار خصوصی انجام دهم چراغ دوّم را که از مال خودم است روشن می کنم.

نقل می کنند روزی یکی از زنان پیغمبر نزد آن حضرت رفت و درخواست کرد

خدمتگاری برای فاطمه استخدام کند، پیغمبر فرمود این اموال مال همه مردم است و اکنون در میان آنان بیچارگان فراوانند چگونه می توانم آنها را بگذارم و برای دختر خود خادم تهیّه کنم.

هرگاه همه در حفظ اموال عمومی و خصوصی دقّت کنیم و آنچه را بما سپرده اند در راه صحیح صرف نمائیم، هم مردم بکار خیر و پرداخت مالیات تشویق می شوند و، هم مملکت آباد و مردم آسوده و خوشبخت می گردند.

حوائج مردم را باید برآورد:

خدمت بخلق از وظایف بزرگ اخلاقی نوع بشر است، اجتماع از خانواده ها و خانواده ها از افراد تشکیل می شود، بقای هر جمعیّتی بر همکاری و غمخواری و کمک افراد بسته است. شاید در دورهٔ زندگانی هیچ لذّتی بالاتر از خدمت بمردم و برآوردن حاجات آنها نباشد.

یک فرد درمانده و ناتوان را بنظر آورید که با سختی و تنگدستی زندگی می کند کمک بدین فرد سعادتی است که با هیچ لذّتی قابل مقایسه نیست.

انسان برای خدمت بهم نوعان آفریده شده است «عبادت بجز خدمت خلق نیست»

حاجت مردم را برآوردن و در راههای مشروع بآنها کمک کردن و سرعت عمل در تمام مراجعات اشخاص بخرج دادن دلیل بر عظمت روح و پاکی قلب است نزد خدا کسانی گرامی‌تر و محبوب‌ترند که با خلق خدا مهربان‌تر باشند و در برآوردن حاجات آنها بیشتر بکوشند .

هرگاه حسّ همدردی و مساعدت در میان تمام افراد بشر چنانکه پیشوایان دین دستور داده اند رواج یابد جنگ و خونریزی از میان می رود و همه در صلح و صفا و ایمان و اعتماد و وفا سر خواهند کرد .